وبضاعت اولیاست ؛ وطریق اتقیاست ؛ وقسمت اعزه ست ؛
ومقصد خداوندان همت ست ولباس کریمان ست وحرفت مردان ست ؛
واختیار خداوندان بصیرت ست ؛ وراه سعادت وجنت ست قال الله تعالی
غایت کمال انسانی ۱۲
وَاَنَا رَبُّكُمْ فَاعْبُدُوْنِ ای من پروردگار شمام پس مرا عبادت کنید
قوله تعالی اِنَّ هٰذَا كَانَ لَكُمْ جَزَآءً وَّكَانَ سَعْيُكُمْ مَّشْكُوْرًا
ای فردای قیامت بوقت جزا دادن نیکوکاران را برگزینند وبگویند ؛
این ست جزای سعی شما وهست سعی شما پسندیده ؛ پس چون بنده را
از عبادت چاره نیست در وی نظر کردیم وراه او را تأمل کردیم ؛ از اول
تا آخر یافتیم که راه عبادت راهی دشوارست ؛ وصعب با عقبات بسیار ؛
ومشقتهای سخت ؛ ومسافت دراز وآفات بزرگ ؛ وموانع بسیار ؛
ودشمنان قوی وراهزنان بی شمار ؛ وآنچه در وی مهلک وقاطع است
پنهان ؛ ویاران ویاری دهان اندک ؛ وهمین واجب کند که چنین باشد ؛
از آنکه راه بهشت ست رسول فرمود صلی الله علیه وسلم که بهشت را گرد
دشواریها گرفته اند ودوزخ را باسانی وشهوات ولذات
گرد گرفته اند ؛ وبا اینهمه دشواریها که گفتم بنده ضعیف وزمانه صعب

وکار دین در نقصان و فراغ اندک و مشغولیها بسیار و عمر کوتاه؛
و در عمل تقصیر و ناقد بصیر و اجل قریب و سفر بعید و عبادت توشه
که از آن چاره نیست چون فوت شد تحصیل آن ممکن نیست هر که از آن
ظفر یافت سعادت ابدی یافت و هر کرا آن فوت شد بخت ابد
گردید؛ پس این کاریست بخدای که سخت دشوار است و خطرش بزرگ
است؛ و از این است که کم باشد کسی که قصد این راه کند؛ و آنانکه قصد کنند
کم باشد میان ایشان کسی که سلوک کند؛ و آنانکه بمقصود رسند ایشانند
عزیز کردهٔ خدای تعالی و برگزیده او برای معرفت و محبت خود و قوی
گردانیده او برای توفیق و عصمت خود پس رسانید بفضل خود
ایشان را بسوی خوشنودی و جنت خود؛ خداوند ما را و همه مسلمانان را
از آنجمله گرداناد؛ پس هرگاه که راه عبادت را بدین صفت یافتیم نظر کردیم
به نظری دقیق در کیفیت بریدن این راه و در چیزیکه بنده بدان
محتاج است درین راه از آلت و حیلت و علم و عمل تا شاید که بسلامت
قطع تواند کرد؛ و در عقبات مهلکه او منقطع نماند؛ پس هلاک شود
با هالکان والعیاذ بالله پس تصنیف کردیم در بریدن این راه و سلوک

این طریق کتاب ها چنانکه احیاء علوم دین و کتاب الاسرار و کتاب
قربة الی الله و غیر آن که مشتمل اند بر علم های باریک و غامض و فهم عامه
بدان نرسید قدح کردند و بد گفتند این کتابها را و خوض کردند در چیزهایی که
که آنرا معلوم نکردند عجب نیست ازان که کدام کلام فصیح تر است از کلام
خدای تعالی و آن را چون معلوم نکردند اساطیر الاولین گفتند پس آن روی
دین حال اینها اقتضا کرد که سوی همه خلق بچشم رحمت نگریستم و ترک
مجادله گرفتم و از خدای تعالی بخواستم که توفیق دهد مرا به تصنیف کردن
کتابی که همه بران اجماع کنند و بخواندن آن همه را نفع حاصل شود
پس خدای تعالی که دعای بیچارگان مستجاب کند دعای مرا اجابت
کرد و بفضل خویشتن بر سر این کار مطلع گردانید و الهام کرد مرا درین
کتاب ترتیبی عجیب که در تصنیفات دیگر که درین علم کرده ام نبود وان
ترتیب اینست که وصف او میکویم بشنو اول چیزی که بنده را بیدار کند
از خواب غفلت و او را برای سلوک کردن این راه بجنباند خطره
آسمانی باشد و توفیق خاص الهی و در خاطر بنده بگذرد که من خود را
غریق در انواع نعم می یابم چنانچه حیات و قدرت و عقل و نطق

و جمیع معانی شریفه و سلامت می یابم از انواع مضرتها و آفتها و این
منعمی ست که مرا بشکر و خدمت مطالبه خواهد کرد و اگر غافل مانم نعمتها از من
سلب کند و مرا عذاب خود بچشاند و بجهت الزام حجت رسول علیه السلام را
فرستاده است و اخبار کرده که ترا پروردگاریست قادر و عالم و حی
مرید متکلم فرماینده و نهی کننده و قادر بر آنکه اگر معصیت کنی عقاب
کند و اگر طاعت کنی ثواب دهد و عالم بسر ما و آنچه در خاطر بگذرد و وعده
و وعید کرده است و بر لازم گرفتن قوانین و میزان شرع امر کرده است
چون این معنی در خاطر بنده بگذرد بر نفس خود بترسد و فزع کند و خواهد
که طریق خلاص خود بداند و نیابد این طریق مگر نظر کردن بعقل در دلائل
و استدلال کردن بصنعت بر صانع تا حاصل شود مر او را علم و یقین
بدانچه آن غیبست و بداند که مر او را پروردگاریست که تکلیف کرده است
و امر و نهی کرده است پس این ست اول عقبه که بنده را در راه عبادت
پیش آید و این عقبه علم است پس چاره نبیند ازان که در قطع او
مشغول شود بنظر کردن در دلائل و تعلم کردن و پرسیدن از علمای آخرت
که راه نماینده و چراغ امت اند تا قطع کند آن را بتوفیق الله تعالی

و حاصل شود مر او را علم و یقین بغیب و آن آنست که بداند که مر او را خدای است
یکی بی شریک و اوست آفریننده و امر کننده بخدمت و طاعت خود بظاهر و باطن
و نهی کرده است از کفر و معاصی و حکم کرده است بثواب جاودان اگر طاعت
کنند و بعقاب جاودان اگر معصیت و بی فرمانی کنند پس چون این
معرفتش حاصل شود و یقین کند بغیب ضرورة برای خدمت چست شود
و خواهد که بعبادت روی آرد ولیکن نداند که چگونه عبادت کند و چه چیز
واجب است در عبادت بظاهر و باطن پس چون معرفت خدای تعالی و آنچه
واجب است بر وی از فرائض شرعی ظاهر و باطن حاصل کرده خواست تا در عبادت
شروع کند دید خود را تا بت بوده و مصر بر گناهان ملوث بانواع معاصی و جنایات
گفت چگونه روی آرم بعبادت که ملوثم به پلیدی گناهان پس واجب است بمن
که اول توبه کنم و بخدای تعالی باز گردم تا گناهان مرا بیامرزد و از بند معاصی
خلاص دهد و از نجاست گناهان پاک کند تا مرا صلاحیت خدمت و ایستادن
بر بساط قربت حاصل شود پس اینجا او را عقبهٔ توبه پیش آید و لابد بقطع این
عقبه محتاج شود تا بمقصود برسد و چون توبه کرد و جمیع شرائط توبه بجا آورد
و از قطع این عقبه فارغ شد خواست که عبادت کند دید که در گرد خویش موانع

بسیاره که هر یک ازینها او را از عبادت باز دارند خوبی دیگره چون تامل کرد
چهار موانع یافت، دنیا و خلق و شیطان و نفس پس
محتاج شد لامحاله بدفع این موانع و دور کردن آن از خود والا
ممکن نیست که بتعلیه ایشان عبادت کند پس اینجا او را عقبه عوائق
پیش آمد و محتاج شد بقطع کردن این عقبه بچهار چیز ترک گرفتن دنیا
و دور بودن از خلق و محاربه کردن با شیطان و بلجام تقوی کردن
نفس خود را چون این همه کرد و از قطع این عقبه فارغ شد
بازگشت تا عبادت کند باز چیزها پیش می آید که او را از عبادت باز
میدارند چون تامل کرد چهار چیز یافت اول رزق از آنکه نفس
میگوید که مرا از رزق و قوام چاره نیست و تو ترک دنیا کردی
و از خلق دور شدی پس رزق و قوام من از کجا باشد دوم خطرها
از آنکه صلاح و فساد آن در عاقبت معلوم نیست و آن مشغول دل
است و از آنکه نباید که در فسادی و مهلکه افتد سوم سختیها و مصیبتها
که از همه جانب بر آدمی افتد خاصه کسی را که او مخالفت خلق کرده است
و در محاربه شیطان نشسته و بمجاهده نفس مشغول شده چه غصهها است

عقبه ایشان

که چنین کس را فرومی باید خورد و چه سختیها است که او را پیش خواهد
چهارم انواع قضا از خدای تعالی که ساعت فساعت برو خواهد
رسید و وقتی موافق پس اینجا او را عقبه عوارض پیش آید و محتاج
بقطع کردن آن بچهار چیز ٭ به توکل کردن بر خدای تعالی در ارزاق
و تفویض کردن کارها بخدای تعالی در مواضع خطر ٭ و بصبر کردن
بر بلاها و بر رضا دادن وقت نزول قضا ٭ چون اینهمه کرد و از قطع
این عقبه فارغ شد خواست که بعبادت کردن مشغول شود ٭ می یابد نفس
خود را کاهل و ضعیف و در عبادت نشاطی و نه در ذکر و فکر فراغی
بلکه مائل بغفلت و راحت و بطالت ملک بشره و فضول و حماقت
و جهالت ٭ پس محتاج شد در کار نفس براننده که او را سوی طاعت
و خیر براند ٭ و نشاطش در کار عبادت بیفزاید ٭ و بمانعی که منع کند او را
از شر و معصیت ٭ و کم کند رغبت او را از آن ٭ این نیست مگر خوف و رجا
از آنکه امید داشتن در ثواب خدای تعالی و وعده کرده است از انواع
کرامات سائقی است که باعث است مر نفس را بر عبادت کردن و طاعت
و بیم و ترسیدن از عذاب دردناک خدای تعالی و از صعوبت آنچه

که وعید کرده است از انواع عقوبت و خواری ناچار نیست مر نفس را
از گناه کردن این است عقبه بواعث که پیش آمد او را و محتاج شد
بقطع آن بذکر این دو چیز چون ازین نیز فارغ شد و روی بعبادت
آورد می باید خود را فارغ از هر مانعی و شاغلی پس با نشاط و شوق و رغبت
تمام بعبادت مشغول شد و بران مواظبت نمود و در اثنای آن می بیند
درین عبادتی که چندین تحمل مشقت بجهت آن کرده است دو آفت عظیم
میکند یکی ریا دوم عجب ازانکه وقتی در طاعت ریا می بیند و طاعت بدان
سبب باطل میشود اگر وقتی از ریا امتناع می ارد بدان سبب
در عجب افتد و عجب نیز عبادت او حبط کند پس پیش آمد او را اینجا
عقبه قوادح و محتاج شد بقطع آن به اخلاص و ذکر منت خدای تعالی
تا عمل او بسلامت ماند چون ازین نیز فارغ شد حاصل آمد مر او را عبادت
چنانچه باید و شاید و سالم از همه آفات ولیکن چون نظر میکند خود را
غریق رحمت خدای تعالی می یابد از بسیاری نعمتهای خدای تعالی
که او را داده است می ترسد نباید که از شکر گفتن آن غافل شود و در کفران
افتد و ازین مرتبه بلند که مرتبه بندگان صالح است فرود افتد و مستحق

کرد و بس بهشت ابد او را اینجا عقبه حمد و شکر چون از قطع ان عقبه
نیز فارغ شد بحمد و شکر گفتن بقدر امکان می باید خود را مطلوب
و مقصود در پیش ؛ و بسی درنگ نزد که بیند خود را در صحرای شوق و عرصات
محبت افتاده ؛ و از انجا در ریاض رضوان و بساطین انس رسید
و خلعتها و کرامتها از پروردگار خود یافته ؛ و حال او چنان شده
که به تن بود در دنیا ؛ و به دل بود در عقبی ؛ و هر روز و هر ساعت
منتظر رسول حق ؛ و از خلق ملال گرفته و دنیا را پلید دانسته ؛ در انتهای
این رسولان رب العالمین در رسند ؛ بروح و ریحان و بشارت
و رضوان ؛ از پروردگار راضی غیر غضبان ؛ پس ببرند او را
ازین دار فانی بحضرت الهی و مستقر ریاض جنت ؛ ببیند انجام نفس
فقیر و حقیر و ضعیف خود را مملکت عظیم ؛ و هر زمان هر ساعت مشاهده
کند از سید رحیم از لطف و انعام ؛ و تقرب و اکرام ؛ انچه هیچکس
وصف آن نتواند کرد ؛ هر روز در زیادت تا ابد الاباد پس زهی
سعادت عظیم ؛ و زهی بنده نیکبخت ؛ و زهی دولت بزرگ و زهی کار
ستوده ؛ و میخواهم از خدای تعالی که منت نهد بر ما و بر همه مسلمانان ؛

بدادن این نعمتهای بزرگ ٭ ونگرداند ما را از کسانی که نصیب نیست
مر ایشانرا ازین کار مگر وصف کردنی ٭ و از زبر و بمی وشنیدنی ٭
و دیدنی بی نفع ٭ ونگرداند علم ما را بر ما حجت ٭ و توفیق دهد ما را بعمل
صالح ٭ و قیام کردن برانچه دوست دارد و راضی باشد ٭ که اوست
بخشنده تر از همه بخشانندگان و کرم کننده تر از همه کرم کنندگان پس
بس این بود ترتیبی که الهام کرد مرا خداوند عز و جل در راه عبادت
بدان اکنون که حاصل ازین جمله هفت عقبه است ٭ اول عقبه علم دوم عقبه
توبه سوم عقبه عوائق چهارم عقبه عوارض پنجم عقبه بواعث ششم
عقبه قوادح هفتم عقبه حمد وشکر و بتمام شدن این عقبات تمام شود
کتاب منهاج العابدین الی الجنة و ما اکنون شرح دهیم این عقبات را
بعبارتی مختصر بین الفاظ مشتمل بر نکتهای غریب نافع از انسار و آثار مستحق للحفظ والتوفیق
والتسدید ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم

عقبه اول و این عقبه علم است

ای طالب اخلاص و عبادت بر تو باد اولا بعلم که اوست قطب و مدار وست
مدار کار سر در جهان و بدانکه علم و عبادت هر دو جوهر اند که بسبب

ایشان است هرچه می بینی ۞ وهرچه می شنوی ۞ از تصنیف مصنفان و
تعلیم معلمان ۞ و نصیحت ناصحان ۞ ملک بسبب ایشانست فرو
فرستادن کتب و رسولان وافریدن اسمانها و زمین ها وانچه در میان
هردوست ۞ از مخلوقات ۞ وتامل کن دراین دو آیت را از کتاب
خدای تعالی ۞ یکی آنکه گفته جل ذکره آیت اَللّٰهُ الَّذِیْ خَلَقَ
سَبْعَ سَمٰوٰتٍ وَّمِنَ الْاَرْضِ مِثْلَهُنَّ یَتَنَزَّلُ الْاَمْرُ بَیْنَهُنَّ
لِتَعْلَمُوْٓا اَنَّ اللّٰهَ عَلٰی كُلِّ شَیْءٍ قَدِیْرٌ وَّاَنَّ اللّٰهَ قَدْ اَحَاطَ
بِكُلِّ شَیْءٍ عِلْمًا ۞ معنی چنان باشد که خدای عزوجل آنکسی ست که بیافرید هفت
اسمانها و مثل این زمین را امیر و دامر خدای میان ایشان و حکم
ملک او نافذ است در ایشان تا بدانید که خدا تعالی بر همه چیز قادر است
و علم خدای تعالی بهمه چیز محیط است و بسنده است این آیت که دلیل
باشد بر شرف علم خصوصًا علم توحید آیت دوم قوله تعالی
وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْاِنْسَ اِلَّا لِیَعْبُدُوْنِ ۞ یعنی نیافریدم
پریان و ادمیان را مگر برای آنکه مرا عبادت کنند و بسنده است
این آیت که دلیل باشد بر شرف عبادت و روی آوردن بدان

پس بزرگ دار این دو کار را که مقصود از آفریدن هر دو سرای
ایشان اند پس واجب است مر بنده را که مشغول نشود مگر بدیشان و نظر
نکند مگر در ایشان و بداند که هر چه جز این هر دو است از کارها آن باطل است
کرده چیزی نیست و لغویست که در و حاصل نیست و چون این دانستی
بدانکه علم شریفتر است از عمل و ازین است که رسول فرمود صلی الله
علیه وسلم که فضیلت عالم بر عابد همچو فضیلت من است بر امت من
و فرمود که یک نظر کردن سوی عالم دوست تر است نزدیک خدای تعالی
از عبادت یکساله صیام و قیام و فرمود که ره نمونی کنم شما را
بر شریفترین اهل بهشت یاران گفتند بلی یا رسول الله صلی الله علیه وسلم
فرمود که ایشان علما امت من اند پس ازینجا ظاهر شد مرترا که علم
شریفتر است از عبادت و لیکن چاره نیست مر بنده را از عبادت
والا علم بی عمل بی فائده باشد از آنکه علم بمنزله درخت است
و عبادت بمنزله ثمره است و شرف مر درخت را باشد از آنکه اصل است
و لیکن نفع و منفعت از ثمره باشد چون چنین است چاره نیست
مر بنده را که از هر دو او را نصیب باشد و ازین است که گفت حسن بصری رحمة الله علیه

بطلبید علم را طلب کردنی که از عبادت باز نمانید ❊ و طلب کنید عبادت
طلب کردنی که از علم باز نمانید ❊ پس طلب کنید علم را بی از عمل باز ماندن
و طلب کنید عبادت را بی از علم باز ماندن ❊ چون معلوم شد که چاره
نیست مر بنده را از هر دو ❊ بدانکه علم اولی تر است بمقدم داشتن
بر عمل از انکه اصل و راهنما اوست ❊ و ازینست که فرمود پیغمبر علیه السلام
که علم امام عمل است و عمل متابع اوست و این علم اصل است و امام است
و مقدم است بر عبادت از دو جهت یکی از برای انکه عبادت توانی کردن
از انکه اول بر تو واجب است که معبود را بشناسی پس عبادت کنی و چگونه
عبادت کنی کسی را که نشناسی بنام و صفت او ندانی ❊ و از انچه واجبست
در حق او عقیدت کردن ❊ و انچه روا نیست اعتقاد کردن ندانی ❊ و بسیار باشند
که چیزی را اعتقاد کنی در ذات و صفت او که آن مخالف حق است
و بدان سبب همه عبادت تو حبط باشد ❊ پس واجبست مر ترا که بیاموزی
هر چه واجبست کردن آن در شرع تا چنانکه فرموده شده و نهی
که ماموری بجا آری ❊ و بیاموزی انچه واجبست ترک آن از منهیات
تا انرا ترک کنی ❊ و چگونه قیام کنی بطاعتی که انرا ندانی ❊ که چگونه است

و چگونه بجا آری و چگونه اجتناب کنی از معصیتی که ندانی که آن معصیت
و ندانی که چگونه اجتناب کنند پس عبادت شرعی همچنانکه طهارت
و صلوة و صوم و غیر آن واجبست که بیاموزی با جمیع احکام و شرائط
تا مدام قیام نمائی از آنکه سبب باشد که تو بر چیزی مقر باشی و آن مفسد
عبادتست یا آن مخالف سنت است و تو بر آن مطلع نه و بسیار باشد
که ترا مشکلی در عبادت پیش آید و کسی را نیابی که از وی بپرسی و تو نیز
ندانی و پس ازین بدانکه مدار این کار بر عبادت باطن است
که آن تعلق بدل دارد و آموختن آن نیز بر تو واجبست چنانچه
توکل و تفویض و رضا و صبر و توبه و اخلاص و غیر آن
چنانچه ذکر آن درین کتاب بیاید انشاء الله تعالی بدانکه پاک داشتن
تن و عبادت تن یک جزو عبادتست و پاک داشتن دل و عبادت
دل نود و نه جزو عبادت است و واجب است بر تو که بیاموزی اضداد
این هر یکی همچو سخط و طول امل و حسد و ریا و کبر و عجب تا بسر
آنان که داشتن و کردن این همه فریضه است بنص قرآن چنانکه
خدای تعالی میفرماید وعلی الله فتوکلوا ان کنتم مؤمنین

یعنی بر خدا توکل کنید اگر شما مومن اید و جای دیگر میفرماید وَاشْكُرُوا لِلّٰهِ
اِنْ كُنْتُمْ اِيَّاهُ تَعْبُدُوْنَ ۝ و جای دیگر میفرماید وَاصْبِرْ وَمَا صَبْرُكَ
اِلَّا بِاللّٰهِ یعنی صبر کن و نتوانی صبر کردن مگر بتوفیق خدای تعالی ؛ و جای دیگر
میفرماید وَتَبَتَّلْ اِلَيْهِ تَبْتِيْلًا یعنی قطع کن از همه و روی بدو آر ؛
و غیر این از آیات درین باب است چنانچه در باب فرضیت صوم و صلوٰة سنت
پس چیست مر ترا که نماز و روزه و زکوٰة را فرض میدانی ؛ و ترک این بعض
کرده ؛ و هر دو را فرا بنده یکی و کتاب یکی ؛ بلکه این فرائض بکلی غافلی
تا یکی را از ایشان نام هم ندانی ندانم بفتوای که این عقیدت کرده ؛
مگر بفتوای کسی که همه همت او دنیاست تا معروف را منکر کرده است
و منکر را معروف ؛ و علومی را که خدای تعالی در کتاب خویش نور و حکمت
و هدی نام کرده است بکلی اهمال کرده و همه روی به کسب کردن مال حرام
آورده ؛ بترس از آنکه چیزی ازین فرائض ترک کنی و بصوم و صلوٰة
نفل مشغول شوی این ترا هیچ نفع نکند ؛ و بسا باشد که بر گناهی مصر
باشی که آن سبب دخول دوزخ است و مباحی را از طعام و شراب
و خواب ترک گیری و چنان گمان بری که مرا قرب خدای تعالی

حاصل میشود؛ و تو بر باطل باشی؛ و سخت تر ازین همه آنکه بطول امل مبتلا
باشی؛ و طول امل معصیت و معصیت محض است؛ و انرا تو نیت خیر تصور
کنی بسبب جهل خود؛ از فرق ناکردن میان طول امل و نیت خیر و همچنین
در جزع و سخط باشی و گمان بری که تضرع و ابتهال میکنم و همچنین در ریاء
محض باشی و گمان بری توانرا که من حمد خدا میکنم؛ یا گمان بری که من
میخوانم مردمانرا بسوی نیکی بی شماری خدای تعالی گناهان را؛ اطاعت
و بجای عقاب الیم ثواب عظیم طمع داری پس تو در غروری عظیم و غفلتی
قوی باشی؛ و این بخدای عز و جل که مصیبتی است بزرگ مر عابدان جاهل را؛
پس ازین بدان که با این همه مر اعمال ظاهر را تعلقی است با اعمال باطن
که بدان اصلاح شود و بدان فاسد گردد چنانچه؛ اخلاص؛ و ریاء؛ و
عجب؛ و ذکر منت؛ و غیر ان؛ پس هر که این اعمال باطن را ندانند
و طریق تاثیر آن در عبادت ظاهر نشناسد و کیفیت احتراز کردن و
نگاهداشتن اعمال ازان نداند کم باشد که او را عملی از اعمال ظاهر سلامت
ماند پس طاعت ظاهر و باطن او را فوت شده باشد و نماند دست او مگر تحسین
و رنج و آن زیانی است پیداء و ازین است که گفت رسول الله صلی الله علیه و سلم

که خواب کردن عالم بهتر است از نماز کردن جاهل؛ و عامل بی علم فساد
بیشتر از آن کند که صلاح؛ و فرمود پیغمبر صلی الله علیه وسلم که الهام کنند
از علم نیکبختان را؛ و محروم کنند از علم بدبختان را؛ و بدبختی ازین سبب
که علم نیاموخت؛ و بی علم عمل کرد؛ که فردا مفیدش نباشد و ازین است
که زهاد سلف رضی الله عنهم در طلب علم مبالغه کرده اند؛ و از میان
همه کارها کار علم اختیار کرده اند؛ از آنکه مدار کار عبودیت بر علم است
چون این دانستی که طاعت نتوان کرد مگر بعلم پس علم مقدم باشد بر عبادت
و اما خصلت دوم که موجب تقدیم علم است بر عمل آنست که علم نافع سبب
خوف و مهابت است چنانکه گفت إِنَّمَا يَخْشَى اللّٰهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ
یعنی نترسند از خدای تعالی از بندگان او مگر عالمان؛ و این از آنست
که هر که خدای تعالی را شناسد چنانچه شناختن است؛ ترسد از وی چنانکه
حق ترسیدنست و تعظیم نکند چنانکه حق تعظیم کردن اوست و حرمت
داشتن او؛ پس جمیع طاعات ثمره علم باشد و از جمیع معاصی علم نافع
گشت؛ و جز این دو مقصود نیست مر بنده را در عبادت خدای تعالی
پس بر تو باد که علم بیش از همه چیزها ای سالک راه آخرت والله الموفق

سوال شاید که بگوئی که رسول فرمود صلی الله علیه وسلم طَلَبُ الْعِلْمِ
فَرِیْضَةٌ عَلٰی کُلِّ مُسْلِمٍ وَّمُسْلِمَةٍ کدام علم است آنکه طلب او فرض
ولازم است و حد آن چیست و چه مقدار از مر بنده را در کار عبادت از آن
حاصل می باید کرد جواب بدانکه علومی که طلب او فرض و لازم است
سه است علم توحید و علم سِرّ یعنی آنچه تعلق بدل دارد و علم شریعت اما حد
هر یکی که چه مقدار واجب است بدانکه از علم توحید مقدار یکی واجب است
که بدان معرفت اصول دین حاصل گردد و آن آنست که بدانی که مر ترا
الهی است عالم قادر حی مرید متکلم سمیع بصیر و احدی شریک
موصوف بصفات کمال منزه از دلالت حدوث و منفرد بقدم از کل
محدثات و محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم بنده او ست و رسول او
و صادق است در آنچه اخبار کرده است از خدای تعالی در امور آخرت
و بر تو باد که بچیزے عقیده نکنی با دوام که در قرآن یا در حدیث نیابی و فی الجمله
هر چیزی که جهل آن هلاک تو باشد آموختن آن فرض عین است اما از
علم سِرّ آن مقدار آموختن فریضه است که واجبات و مناهی آن بدانی
تا ترا تعظیم حق تعالی و اخلاص و سلامتی عمل حاصل گردد و بیان آن

تمامی درین کتاب بیاید انشاء الله تعالی و اما از علم شریعت هرچه فرض است
بر تو کردن آن، آموختن آن هم فرض است تا چنانکه حق آنست ادا کنی
چنانچه طهارت و صلوة و صوم و اما حج و جهاد و زکوة اگر بر تو فریضه گردد
آموختن آن نیز فریضه شود، و الا نه این است حد هر یکے از سه علم که طلب
کردن آن فرض عین است، و اما دانستن علم توحید آن مقدار که با مبتدعان
جدل کنی و ایشان را ملزم کنی فرض عین نیست بلکه فرض کفایه است
فرض عین همان است که اعتقاد تو بدان درست گردد، و همچنین علم سر
و شرح عجایب قلب نیز بسیار است، معرفت جمله آن بر تو واجب نیست
بلکه همان قدر که مفید عبادت تو باشد، دانستن آن فرض عین است
تا آنچه مضر است از آن اجتناب کنی، و آنچه از آن چاره نیست همچون اخلاص
و حمد و شکر و توکل آن را اکتساب کنی، و همچنین در علم فقه واجب نیست
که جمیع ابواب فقه از بیوع و شراء و اجارت و نکاح و طلاق بدانی
که دانستن آن همه فرض کفایه است **سوال** اگر گوئی که آن مقدار
از علم توحید که فرض است ممکن است که بمجرد مطالعه بی معلم آن کس را حاصل شود
جواب بدانکه استاد کشاینده و آسان کننده است و تحصیل کردن علم

یه او سهل ترست اما خدای تعالی بفضل خویش کسی را که خواهد خود معلم او
شود ؛ چون این دانستی بدانکه این عقبه که عقبهٔ علم ست عقبهٔ دشوار ست
ولیکن مطلوب و مقصود بدین حاصل شود و نفع او بسیار ست و قطع او
دشوار ست و خطر او بزرگ ست ؛ که بسا کسی که عدول و اعراض کرد ازو
گمراه شد ؛ و بسا کس که در قطع او مشغول شد که بلغزید و بسا کس که متحیر
بماند در رو ؛ و بسا کس که سلوک کرد و در مدت اندک قطع کرد و بسا
که در و هفتاد سال در قطع کردن بماند ؛ وَالْاَمْرُ کُلُّہٗ بِیَدِ اللّٰہِ عَزَّ وَجَلَّ ؛
اما نفع او آنست که ذکر کردیم از شدت احتیاج بنده بدان ؛ و بنای کار ہای
عبادت بر آنست ؛ خاصه علم توحید و علم سِرّ در خبر ست که خدای تعالی وحی
کرد به داود صلوات الله علیه و علی نبینا ؛ که ای داود علم نافع بیاموز
گفت الٰهی علم نافع کدام ست گفت آنکه بدان علم جلال و عظمت و کبریا
و کمال قدرت من ؛ بر همه چیز بدانی این ست علمی که ترا نزدیک گرداند
بمن ؛ و روایت کرده از علی رضی الله تعالی عنه او گفت اگر در حالت طفولیت
بمردمی و در بهشت رفتمی ؛ خوش نیامدی مرا از آنکه پروردگار خود را نشناختمی
و اما شدت او آنست که در طلب او اخلاص می باید کرد ؛ هر که علم را طلب

کنند تا مردمان بدو توجه کنند و مجالست امرا او را حاصل شود و در
مجالس بدان مباهات کنند و مال حرام دنیا صید کنند و او از جملهٔ بازیگران
است و ابویزید بسطامی رحمة الله علیه گفته است که سی سال مجاهده کردم
و هیچ چیز سخت تر از کار علم بر من نبود و پس هنوز از آنکه شیطان بر تو
مکر کند و بگوید که چون در علم چنین خطر است و تحصیل او دشوار است
ترک اولی تر است و پس باید که بدین گمان از علم باز نمانی و که رسول
فرمود صلی الله علیه وسلم شب معراج دوزخ را دیدم که اکثر دوزخیان
فقیران بودند گفتند یا رسول الله فقیران از مال و فرمود نی از علم
پس هر که علم را نیاموزد نتواند که عبادت را چنانچه حق است بجا آورد
و اگر مردی خدای تعالی را عبادت کند همچون عبادت ملائکهٔ هفت
آسمان و او را علم نباشد از جملهٔ زیانکاران باشد پس چست شو
در طلب علم به بحث و تلقین و تدریس و بپرهیز از کاهلی و ملال و الا
در خطر گمراهی باشی نعوذ بالله منها پس حاصل کار آنکه چون نیکو
نظر کردی در دلائل صنع باری تعالی و دانستی که ترا الهی است
قادر و عالم و حی و مرید و متکلم و سمیع و بصیر و منزه از حدوث پاک

از همه نقصانها؛ و آفتها بر وی روا نیست؛ و آنچه روا است بر محدثات و مخلوقات
او بچیزی نماند؛ و چیزی بدو نماند؛ منزه از مکان و جهات؛ و نظر کردی
در معجزات رسول الله صلی الله علیه وسلم پس دانستی که او رسول خدا است
و امین است بر وحی؛ و آنچه سلف بر آن اعتقاد کرده اند که خدای تعالی را
دیدنی است در آخرت؛ و قرآن کلام خدای است غیر مخلوق از جنس
حرف و صوت نیست؛ و در ملک و ملکوت هیچ چیز در خاطر نگذرد؛ و هیچ
چیز نجنبد مگر بقضای خدای تعالی؛ و قدرت او؛ و ارادت او؛ و مشیت او
و خیر و شر و نفع و ضر و ایمان و کفر همه از وست؛ و هیچکس را از مخلوقات
چیزی بر وی واجب نیست؛ کسی را که ثواب دهد بفضل خویش دهد
و کسی را که عقوبت کند بعدل خویش کند؛ و آنچه آمده بر زبان صاحب
شرع علیه الصلوة والسلام از امور آخرت؛ چنانچه حشر و نشر
و نامها و عذاب قبر و سوال منکر و نکیر و میزان و صراط همه حق است این
اصلهایی که سلف رضی الله عنهم بدان عقیده کرده اند؛ و امر کرده اند
به اعتقاد کردن آن و پیش از آن که بدعتها ظاهر گردد بر این همه اجماع
کرده اند؛ پس نظر کردی در عملهای دل و واجبات آن و مناهی

باطن نیز شرح آن همه درین کتاب خواهد آمد تا حاصل شود مر ترا علم
بدان ؛ پس دانستی همه آنچه محتاجی بکردن آن چنانچه طهارت و صوم
و صلوة ؛ پس ادا کردی فریضهٔ خدای عز و جل را در باب علم و از جملهٔ علمای
امت محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم شدی اگر عمل کنی برین علمی که آموختهٔ
مر ترا شرفی عظیم و علم ترا قیمتی بی اندازه حاصل شد ؛ و این عقبه را قطع
کردی ؛ و پس خویش انداختی و مر ترا ثواب بی اندازه حاصل شد ؛

ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم ۝

عقبهٔ دوم و این عقبهٔ توبه است پس ازین بر تو واجب است
ای طالب عبادت که توبه کنی و وجوب توبه بسبب دو چیز است ؛ یکی
آنکه تا ترا توفیق شود بطاعت کردن ؛ که شومیت گناهان آدمی را از طاعت
محروم کند ؛ و خذلان و خواری بار آرد ؛ از آنکه قید گناهان از رفتن بسوی
طاعت آدمی را مانع است ؛ و مصر بودن بر گناهان بسبب سیاهی دل است
القلب اذا قسی لا یبالی اذا عصی ؛ و اگر رحمت نکند خدای تعالی ؛
گناهان آدمی را سوی کفر بکشند ؛ چگونه توفیق طاعت باشد مر کسی را که او در
شومی گناهان و فساد است ؛ و چگونه راه یابد سوی خدمت کسی که او بر معصیت

مصر است؛ وچگونه نزدیک کند بمناجات کسی را که او بنجاست معاصی
آلوده است؛ در خبر است از رسول صلی الله علیه وسلم که گفت: چون بنده
دروغ گوید هر دو فرشته از وی جدا شوند از تباهی و گندگی؛ که از دهن
او بیرون آید؛ پس این چنین زبانی را چگونه صلاحیت ذکر خدای تعالی
باشد؛ لاجرم آنکه مصر است بر گناه کم باشد که او را بر عبادتی توفیق باشد؛ و اگر
بر سبیل ندرت توفیق یابد که عبادتی کند بزحمت بسیار رود؛ و از این حلاوت
اندک؛ و صفائی نیابد؛ و آن همه بشومیت گناهان و ترک توبه است؛ و راست
گفت آنکه گفت چون تو بر قیام لیل و صیام نهار قیام نتوانی کرد بدانکه
تو محبوسی که گناهان تو ترا حبس کرده است سبب دوم برای وجوب
توبه آنست تا عبادت تو قبول افتد از آنکه خداوند دین مدیونان را قبول
نکند؛ و این از آنست که توبه از معاصی و خشنود کردن خصمان فرض عین است
و جمله عبادت که خواهی کرد نفل است پس چگونه قبول کند از تو نفل و فرض
عین برگردن تو بود؛ و چگونه روا باشد که ترک گیری حلالی و مباحی را
و تو مصر باشی بر حرامی؛ و چگونه مناجات کنی با خداوند خویش و از وی خواهش
نکنی؛ و او بر تو خشمگین است؛ این است حال گناهگانی که مصر باشند بر گناهان

سوال اگر گوئی که چیست توبهٔ نصوح و حد او و چه می باید کرد مر بنده را تا از
گناهان بیرون آید جواب بدانکه توبه عملی است از عملهای دل و حاصل او
پاک کردن دل است از گناهان و شیخ حسن ابو المعالی رضی الله عنه در تحدید توبه
چنین گفته است که توبه ترک اختیار کردن گناهی است که مثل آن گناه
از روی منزلت نه از روی صورت از وی در وجود آمده باشد و آنکه
ترک گیرد از خوف خدای تعالی ترک گیرد پس توبه را چهار شرط است
اول ترک اختیار گناه کند بعزم کردن و جزم بدانچه اصلا بار دیگر
گناهی نخواهم کرد اما اگر ترک گناه کند و در خاطر او این باشد که شاید این
گناه باز کرده شود تائب نباشد بلک پرهیز کننده باشد از گناه دوم آنکه
توبه کند از گناهی که مثل آن گناه از وی در وجود آمده است از آنکه
اگر مثل آن گناه وقتی نکرده است تائب نباشد بلک متقی باشد نه بینی که
رسول صلی الله علیه وسلم را نتوان گفت که تائب بود از کفر که سابقه نداشت
بلک متقی بود از کفر و عمر رضی الله عنه را توان گفت که تائب بود از کفر
از آنکه او کفر سابق داشت سوم آنکه گناهی که از وی در وجود آمده است
مثل آن گناه باشد که ترک اختیار او میکند و آن مماثلت از روے

منزلت و درجه او باشد؛ نه از روی صورت بانبینی که اگر کسی از کار مانده
که زنا کرده بود و قطع طریق کرده؛ چون خواهد که ازین توبه کند توبه از و
درست است تو بر زنا زیراکه در توبه بسته نشده است سوال اگر گوی
او را ممکن نیست ترک اختیار زنا و قطع طریق چون او این زمان قادر
نیست برین فعل پس صحیح نباشد صفت کردن او بدین که تارک است
مر زنا و قطع طریق را بلک عاجز است جواب ولیکن قادر بر مثل زنا
و قطع طریق است در منزلت و درجه؛ چنانچه قذف؛ و غیبت؛ و غمازی
اما آنکه آن همه گناهان اند اگرچه بزهکاری در هر یکی متفاوت است ولیکن
جمیع آن معاصی در حق اثم یک منزلت دارند؛ و ان فروتر منزلت بدعت
است؛ و منزلت بدعت فروتر از درجه کفر است پس کسی که از زنا و قطع
طریق و جمیع گناهان که از کردن آن امروز عاجز است درین صورت
اگر توبه کند توبه او درست است چهارم آنکه توبه کردن برای تعظیم امر
خدای تعالی باشد؛ و حذر کردن از عذاب دردناک او نه بسبب غنیمت
دنیای دنی و ترس از مردمان و طلب مدح و یا ضعف نفس و یا ترس
فقر و خزان؛ این است شرطهای توبه و رکن های او چون این حاصل

شود توبه درست باشد ❊ **اما مقدمات توبه** هر سه وجه ست اول
آنکه تباهی گناهان خود را یاد کند دوم آنکه سختی عقوبت خدای تعالی
که طاقت آن ندارد یاد کند سوم آنکه ضعیفی و عدم حیلهٔ خود یاد کند
که آنکس که او گرمای آفتاب و طپانچهٔ سرهنگ قاضی و گزیدن پشه
طاقت ندارد ❊ او عذاب آتش دوزخ و زدن گرزهای زبانیه و
گزیدن مارهایی که هر یکی همچون گردن اشتر باشد و کژدمهایی که همچون
اشتر باشد چگونه طاقت دارد ❊ چون برین چیزها مواظبت نمایی ❊ در شب و روز
بار بار در دل بگذرانی ❊ ترا برین آرد که توبهٔ نصوح کنی از جملهٔ گناهان
والله الموفق سوال اگر گویی که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود
که پشیمانی توبه است و مثل این شرطها که تو در توبه گفتی نگفته است جواب
بدانکه اول پشیمانی مقدور بنده نیست نه بینی که بنده از بسیاری چیزها میخواهد
که پشیمان شود نمی تواند شد ❊ و توبه مقدور بنده است ❊ و بالیقین بدانم
که اگر کسی بر گناهی پشیمان شود از آن سبب که جاه وی میان مردمان
برفته ❊ و یا مالش بسبب صرف در معاصی گم شده این چنین پشیمانی توبه نباشد
بلکه این گناه محض است ❊ و ازینجا دانستی که درین حدیث معنی پشیمانی

که توبه ظاهر فهم نکرده وان انست که ندامت برای تعظیم خدای تعالی و خوف
عقاب او باشد که برانگیزاننده مر طالب توبه نصوح را پس چون یاد آرد سه مقدمه
توبه را و ندامت کند این ندامت باعث شود بر ترک اختیار گناه و باقی ماندن
این ندامت در دل در زمان مستقبل باعث شود بر عزم و ارادهٔ حال پس این عزم
که او باعث است بر توبه و در ابتدا توبه ذکر کرده سوال اگر گوئی که چگونه ممکن است
مراد من که اصلا از و گناهی از صغیر و کبیره در وجود نیاید و انبیا که اشرف خلق و معصوم‌اند
در ایشان اختلاف است که این درجه یافتند یا نه جواب بدانکه این کاری است
ممکن غیر مستحیل کسی که خدای تعالی او را روزی کند و نیز از شرائط توبه است
که تو گناهی بقصد و عمد نکنی و اما اگر بسهو و خطا گناهی کنی آن از عفو است
و این نیک آسان است بر کسی که خدای تعالی را توفیق دهد سوال اگر گوئی که
مرا از توبه کردن این باز میدارد که میدانم باز گناه خواهم کرد و بر توبه
ثابت نخواهم ماند پس مرا توبه کردن چه فایده جواب بدانکه این از جمله
غرور شیطان است از کجا دانستی که تا آن زمان که باز گناهی کنی زنده
خواهی ماند شاید که پیش از آنکه باز گناهی کنی بمیری اما آنچه که خائفی
از باز افتادن در گناه بر تو این است که بصدق توبه کنی و تمام

گردانیدن بر خدای است، اگر تمام گردانید فهو المطلوب و اگر تمام نگردانید
باری گناهان گذشته همه آمرزیده شد، و از آن بکلی پاک شدی. نماند
بر تو گناهی مگر همین گناه که به تجدید کرده، و این سودی است بزرگ
و فایده بسیار. بر تو باد که از خوف باز افتادن در گناه از توبه
باز نمانی که ترا قطعا به توبه کردن از دو فایده یکی حاصل است
والله الموفق. اما طریق بیرون آمدن از گناهان و خلاص یافتن
از عصیان **س** بدانکه گناهان همه بر سه نوع است. اول ترک
فرمان آنچه بر تو واجب است از نماز و روزه و زکوة و غیر آن پس قضا کنی یعنی
ادا کنی از این جمله بقدر امکان آنچه توانی. دوم گناهی است که میان تو و میان
خدای تعالی است چون خوردن خمر و شنیدن مزامیر و خوردن ربا و مانند آن. و
بیرون آمدن از مثل این گناهان بدان باشد که نادم شوی و عزم محکم کنی
که پیش نخواهی کرد. سوم گناهی است که میان تو و میان بندگان است
و این دشوار و صعب است. و آن بر انواع است در مال باشد و در نفس باشد
و در عرض باشد و در دین باشد و در کنیزک باشد و در زن باشد آنچه
در مال است واجب است که باز بخصم رد کنی اگر ممکن باشد و اگر عاجز باشی

امین، از خصم بحلی خواهی. واگر غایب باشد برای روح او صدقه کنی. واگر بود او
نیکی بسیار کن وبخدای تعالی بازگرد به تضرع تا او بگرم خود
خشنود گرداند در روز قیامت. وانچه در نفس ست برو
وبه اولیایش بگو تا قصاص کنند. یا از ان بگذرند. واگر
عاجز باشی بخدای تعالی بازگرد تا خصم را خشنود گرداند. وانچه
در عرض ست یعنی بگفتن غیبت بزبان ودشنام واجب ست که خود را
پیش آنکس که او را غیبت کرده دروغ زن کنی. واز خواهی اگر ممکن باشد. وانجای ست که از زیاده شدن غضب وا ایمن باشی. واگر ازانها ست
که دین بگوی خشمش زیاده شود پس بخدای تعالی بازگرد واز برای
او آمرزش بخواه. وانچه در زن وکنیزک ست آن را نشاید که بحلی
بخواهی و ظاهر کنی. بلکه طریق آنست که بخدای تعالی بازگردی تا بروز
قیامت او را از تو خشنود کنند واگر ایمن باشی از زیاده شدن خشم این
با درست بحلی بخواه. وانچه در دین ست یعنی کسی را تکفیر کرده یا گمراه گفته
این دشوار تر ست باید که پیش آنکس خود را دروغ زن کنی واگر
ممکن شود از او بحل خواهی. والا بخدای تعالی بازگردی وپشیمان

کنی تا او را خدای تعالی خشنود گرداند؛ حاصل کار آنست که بدانچه ممکن
گردد خصمان را خشنود کنی و آنچه نتوانی بخدای تعالی بتضرع و بصدق
باز گردی تا او در قیامت ایشان را از تو خشنود گرداند، و
امید بفضل خدای تعالی آنست که چون صدق بنده بداند خصمان او
از خزینه رحمت خویش خشنود گرداند؛ پس چون بدانچه گفته شد عمل
کردی و بر ترک گناهان بکلی دل بنهادی از همه گناهان بیرون آمدی
و اگر ترک گناهان و عزم توبه کردی؛ ولیکن گذشتها را قضا نکردی
و خصمان را خشنود نکردی پس تبعات بر سیده شود و باقی گناهان
آمرزیده گردد والله الموفق فصل پس یقین بدانکه عقبۀ توبه دشوار است
و مهم است، و خطر او بزرگ است؛ تا روایت کرده اند که ابو اسحاق
اسفراینی رحمة الله علیه از شیوخ بود گفت سی سال از خدای تعالی
توبه نصوح میخواستم مستجاب نمی شد وقتی بر سبیل تعجب گفتم سبحان الله
سی سال است که یک حاجت میخواهم روا نمی شود، در خواب دیدم که
گوینده میگوید؛ تعجب میکنی نمیدانی که چه میخواهی این میخواهی که خدای تعالی
ترا دوست دارد قوله تعالی اِنَّ اللّٰهَ یُحِبُّ التَّوَّابِیْنَ وَیُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِیْنَ

یعنی بدرستیکه خدای تعالی دوست میدارد توبه کنندگان را و دوست
میدارد پاکانرا از گناه ❊ و این حاجت نه حاجتی خرد است ❊ پس ای عزیز
ببین که این بزرگان چه سان اهتمام داشتند در کار دین ❊ و اصلاح دل
و توشه برگرفتن برای آخرت اما ضررے که در ناکردن توبه است آنست
که اول گناه تیرگی و سیاهی دل است و آخر او کفر است و بدبختی ابد ❊ نعوذ بالله
منها ❊ پرهیز و فراموش مکن حکایت ابلیس و بلعم باعور که اول کار این
هر دو گناه بود ❊ و آخر کار هر دو کفر ❊ پس هلاک شدند با هلاک شدگان
ابد الاباد ❊ پس بر تو باد به بیدار شدن ❊ و جهد کردن ❊ شاید که از
دل خویش قلع توانی کرد اصرار بر گناهان یکی از صالحان گفته است
که سیاهی دل از گناهان است و علامت سیاهی دل آن است که از
گناه کردن نترسی ❊ و از طاعت کردن لذت نیابی ❊ و اگر نصیحت شنوی
در دل اثر نکند ❊ و بر تو باد که هیچ گناه را خوار نداری ❊ بسا باشد که خود را
تائب پنداری ❊ و بر کبیره مصر باشی که کهمس بن حسن یکی از ابدالان
بود روایت کرده است که گفت یک گنه کردم چهل سالست که بران میگریم
گفتند آن چیست گفت برادری بزیارت من آمد برای آن برادر ماهی

خریدیم و وقت دست شستن پارۂ گل از دیوار خانہ ہمسایہ ستدم
و دست شستم ازان سبب پشیمانم کہ بی اجازت خصم ستدم و تصرف
کردم این گناہ باشد و گویند کہ مردی بود رقعہ می نوشت در خانہ
کہ بکرا گرفتہ پس خواست کہ تتریب کند رقعہ را ازان خاک دیوار آن خانہ
و در خاطر او گذشت کہ خانہ کرایہ است تتریب بدین خوب نیست باز گفت
سہل است و این را مقداری نیست پس تتریب کرد ہاتفی آواز داد
سَیَعْلَمُ الْمُسْتَحِلُّ بِالتُّرَابِ مَا یَلْقٰی غَدًا مِنْ طُوْلِ الْحِسَابِ یعنی سرانجام
کہ بداند حلال کنندۂ تراب انچہ بیابد در روز قیامت از دشواری
حساب پس ای عزیز غافل مباش و با نفس خویش حساب کن
و در توبہ تعجیل کن کہ اجل نہان است و دنیا فریبندہ است و حال پدر
خویش آدم صلوات اللہ علی نبینا و علیہ یاد کن کہ خدا تعالی وا ابید قدرت
خود بیافریدہ و در بہشت در آورد بنگر کہ بیک گناہ و کہ کردند با او انچہ
کردند با او بان روایت کردہ اند کہ خدا تعالی گفت یا آدم چگونہ
ہمسایہ بودم من ترا گفت کہ نیکو ہمسایہ یا رب گفت یا آدم بیرون رو
از جوار من و تاج کرامت را از سر دور کن کسی کہ بی فرمانی من کند

در همسایگی من نباشد؛ چنین گفته اند که بر گناه خود دویست سال گریست
تا خدای تعالی توبه او قبول کرد و آن یک گناه را بیامرزید؛ این
حال کسی است که او پیغمبر است و برگزیده است؛ و یک گناه بیش نکرده است
پس چگونه باشد حال دیگری با گناهان بی شمار؛ و این حال کسی
که دویست سال بگریست و توبه کرد چگونه باشد حال کسی که او بر گناهان
مصر است؛ و اگر توبه کردی پس شکستی و باز گناه کردی؛ باز در حال
توبه کن؛ و با نفس خود مگو نشاید که تا باز گناه کنم بمیرم؛ همچنین دوم بار؛
و سوم بار؛ و چهارم بار؛ و هر بار که گناه میکنی توبه میکن؛ و در توبه
کردن عاجزتر از گناه کردن مباش؛ و بمنع شیاطین از توبه باز نمانی
نشنیده که رسول صلی الله علیه وسلم فرموده است بهترین شماها کسی
هست که چون گناه بسیار کند توبه بسیار کند و یاد کن قول خدای تعالی
وَمَن يَعْمَلْ سُوءًا أَوْ يَظْلِمْ نَفْسَهُ ثُمَّ يَسْتَغْفِرِ اللَّهَ يَجِدِ اللَّهَ
غَفُورًا رَّحِيمًا؛ یعنی هر که گناه کند پس امرزش خواهد خدای تعالی
او را بیامرزد والله الموفق فصل حاصل کار در باب توبه آنست
که چون عزم درست کردی بر ترک گناهان؛ چنانکه خدای تعالی

از دل تو دانست که آینده گناه نخواهی کرد؛ و خصما را بقدر امکان
خشنود کردی؛ و فرایض که از تو فوت شده بقدر امکان قضا
کردی؛ و در باقی عمر بتضرع بخدای تعالی باز گشتی پس غسلی
پاک بکن؛ و جامه پاک بپوش؛ و چهار رکعت نماز چنانکه باید بخشوع دل
بگذار؛ پس روی بر زمین بنه در جایگاهی که خالی بود؛ و غیر خدا
کسی ترا نه بیند؛ پس خاک بر سر کن؛ و سر و روی خویش در خاک
بمال؛ و بچشم گریان و دل بریان؛ و سر انده به آواز بلند
یگان یگان گناه خود که در مدت عمر خود کرده بر زبان آر
و نفس خود را ملامت کن که ای نفس وقت آن نیامده که توبه
کنی؛ و بخدای تعالی باز گردی یا خود طاقت آن داری که بر عذاب
خدای تعالی صبر خواهی کرد؛ یا چیزی داری که ترا از عذاب مانع
خواهد شد؛ و مثل این کلمات بسیار بگوئی و هر دو دست بردار
و مناجات کن که الهی بنده گریز پای تو بر در تو آمده است
الهی بندهٔ گنهگار تو به عذر پیش آمده است؛ از من عفو کن؛
و بفضل خویش مرا قبول کن؛ و بنظر رحمت سوی من بنگر؛

یارب مرا بیامرز و حلال کن بان گذشته مرا در گذار و انچه از عمر
من باقی ست تا مرگ از گناهان نگهدار که خیر همه بدست قدرت
تست و تو بخشنده و بخشاینده پس این دعا بخوان اللّٰهمّ
یا مُجَلِّیَ عَظَائِمِ الاُمُورِ یا مُنتَهیٰ هِمَّةِ المَهمُومِینَ یا مَن اِذَا
اَرَادَ شَیئًا اَن یَقُولَ لَهُ کُن فَیَکُونُ اَحَاطَت بِنَا ذُنُوبُنَا
اَنتَ المَدخُورُ لَهَا یا مَدخُورًا لِکُلِّ شِدَّةٍ کُنتُ اَدَّخِرُکَ
لِهٰذِهِ السَّاعَةِ فَتُب عَلَیَّ اِنَّکَ اَنتَ التَّوَّابُ الرَّحِیمُ
معنی دعا چنان باشد که ای روشن کننده کارهای بزرگ وای
نهایت مقصود همت همه صاحب همتان ای کسی که چون خواهی
که چیزی کنی بگوئی که بشود در حال موجود شود گناهان بسیار شد ای
ذخیره کرده شده و از برای هر دشواری برای این ساعت ترا
ذخیره کرده ام توبه نصوح مرا کرامت فرما که تو بخشنده و توبه پذیر
پس بسیار گریه و زاری بکن و این دعا بگو یا مَن لَا یَشغَلُهُ سَمعٌ
عَن سَمعٍ یا مَن لَا یُغَلِّطُهُ کَثرَةُ المَسَائِلِ یا مَن لَا یُبرِمُهُ اِلحَاحُ
المُلِحِّینَ وَلَا تُضجِرُهُ مَسأَلَةُ السَّائِلِینَ اَذِقنَا بَردَ عَفوِکَ

وحلاوة رحمتك انك على كل شيء قدير ٭ معنى الست اى كسيكه
او را شغيدن چيزى از شنيدن چيزى ديگر باز ندارد اى كسيكه
از بسيارى خواست خواهندگان و روادن مراد هر يكى غلط نكند
اى كسيكه از الحاح كردن خواهندگان تنگ نيايد ٭ بار الهٰا بر ما
عفو خود بچشان و بر ما رحمت كن كه تو بر همه قادرى ٭ پس بر رسول صلى الله
عليه وسلم درود بفرست ٭ و براى جميع مسلمان آمرزش خواه و بعبادت
مشغول شو كه توبه نصوح كرده ٭ و از گناهان بكلى بيرون آمدى و پاك
شدى چنانكه امروز از مادر زادى ٭ و خداى تعالى ترا دوست گرفته
و ترا اجر و ثواب بسيار بدست آمد و بر تو بركت و رحمت
چندان نازل شد ٭ كه هيچكس وصف آن نتواند كرد
و از عذاب و بلاى دنيا و آخرت خلاص
يافتى و اين تحفه با سر بردى توفيق
الله تعالى لا حول ولا قوة
الا بالله العلى
العظيم

عقبهٔ سوم و این عقبهٔ عوائق است

بعد ازین بر تو باد ای طالب عبادت ؛ به دفع کردن موانع تا عبادت
تو مستقیم شود ؛ و گفته اند که موانع چهار اند اول از آن دنیاست
و دفع آن بدور شدن باشد از وے ؛ و زهد کردن در وے ؛ و این که
ترک دنیا که بر تو لازم است بسبب دو خیر است سبب اول آنکه ؛ تا عبادت
تو مستقیم شود ؛ که رغبت دنیا مانع است از عبادت ؛ از آنکه چون ظاهر
تو به طلب دنیا مشغول باشد ؛ و باطن به ارادت وے ؛ عبادت
چگونه توانی کرد ؛ که دل یکی است ؛ و چون بدو چیز مشغول نتواند شد ؛ و نیز
مثل دنیا و آخرت همچون دو انباغ است ؛ چون یکی را خشنود
کنی دیگری ناخوش گردد ؛ و نیز مثل دنیا و آخرت همچون
شرق و غرب است بقدر آنکه یکی نزدیک شوی از دیگری
دور افتی ؛ اما آنکه مشغولی دنیا در ظاهر مانع عبادت است
خود ظاهر است ؛ و روایت کرده اند از ابی درداء رض که گفت خواستم
که جمع کنم میان عبادت و تجارت جمع نشد ؛ پس روی
بعبادت آوردم ؛ و ترک تجارت گرفتم ؛ و روایت کرده اند از عمر رض

رضی اللہ عنہ کہ گفت اگر دنیا و آخرت کسی را جمع شدی مرا شدی بسبب
توتی کہ خدا تعالی مرا دادہست؛ پس ہرگاہ کہ حال چنین باشد
زیان بفانی اولی است؛ اما آنکہ مشغولی دنیا بدل مانع عبادتست
ازان ست کہ چون دل بخواست وی مشغول باشد چگونہ بعبادت پردازد
چنانکہ گفت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ہر کہ دوست داشت آخرت
را زیان کرد دردنیا؛ و ہر کہ دوست داشت دنیا را زیان کرد آخرت
پس برگزینید آنچہ باقیست بر آنچہ فانیست؛ پس ازینجا دانستی
کہ چون ظاہر تو بدنیا مشغول باشد و باطن بخواست وی میسر نشود کہ
عبادت کنی اما اگر دنیا را ترک کنی و بظاہر و باطن از وی دست
بداری البتہ عبادت توانی کرد و بلک عبادت کردن بر تو آسان گردد
و سلمان فارسی رضی اللہ عنہ روایت کردہ است کہ چون بندہ ترک
دنیا گیرد دل او بحکمت روشن گردد و اعضا ایش بکار عبادت او را
یاری کنند سبب دوم کہ ترا ترک دنیا می باید کرد آنست کہ قیمت عمل
تو بسیار شود کہ رسول صلی اللہ علیہ وسلم فرمودہ است؛ دو رکعت
نماز از مرد عالم تارک دنیا و زاہد بہتر است و دوست تر ست نزدیک

خدای تعالی از عبادت همه عابدان تا قیام قیامت پس چون عبادت
به ترک دنیا اینچنین مرتبه می یابد واجب آمد بر طالب عبادت که ترک دنیا
گیرد **سوال** اگر گوئی که چیست معنی زهد در دنیا **جواب**
بدانکه زهد نزدیک علمای ما دو نوع ست ؛ زهدیست که مقدور
بنده ست ؛ و زهدیست که مقدور بنده نیست ؛ اما زهدیکه
مقدور بنده ست سه چیزست یکی ترک طلب چیزیکه ندارد از دنیا
دوم دور کردن چیزیکه دارد از دنیا ؛ سوم ترک خواست دنیا
در باطن ؛ اما زهدیکه غیر مقدورست آنست که دنیا بر دل زاهد بکلی
سرد شود ؛ و زهدیکه آن مقدورست ؛ مقدمه زهدیست که آن
غیر مقدورست چون بنده زهد مقدور بجای آورد یعنی آنچه نیست
طلب نکند ؛ و آنچه دارد دور کند ؛ و از دل خواست بیرون کند
زهد غیر مقدورش حاصل آید ؛ یعنی دلش از دنیا بکلی سرد شود ؛
این ست نزدیک من زهد حقیقی ؛ و بدانکه صعب ترین سه چیز
بیرون بردن خواست ست از دل از آنکه بسیار تارک باشند بظاهر
محب باشند دنیا را بباطن ؛ و مقصود آنست که خواست باطن

نباشد مرد دنیا را ۞ شنیدی که خدا تعالی می فرماید تِلْكَ
الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ
وَلَا فَسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ ۞ معنی آنست که دار آخرت
برای کسانی هست که در دنیا فساد و بلندی نه طلبند معلق کردیافتن
سعادت آخرت را بنفی خواست دنیانه بیافت دنیا پس مقصود
آنست که خواست دنیا از دل برود ۞ چون بنده بران دو چیز
مواظبت کند خدا تعالی او را توفیق دهد که خواست نیز از دل
خود بیرون سزد ۞ واما انچه باعث هست بر ترک دنیا ذکر آفات
و عیوب دنیاست ۞ و در آفات و عیوب دنیا مشایخ
بسیار سخن گفته اند ۞ یکی از انجمله آنست ۞ که بزرگی گفته است
ترک دنیا کردم بسبب قلت غناء او ۞ و کثرت عناء او ۞ و سرعت
فناء او ۞ و خست شرکاء او ۞ و شیخ من گفته ست که ازین سخن
بوے رغبت می آید از انکه هر که شکایت کند فراق کسی را هر اینه
وصال او را دوست دارد هر که چیزی را بسبب مزاحمت شریکان
ترک گیرد ۞ اگر مزاحمت نباشد بگیرد ۞ پس سخن کامل در مذمت

دنیا آنست که شیخ من گفته است دنیا دشمن خداست عزّ و جلّ و تو
دوست اوئی و هر که کسی را دوست دارد دشمن او را دشمن
دارد و نیز گفته است که دنیا مرداریست بخوشبوئی و زینت
آراسته غافلان بظاهر او فریب خورند و عاقلان ترک گیرند
سوال اگر گوئی که چیست حکم زهد در دنیا فرض است یا مستحب
جواب بدانکه زهد در حلال باشد و در حرام و زهد در حرام فرض
است و در حلال مستحب و این حرام نزدیک کسانی که در طاعت
استقامت یافته اند بمنزله مرداریست اقدام نکنند بر خوردن
آن مگر وقت ضرورت بمقدار دفع ضرر اما زهد در حلال
مر ابدالان را باشد که آن نزدیک ایشان بمنزله مرداریست
نخورند مگر مقداری که از آن چاره نیست و حرام نزدیک
ایشان بمنزله آتش است که خوردن آن بهیچ حال در خاطر
ایشان نگذرد این است معنی سرد شدن دل بر دنیا یعنی
باید که بکلّی همت خود از طلب دنیا قطع کند و پلیدش پندارد و مگر
اند منابعی که در دل او خواستی و میلی سوی دنیا نماند مؤول

اگر گوئی چگونه ممکن شود که دنیا با چندین لذتها که دارد نزدیک آدمی
با چنین خواہش ہا که دارد حرام ہمچون آتش و حلال ہمچون مردار شود
جواب بدانکه کسی که او را خدا تعالی توفیق خاص کرامت
کند و از آفات دنیا و تباہی او بداند نزدیک او ہمچنین شود
که گفتیم ؛ و ازین سخن تعجب کنند کسانی که از عیب ہای دنیا و آفات
او کور شدند و بظاہر او فریب خورند ؛ و درین باب ضرب مثل کنیم
تا نیکوتر فہم کنی ؛ بدانکه این بکسی ماند که حلوای خبیص با جملگی
شرائط از بادام و شکر و پسته و مویز و زعفران و خوشبوی و جز آن
بسازد پس پارۀ زہر قاتل دران تعبیه کند و مردی آنرا ببیند و کسی
دیگر نه بیند پس صاحب حلوا این حلوا را پیش آن ہر دو کس نہد
مردیکه بران تعبیه کردن زہر آگاہ ست ہرگز درین حلوا رغبت نکند
تا اصلا در خاطرش نگذرد که بہیچ حالی ازان چیزی بخورد و این حلوا
نزدیک او بسان آتش ست بلکه صعب تر ازان بسبب آفتی که بران مطلع
ست ؛ و بہیچ وجه بظاہر او و زینت او فریفته نشود اما آن مسکین جاہل
که به تعبیه زہر مطلع نیست بظاہر او فریفته شود و برغبت تمام خورد

و بسا باشد که آن پرهیزنده را سرزنش نماید و نکوهش کند و گوید که ازین
چنین حلوای لطیف چرا احتراز می کنی مگر دیوانهٔ؛ این ست مثل حرام
دنیا با اهل بصیرت و جاهلان راغب اما اگر درین حلوا زهر نیامیخته باشند
مگر خوی یا خلم بینی انداخته همچنین مردی که مشاهده کرده است نزدیک
او این حلوای مکروه باشد و طبع او را از ان نفرتی بود تا ممکن باشد
که دست بران فراز نکند مگر آنکه ضرورتی سخت پیش آید؛ ان دوم
که خبر ندارد؛ برغبت تمام بخورد؛ این ست مثل حلال دنیا با هر دو
فریق اهل بصیرت و استقامت؛ و اهل رغبت و غفلت پس این است
حال دو مرد با آنکه در طبع هر دو برابر اند؛ و مختلف اند بسبب علم و جهل
که دران حلوا ست؛ اگر جاهل بدانستی چنانکه عالم دانست همچنان
زهد کردی که او کرد و اگر عالم ندانستی چنانکه جاهل ندانست
برغبت تمام بخوردی؛ چنانکه او بخورد؛ پس ازینجا دانستی
که تمیز در دل است نه در طبع؛ و این اصلی ست مفید؛ و سخنی ست
ظاهر و راست و معترف باشد به این کسی که بهره از خرد و انصاف
داشته باشد **سوال** اگر گوئی که چاره نیست از گرفتن مقداری

از دنیا که سبب قوام نفس باشد پس چاره نیست و آنچه در فضول است آنچه
بدان احتیاج نیست و در قوام تن مقصود بنده قوام و قوت
است تا خدای تعالی را عبادت توان کرد نه اکل و شرب
و گرفتن لذت و خدای سبحانه و تعالی اگر خواهد قوام
بچیزی دهد و اگر خواهد بغیر چیزی دهد چنانکه فرشتگان را
داده است و چون بچیزی دهد بچیزی دهد که موجود است و نزدیک
تست و طلب تست و کسب تست و اگر خواهد بچیزی دهد که
نزدیک اوست و برساند مر ترا از انجا که ندانی بی آنکه
سعی و طلب کنی چنانکه فرمود جل جلاله وَمَن يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَل لَّهُ مَخْرَجًا
وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ یعنی کسی که تقوی کند خدای اورا
از دشواریها بیرون شدن بخشد و رزقش رساند از انجا که نداند
چون چنین است بهیچ حال بطلب کردن رزق و خواستن آن
محتاج نیستی و اگر این طاقت نداری و البته طلب کنی
باید که نیت تو در طلب آن باشد که بدان واسطه تقویت
در عبادت حاصل آید نه آنکه شهوت و لذت طلب کنی هرگاه

بدین نیت دنیا بگیری؛ آن از تو خیر باشد و در زهد تو قادح نبود؛

عائق دوم خلق ست بعد ازین بر تو باد ای طالب
عبادت بجدا شدن از خلق و عزلت گرفتن از وی؛ و آن بسبب
دو چیز ست یکی آنکه مردمان ترا از عبادت کردن باز دارند حکایت
کرده اند که یکی از مشایخ گفت بگذشتم بجماعتی که تیر می انداختند
و یکی از ایشان دور نشسته بود خواستم که با وی سخن گویم گفت ذکر
خدای خوشتر ست نزدیک من گفتم که تنها چون نشسته گفت با من
پروردگار من ست و دو فرشته گفتم از میان جماعت سابق
کیست گفت کسی که خدای تعالی او را آمرزیده ست گفتم راه کدام
بدست راست اشارت کرد سوی آسمان و برخاست
و برفت؛ پس همچنین خلق مانع ست مر آدمی را از عبادت
بلکه مرین بسنده نیست که خلق آدمی را در معصیت و هلاکت
افگنند؛ چنانچه حکایت کرده اند از حاتم اصم رحمة الله که او گفته؛
طلب کردم از خلق پنج چیز و نیافتم؛ طلب کردم از ایشان طاعت
خداوند نکردند؛ گفتم مگر مرا یاری کنید؛ مرا آن نکردند؛ گفتم

باشید از من چون گفتم بکردند گفتم مرا منع مکنید ازین منع کردند گفتم مرا بر آنچه رضای خدای تعالی نیست مخوانید و اگر نکنم با من عداوت مکنید بکردند ترک ایشان گرفتم و بخویشتن مشغول شدم و بدان ای برادر دینی که پیغمبر صلی الله علیه و سلم صفت (بیان کرده) کرده است از مان عزلت را و شرح داده است اهل او را و فرموده است بجدا بودن از خلق و درین شکی نیست که او دانا تر است بمصالح ما و ناصح تر ما را از ما پس چون زمانه چو در اینان وصف یابی که گفته است فرمان او بجا آر و نصیحت او قبول کن و هیچ شک مکن که رسول صلی الله علیه و سلم داناترین مردمانست بر آنچه صلاح تست درین زمانه تو و تعذرهای سقیم خود را بر زبان مدار که از جمله هلاک شدگان باشی و آنچه فرموده است آنست که عبد الله بن عمرو بن عاص رضی الله عنهم گفته است که نزدیک رسول الله صلی الله بودم که ذکر فتنه کردند و فرمود که چون ببینید تمام مردمان را که از عهدهای خود در گذشتند و امانتها را خیانت کردند گفتم چکنم دران زمان ای رسول خدا

جعلنی الله فداك؛ گفت لازم گیر خانه خود را و نگاه دار زبان خود را و بگیر آنچه دانی و ترک کن آنچه ندانی؛ و بر تو باد بکار خویشتن و ترک گرفتن کار دیگری؛ و در خبر دیگر آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود؛ که آن روزها هرج باشند؛ پرسیدند که روزهای هرج چه باشند؛ فرمود که روزگاری ست که مردم از همنشین خود ایمن نباشند؛ و ابن مسعود رضی الله عنه در خبر دیگر روایت کرده است از رسول الله صلی الله علیه که گفت مر حارث بن عمیر را؛ که اگر عمر دراز داده شوی زمانه بر تو خواهد رسید؛ که بسیار باشند در آن زمان خطیبان؛ و اندک باشند عالمان و بسیار باشند سایلان؛ و اندک باشند دهندگان در آن زمان هوا کشنده عالم باشد گفتم کی باشد آن روز گفت آن روز که نمازها فوت کنند؛ و رشوتها قبول کنند؛ و دین را بمتاعی اندک از دنیا بفروشند؛ دور باش ای نیکبخت از آن زمانه دور باش؛ من میگویم که جمیع آنچه در خبار روایت کرده اند بچشم خود دیدم در زمانهٔ خویش؛

عالمان

علم

پس نیکو نظر کن که تراچه باید کرد ؛ و سلف صالح رضوان الله علیهم اجماع کرده اند بر دور بودن از زمانه خویش و اہل آن و اختیار کرده اند عزلت را و بعزلت امر کرده اند و درین ہیچ شکی نیست که ایشان داناتر و بیناتر از ما بوده اند و زمانه بعد از ایشان بهتر نشده است بلک تباه تر از آن شده است که در وقت ایشان بود یوسف بن اسباط رحمة الله گفته است که شنیدم از سفیان ثوری رحمة الله که میگفت بخدای که بجز وی خدای دیگر نیست عزلت حلال شد درین زمانه و من میگویم اگر عزلت در زمانه سفیان ثوری رحمة الله حلال شد در زمانه ما واجب و فریضه گشت ؛ و روایت کرده اند از سفیان ثوری رحمة الله که نامه نوشت بسوی عباد خواص ؛ بدانکه تو در زمانه که اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم پناه می جستند از ان زمانه که آنرا دریابند ؛ و ایشان را علمی بود که مارا نیست ؛ پس چگونه باشند حال ما که درین زمانه موجود شدیم ؛ اندکی علم و اندکی

صبر داند کی یاری دہان بر خیز و بسیاری عناد مردمان ٭ و
و عمر خطاب رضی اللہ عنہ فرمودہ ست کہ در عزلت راحت ست
از ہمنشینان بد ٭ سفیان بن عیینہ رحمۃ اللہ گوید کہ سفیان
ثوری گفتم کہ مرا وصیتی کن گفت معرفت با مردمان بسیار مکن
گفتم نہ آن کہ در خبر ست کہ معرفت با مردمان بسیار کن از انکہ
ہر مومن را شفاعتی ست گفت نہ پندارم کہ وقتی مکروہی بتو
رسیدہ ست مگر از کسی کہ با او معرفت میداشتی گفتم
از پس چون بعد وفاتش بخواب دیدم با لہا
گفتم مرا وصیتی کن گفت معرفت با مردمان کمتر کن کہ خلاص
یافتن از ایشان دشوار ست ٭ و فضیل رحمۃ اللہ گفتہ ست این
زمانہ ایست کہ زبان را نگاہ باید داشت ٭ و در جای نہان
باید بود و دل را علاج باید کرد ٭ و آنچہ بدانی باید گرفت و آنچہ
ندانی ترک باید کرد ٭ و داود طائی رحمۃ اللہ گفت ٭ روزہ گیر
در دنیا ٭ و افطار کن در آخرت ٭ و بگریز از مردمان ہمچون گریختن
تو از شیر ٭ و ابو عبید اللہ رحمۃ اللہ گفتہ ست کہ ہیچ حکیم را ندیدم

مگر آنکه مرا وصیت کرد اگر دوست داری که کسی ترا نشناسد بدانکه ترا نیز نیک
خدای تعالی کاری نیست. اما خصلت دوم که موجب اختیار عزلت است آنکه
مردمان باطل کنند آنچه از عبادت حاصل آمده است بسبب آنچه پیش آید از
قبل ایشان از ریا و تزئین و هر آنچه راست گفت یحیی بن معاذ رازی
رحمه الله که دیدن مردمان بساط ریاست، و زاهدان گذشته همه
ترسیده‌اند از یکدیگر و بعضی ترک ملاقات و زیارت یکدیگر کرده‌اند و
روایت کرده‌اند که هرم بن حیان رحمه الله اویس قرنی را گفت که دوستی بیا
تا یکجا باشیم و ملاقات یکدیگر کنیم. اویس گفت دعای در غیبت بهتر از
ملاقات یکدیگر از آنکه از زیارت و ملاقات همه ریا و تزئین است. و
سلیمان خواص را گفتند که ابراهیم ادهم رحمه الله آمده است چرا نزد
او نروی. گفت با شیطان ملاقات کردن دوست‌تر دارم از
ملاقات کردن با وی. پس این سخن را از وی عجب پنداشتند گفت چون
من ابراهیم ادهم را ببینم ریا کنم و چون شیطان را ببینم از ریا
بپرهیزم. و شیخ من با یکی از عارفان ملاقات کرد و در مجلسی دراز بنشستند
و در آخر مجلس چون او ثنا کردند و برخاستند شیخ من گفت نپندارم که

مجلسی امیدوار تر ازین مجلس نشسته باشیم، عارف گفت اما من نه
پندارم که مجلسی خایف تر ازین مجلس نشسته ام، اما انکه تو احادیث نبوی
و علوم غریب یاد میکردی، و من نیز تحسین میکردم، پس میان ما ریا
ازین سخن شیخ من بسیار بگریست، تا آنکه بیهوش شده بیفتاد، این ست
حال اهل زهد و ریاضت در ملاقات یکدیگر با ایشان، پس چگونه باشد
حال اهل رغبت و بطالت بلکه حال اهل شر و جهالت، و چندانکه زمانه
بکلی باطل شده است و مردمان بکلی تباه شده اند بجدیکه ترا از عبادت
باز دارند، که اصلا نتوانی که عبادت کنی، و اگر خیری کرده باشی بر تو
باطل کنند، پس واجب است بر تو عزلت گزیدن و جدا شدن از مردمان
و پناه طلبیدن از خدای تعالی از تباهی این زمانه و اهل او
والله الحافظ بفضله و رحمته، سوال اگر گویی که چیست حکم
عزلت و جدا شدن از مردمان و بیان کن ما را طریق عزلت گرفتن بکلی
از مردمان و حدیکه درین کار واجب است جواب بدانکه
مردمان درین کار بر دو نوع اند یکی مردیست که خلق را بدو
حاجت نیست به بیان علمی و بیان حکمی پس این مرد را باید

که از مردمان بکلی جدا باشد و اصلا مخالطت نکنند. بلکه در جمعه
و یا در جماعت. و یا در عیدین. و یا در حج. و یا در مجلس علم
نافع و یا حاجت لابدی. و خود را پنهان دارد. چنانکه
او کسی را نشناسد. و نه کسی او را شناسد. و اگر این مرد خواهد
که بکلی از مردمان قطع کند و اصلا در امور دین و دنیا با ایشان
اختلاط نکند. بسبب مصلحتی که در آن می بیند روا
نیست او را. مگر آنکه یکی از دو کار کند یا آنکه جای
دور ساکن شود. که بر وی جمعه و جماعت واجب نشود
مانند جبال و جزایر شاید که یک سبب این باشد
عابدان را که از مردمان دور رفته اند. و در مثل
این مواضع سکونت کرده اند و یا آنکه به حقیقت بداند
که مضرتی را که مخالطت مردمان بوی حاصل خواهد
شد بسبب حضور جمعه و جماعت بیشتر است از ثوابی
که بجمعه و جماعت حاصل خواهد شد. پس هرگاه که اثم
بیشتر هر آینه او را روا باشد که ترک جمعه و جماعت کیرد باز

و در مکه دیدم یکی از مشایخ کبار را که از اهل
علم بود و در مسجد حرام برای جمعه و جماعت حاضر نمی‌شد
و هیچ مانع نداشت و من در آن وقت به استفاده
بر وی میرفتم یعنی از وی پرسیدم گفت الشیء که بسبب
مخالطت مردمان حاصل میشود بیشتر از ثوابی است که بسبب جمعه
و جماعت حاصل میشود. میگوییم حاصل کار آنست
که آنکه عذری دارد وی را عتاب نیست، و خدای
تعالی عالم است و بیناست. و عذر هریکی نیکو
میداند وطریق عدل آنست درین کار که در
جمعه و جماعت و خیرات دیگر با مردمان
مخالطت کند. و در غیر ازینها جدا باشد.
اما اگر خواهد که بر طریق دوم عمل کند باید که
از مردمان بکلی قطع کند و در جمعه و جماعت حاضر نشود و بسا [illegible]
می بیند پس طریق او آنست که جایی رود و ساکن شود که [illegible]
متوجه نشود. و در طریق سوم یعنی آنکه ساکن شود در شهر و در جمعه و جماعت حاضر شود [illegible]

بسبب عذر بکه می بیند؛ یعنی پرہیزکاری کہ بسبب ملاقات
حاصل می آید؛ این کس محتاج است بنظر دقیق و دران خطر
غلط است و دو طریق اول سالم اند واللہ الموفق بفضلہ؛ واما
مرد دوم کہ مقتدا باشد در علم کہ مردمان در کار دین بوی
محتاج اند بہ بیان کردن علمی و حکمی و حقے یا رد کردن مبتدعی
و یا خواندن بسوی خیر بالفعل یا بالقول؛ مثل این مرد را روا نباشد
کہ بکلی از مردمان دور شود بلکہ می باید کہ میان ایشان باشد
و خلق خدای تعالی را نصیحت کند؛ و احکام آخرت برای
ایشان بگوید؛ در روایت کردہ اند از رسول صلی اللہ علیہ وسلم
کہ فرمود چون بدعتہا ظاہر شوند؛ و عالم ساکت ماند؛ لعنت خدای تعالی
بران عالم باد؛ و این جائی ست کہ میان خلق باشد و اگر میان
ایشان نباشد ہم روا نیست کہ عزلت گزیند؛ روایت کردہ اند
کہ اوستاد ابوبکر بن فورک رحمہ اللہ قصد ان کرد کہ تنہا باشد
و لعبادت مشغول شود در بعضی از کوہ ہا گشت آوازی شنید کہ ای
ابابکر چون از جملہ حجتہا خدای تعالی شدی بر خلق؛ چرا بندگان

خدای تعالی را ترک گرفتی پس بازگشت و میان خلق آمد و این بود
سبب صحبت او با خلق ؛ و مامون بن احمد مرا حکایت کرد از استاد
ابو اسحاق رحمۃ اللہ که گفت عابدان جبل لبنان را که ای
خورندگان گیاہ امت محمد مصطفی صلی اللہ علیہ وسلم را
در دست مبتدعان گذاشتند و اینجا بخوردن گیاہ مشغول
شدید ؛ گفتند که ما طاقتِ صحبتِ مردمان نداریم ؛ خدای تعالی
ترا قوت آن دادہ ست بر تو واجب ست که خلق را نصیحت
کنی ؛ بعد ازان کتاب جامع الجلی والخفی تصنیف کرد ؛ و مرد
مثل این مرد محتاج ست در صحبت خلق بکارهای دشوار ؛
اول صبر دراز و حلم عظیم و نظر دقیق و یاری خواستن از
خدای تعالی دایما ؛ ثانیا در معنی منفرد باشد ؛ اگرچه در ظاهر
بہ شخص با ایشان ست ؛ اگر با او سخن گویند سخن گوید ؛ و اگر
زیارتش کنند بر اندازہ ہر یکی تعظیم کند ؛ و ہر یکی را شکر گوید ؛
و اگر از وی روی گردانند ؛ ابرا غنیمت شمرد ؛ و اگر در خیر با شناسا
با ایشان یار شود ؛ و اگر در تباہی باشند مخالفت شان

کند و منع نماید؛ اگر داند قبول خواهند کرد بجمیع حقوق ایشان قیام
نماید از زیارت؛ و پرسیدن بیمار؛ و روا کردن حاجتی که او را
گویند بقدر امکان؛ و از ایشان یاد داشت نجوید؛ و اگر قادر باشد
ایشان را چیزی بدهد؛ و از ایشان هیچ نستاند؛ و اگر چه بد هیند
تا تواند نستاند؛ و اگر او را بر نجانند تحمل کند؛ و به هیچ نوع انتقام
نکشد؛ و اصلا رنجش ظاهر نکند؛ و حاجتهای خود را از ایشان
پنهان دارد؛ و آنچه تواند به آسانی و دشواری حاجات خویش
در سر تمام کند؛ با اینهمه محتاج است که برای آخرت نیز ذخیره کند
چنانچه عمر خطاب رضی الله عنه گفته است که اگر بشب خسپم خود را ضائع
کرده باشم؛ و اگر بروز خسپم رعیت را ضائع کرده باشم
پس چگونه خواب کنم میان این دو چیز؛ و مثل این زندگانی که تن
با ایشان باشد؛ و بدل از ایشان دور بغایت دشوار است
و ابن مسعود رضی الله عنه گفته است مخالطت کن با مردمان چنانکه
دین ترا زیانی نرسد؛ اما من میگویم چون فتنها موج زنند؛ و کار دین
چنان شود؛ که عالم را نه طلبند و در بند فائده گرفتن دین نباشند؛

در نسخہ صحیح است و کار دین ہم نباشد

و کار دنیا ہم باشد در چنین وقت عالم نیز معذور است کہ عزلت گزیند
و از مردمان دور باشد و علم را دفن کند ؛ و می ترسم از ان کہ این
زمانہ را کہ ذکر کردیم این زمانہ باشد ؛ واللہ المستعان این است
حکم عزلت ؛ و دور بودن از مردمان نیکو فہم کن کہ غلط او عظیم است
و ضرر او بسیار واللہ ولی التوفیق سوال اگر گوئی کہ رسول
صلی اللہ علیہ وسلم فرمودہ است بر شما باد بجماعت کہ دست
خدای تعالی بر جماعت است و شیطان گرگ آدمی است
کہ تنہا را بگیرد و گفت صلی اللہ علیہ وسلم کہ شیطان با تنہا است و از
دو تن دور است جواب اگرچہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم این گفتہ
است این ہم گفتہ است اِلْزَمْ بَیْتَکَ یعنی لازم گیر خانہ خود را و امر کردہ است
بعزلت ؛ و دور بودن از مردمان ؛ در زمانہ تباہ ؛ و در قول رسول
صلی اللہ علیہ وسلم تناقض نیست ؛ وجہ جمع میان ہر دو چیز بگویم
اما اینکہ گفت بر شما باد بجماعت سہ احتمال دارد یکی آنکہ بر شما باد
بجماعت در دین و حکم شرع ؛ از آنکہ این امت بر ضلالت اجماع نکند
پس خلاف کردن اجماع و حکم کردن بر خلاف انچہ جملہ آئمہ بر ان

اجاع کرده اند باطل ست و گمراہی ست؛ اما انکه از مردمان جدا شود برای اصلاح دین آن مراد نیست؛ وجه دوم بر شما باد بجماعت یعنی جدا نشوید ازایشان در جمعه و جماعت و مثل آن که دران قوت دین و جمال اسلام ست؛ و در خشم آوردن کافران و ملحدان ست؛ و از برکات خالی نیست؛ و من نیز میگویم که حق گوشه نشین آنست که با مردمان در جمیع خیرات شریک شود؛ و از صحبت و مزاحمت کردن با مردمان در باقی کارها احتراز کند بسبب آفاتی که دران ست وجه سوم بر شما باد بجماعت در غیر زمانه فتنه گفته ست مرکسی را که او ضعیف باشد در کار دین واما مردی قوی صاحب بصیرت در کار دین هرگاه زمانه فتنه را مشاهده کند باید که عزلت گزیند و جز در جمعه و جماعت بیرون نیاید چنانچه رسول الله صلی الله علیه وسلم امت را حذر کردن فرموده ست از جلوت و بخلوت امر کرده؛ و اگر خواهد که بکلی قطع کند باید که در کوهی و جزیره ساکن شود بسبب صلاح که در کار دین دیده ست؛ میگویم مثل این مرد هر جا که باشد خدای تعالی او را میسر گرداند که در جمعه و جماعت و جمیع خیرات حاضر شود تا ازین ثواب محروم نماند که در جماعت لو ہست

بسیارست؛ اگرچه مردمان باطل شده اند تا از ابدالاحینین روایت
کرده اند که ایشان در جمعه و جماعت حاضر می باشند و بروی زمین
هرجا که خواهند در ساعت بروند و زمین برای ایشان طی میکنند
گوارا باد مر ایشان را هرچه ظفر یافته اند بران سوال اگر گوئی که رسول الله
صلی الله علیہ وسلم فرموده ست که رهبانان امت من کسانی اند که در مسجد
نشینند و این معنی مقتضی نہی ست از جدا بودن از مردمان جواب
بدانکه این در غیر زمانہ فتنہ گفتہ ست چنانکہ پیش ازین ذکر کردیم؛ و نیز
باک نیست که در مساجد باشد باید که با مردمان مخالطت نکند؛ پیوستہ
با ایشان باشد؛ و در معنی از ایشان جدا؛ و این ست مقصود ما
از شرح عزلتی که گفتم؛ نه آنکه دور بودن بہ تن و نزدیک بودن بدل؛
و درین معنی ابراهیم ادهم گفته ست كُنْ وَاحِدًا جَامِعًا وَمِنْ بَابِ ذَالِكَ
وَمِنَ النَّاسِ وَحْشِيًّا یعنی میان مردمان باش و تنها باش؛ و با خدا تعالیٰ
انس گیر و از مردمان گریزنده باش سوال اگر گوئی که سلوک
در مدارس علماء آخرت و رباط صوفیان که سالک راه آخرت
باشند چگوئی جواب بدانکه این ست طریق بزرگ و ستوده

درین باب آنکه صحبت در مثل این نوع جمع کثیر واقع ست
بر دو فایده بود یکی حرکت از مردان و دوم مشارکت با ایشان
در جمعه و جماعت و جمیع خیرات پس اینچنین کس را حاصل آید که
که اهل حرکت را باشد و ثوابی که جمیع مسلمانان را حاصل آید
پس بودن در رباط بهترین طریق ست و بنا برین اکثر
خانقاه میان مردمان بوده اند که مردمان را از ایشان
نفع بود و حال ایشان مشاهده نمایند و پس پیروی ایشان
کنند که زبان حال موثرتر از زبان مقال ست سوال
اگر گویی که چیست حال مریدی که نه در مجاهده و ریاضت
مشغول اند با ایشان مخالطت کنند یا نکنند جواب بدانکه اگر
ایشان بر طریق مشایخ گذشته ثابت باشند ایشان بزرگتر
برادران تو اند در دین و یاری دهندگان تو اند بر عبادت
خدای تعالی و اگر بر طریق ایشان نباشند و ترک رسم
ایشان گرفته اند نشاید مرید را که با ایشان مخالطت کند
بلکه در کنج عزلت خود باشد سوال اگر گویی که بعضی اگر خواهد

گر از مدارس ورباط بیرون آید و درجای دیگر ساکن شود بسبب
آنکه صلاح خود دران بیند شاید یا نے جواب بدانکه این مدارس
ورباط بمنزله حصنی ست که آدمی را از دزدان و راهزنان نگاه دارد
وآنکه از حصن بیرون باشد بمنزله صحرائی ست که سواران شیاطین
جوق جوق میگردند بیم آن باشد که او را بربایند و اسیر نمایند
پس کسیکه ضعیف ست بر وے واجب ست که حصن را لازم
گیرد اما اگر مردے قوی صاحب بصیرت باشد که دشمن بر و غالب
نتواند شد بنزدیک او حصن و صحرا برابر بود اینچنین کس را
باک نیست که در صحرا باشد و مع ذلک سکونت در حصن بهتر
ست سوال اگر گوئی که چه گوئی در زیارت برادران دینی
و پیوستن با ایشان در ملاقات و تذکیر جواب بدانکه
زیارت برادران دینی از جواهر عبادت است و سبب
قربت خدای تعالی ست عزوجل و متضمن فواید بسیار است
ولیکن باید که دو چیز نگاهداری یکی آنکه بسیار بزیارت ایشان
نروی و از حد نگذرے زُرْ غِبًّا تَزْدَدْ حُبًّا یعنی زیارت کن گاه گاه

تا دوستی با تو زیاده شود دوم آنکه حق زیارت نگاهداری و آن
آنست که از ریا و تزئین و لغو و غیبت و امثال این احتراز کنی
تا خود را و این مردم را در اثم تیغگی سوال اگر گوئی که چه چیز
باعث شود بر عزلت گزیدن از مردمان و دور بودن از ایشان
و چه چیز آسان کند بر من تنها بودن را جواب بدانکه
آن چیز که بر تو تنها بودن آسان کند سه چیز است
یکی آنکه در عبادت مستغرق باشی از آنکه مشغولی عبادت
و انس با خدای تعالی آدمی را از مخالطت باز دارد
که انس گرفتن با مردمان علامت افلاس است چون
نفس خویش را بینی که ملاقات مردمان میخواهد بدانکه
آن سبب بیکاری اوست پس چون کسیکه بعبادت
مشغول شود چنانچه حق آنست حلاوت مناجات بیابد
داد را با خدای تعالی و کلام او انس حاصل شود و از صحبت دیگران
بکلی بگریزد چنانچه در خبر است که موسی صلوٰة الله علی نبینا و علیه چون از
مناجات و شنیدن کلام خدای تعالی باز گشتی از مردمان

بگیری حتی و انگشت در هر دو گوش کردی تا سخن مردمان نشنود
و دران وقت سخن مردمان نزدیک او هیچ آواز در از گوش
بودی . و بر تو باد بدانچه شیخ من گفته است اِتَّخِذِ اللّٰهَ
صَاحِباً وَذَرِ النَّاسَ جَانِباً یعنی خدای تعالے را یاری
بگیر و مردمان را بیک جانب بگذار . دوم آنکه بکلی از مردمان
طمع نداری چه هرگاه نفع از کسی توقع نداری و از مضرت او
نترسی وجود و عدم او نزدیک تو برابر باشد . سوم آنکه آفتهای
که در مخالطت است نیکو در خاطر بگذارنی ؛ پس این چیزها که
که لازم گیری ترا از صحبت خلق باز دارد ؛ و تنها بودن بر تو
آسان شود والله الموفق عایق سوم شیطان است
بعد ازین بر تو باد ای طالب عبادت بجنگ کردن با شیطان
و قهر کردن با او و این بسبب دو خصلت است ؛ خصلت اول آنکه
شیطان دشمنی است که در آشتی او اصلا طمع نیست بلکه
قانع و خورسند نشود تا هلاک نکند پس از چنین دشمن ایمن
بودن از غایت غفلت باشد ؛ خصلت دوم آنکه شیطان

بر عداوت تو مخلوق شده است شب و روز قصد تو میکند
و تو از ان بغفلت داری و علی الخصوص او را با تو کینه دیگر افتاده
است و آن آنست که تو وی را بعبادت حق مشغولی و خلق را تو لا
و فعلا سوی عبادت میخوانی و این ضد کار شیطانست. پس گویا
که تو هر زمان و هر ساعت او را در خشم و غضب می آری. او
نیز وی را کمر بر عداوت و هلاکت تو بسته دارد و چگونه با چون
توئی عداوت نکند که او با دوستان خود همچون کفار و اهل ضلالت
و اهل بدعت در بعضی احوال عداوت میکند. پس با تو که قصد
آن داری که او را در خشم آری و بمخالفت او کار کنی چگونه عداوت
نکند. پس اکنون او را با دیگر مردمان دشمنی عام است و با تو ای
کوشنده عبادت و علم عداوت خاص است و کار تو او را مهم تر است
و او را بر تو یاری دهندگان اند که سخت ترین ایشان نفس و هوای
تست و او را اسباب و در آمدن هاست و تو از ان غافل هستی و
راست گفت یحیی معاذ رحمه الله که شیطان فارغ و تو مشغول و او ترا می بیند
و تو او را نمی بینی و او ترا فراموش نمیکند و تو او را فراموش میکنی

پس چون حال چنین باشد از محاربه و قهر او چاره نیست ❊
سوال اگر گویی که بکدام چیز با شیطان محاربه کنم و بچه
چیز او را مقهور گردانم جواب بدانکه اهل این کار را درین
مسئله دو طریق است . یکی آنکه بعضی علما میگویند که تدبیر در
دفع شیطان همین استعاذه است یعنی باز داشت خواستن
از خدای تعالی چیزی دیگر نیست زیرا که شیطان سگی است که
خدای تعالی بر تو مسلط کرده است . پس اگر بمحاربهٔ او مشغول
شوی وقت خود را ضایع کنی و زحمتی دیده باشی . پس باز
گشت بصاحب سگ اولی . تا او را از تو باز دارد ❊ دوم
آنست که علمای دیگر میگویند که طریق در دفع شیطان مجاهده و
است .. اما نزدیک من بهتر و طریق عدل آنست که جمع کرده شود
میان هر دو طریق ❊ اول استعاذه کنیم از شر او چنانچه فرموده
شده ایم ❊ و اگر بعد از استعاذه شما و به کفایت نرسد و
او را بر خود غالب بینیم ❊ ضرورة بدانیم که این ابتلاست از خدا و ندیعنی
که او را بر ما مسلط کرده است تا صبر ما بر عداوت وی و قوت مجاهده ما

چنانچه گاهی کافران را بر ما مسلط میکنند با آنکه بر کفایت شر ایشان قادرست تا مامور گردیم
ما بر جهاد ایشان ببینید پس ما که محاربه با شیطان و قهر کردن او در سلک جهاد است
اول آنکه مکاید و حیل او بدانی که چون بر مکاید و حیل او مطلع شدی با تو هیچ
نتواند کرد چنانکه دزد چون بداند که صاحب خانه بیدار است از آن خانه بگریزد دوم آنکه
وسوسه او را التفات نکنی و دل خود را بدان متعلق و مشغول نداری که شیطان
بمنزله سگی است که بر تو عوعو کند و اگر با وی روی آری بتو در آویزد و اگر اعراض کنی
ساکت شود. سوم آنکه دایما در ذکر حق مشغول باشی بزبان و دل که ذکر
که ذکر خدای تعالی در حق شیطان بمنزله آکله است در تن آدمی و هم سوال
اگر گویی چگونه شناسیم مکاید او را و کدام طریق است معرفت آنرا جواب چنانکه
او را وسوسه‌هاست که بمنزله تیرهاست که آنرا در اسپهای انداخته و حقیقت این
وقتی روشن شود که انواع خواطر و اقسام او بدانی. دیگر آنکه او را حیلهاست
که آن بمنزله دامی است گسترده است. و حقیقت ایشان وقتی روشن شود که انواع
مکاید او و ضایع او بدانی. اما اصل خواطر آنکه خدای تعالی بر دل آدمی
فرشته موکل کرده است که دایما سوی خیر میخواند. و او را ملهم خوانند و کار او
را الهام. و در مقابله آن فرشته شیطان نیز مسلط کرده است

که او و اینها تصوری شهر میخواند و او را وسواس گویند و دعوت او را
وسوسه گویند و منبع من گفته ست لیسا باشد که شیطان بخیر خواند و
مقصود او زیان شر باشد او بمعنی فضولی خواند و مقصود او ازان
منع از فاضل باشد مثل عجب و غرور و جز این و دواعی خدای
تعالی در خلقت آدمی طبعی نیز مرکب کرده ست که میل آن
طبیعت را باسباب شهوات و لذات ست از نیک و بد هر نمط
که باشد پس به تحقیق دواعی سه چیز شد چون این مقدمه
دانستی بدانکه چند خواطر که در دل بنی حادث میشود و ازان
بر عمل و بنا بتر کرده آن باعث می باشد آن همه با آنکه بحقیقت
از خدای تعالی ست لیکن بر چهار قسم ست قسمی آنست
که باری تعالی در دل بنی حادث میگرداند ابتدائی
و او را همین خاطر گویند محسب و قسمی ست که حادث
میگرداند موافق طبع آدمی و او را هوای نفس گویند
و قسمی ست که حادث میگرداند در عقب دعوت ملهم
علی او را الهام گویند و قسمی ست که حادث میگرداند

دعوت شیطان را وسوسه گویند. این است چهار
قسم خواطر. چون این تقسیم دانستی بدانکه خاطر یکه از
قبل خدای تعالی است ابتدا گاهی بخیر باشد اکرام
والزام حجت را، وگاهی بشر باشد امتحان ومحنت را
وخاطر یکه از قبل ملهم است نباشد. مگر بخیر زیرا که او مسلط
نیست مگر بجهت نصیحت وارشاد. وخاطری که از قبل
شیطان است نباشد مگر بشر برای اضلال واغوا
ورب باشد که بخیر باشد برای مکر واستدراج را.
وخاطر یکه از قبل هوای نفس است بشر باشد یا بخیر
وزان خیری نیست. وبعضی از سلف گفته اند که
هوای نفس نیز بخیر میخواند. وتحت او شر باشد
مثل شیطان این است انواع خواطر. چون این معلوم
شد چار ونیست مر ترا از دانستن سه فصل دیگر که مقصود
درین است اول فرق کردن میان خاطر خیر وخاطر شر
در جمله. دوم فرق کردن میان خاطر شر ابتدا از شیطان

و هوا، دو دانستن فرق هر نوعی، سوم فرق کردن میان
خاطر رحمانی و الهامی و شیطانی تا هر چه از خدای تعالی
رسید و یا از ملهم باشد اتباع کنی و هر چه از شیطان است
اجتناب کنی، و همچنین هوای نفس و یک کسی که گفته است
که او لیر سخره میخواند. **فصل اول** چون خواهی که خاطر رحمانی از
خاطر شیطانی و فرق میان این هر دو بکنی پس یکی از این
سه میزان وزن کن تا حقیقت کار معلوم شود، اول آنکه کاری که در
خاطر تو گذشته است بر شرع عرض کن، اگر موافق آید بدانکه خیر است و اگر بر ضد
آن باشد حرمتی یا شبهتی بدانکه شر است، پس اگر بدین میزان حال
او روشن نشد پس عرض کن بر اقتدای به صلحا، اگر در کردن
آن کار اقتدا به صلحاست خیر است و الا شر است، و اگر بدین میزان هم
روشن نشد عرض کن بر نفس و هوا، پس بنگر از آنهاست که نفس با آن الفتی
هست به نفرت طبع نه نفرت ترس از خدای تعالی بدانکه خیر است و اگر از آنها
که نفس بر او بسوی او میل است میل طبع نه میل امید ثواب خدای تعالی
بدانکه شر است زیرا که نفس فرمایندهٔ بدی است به بدی میل دارد الا که خیر نباشد و هرگاه که یکی

نیز سبب بیزاری شدن گردد پس برآشند خاطر خیر از خاطر شر
پیدا شود ❊ **فصل دوم** چون خواهی که فرق کنی میان خاطر
شر که از هوای نفس است ❊ یا از شیطان ❊ یا از خدای تعالی
است ابتدا پس درین نیز از سه نوع نظر کن ❊ یکی آنکه
اگر آن خاطر را بر یک حال می یابی بدانکه از خدا تعالی است
یا از هوای نفس ❊ و اگر متردد یابی بدانکه از شیطان است
بو جارثی گفته است که مثل هوای نفس همچون نمر است که بهیچ
حاره بدفع نشود ❊ و مثل شیطان همچون گرگ است هر گاه
از جانبی برانی از جانب دیگر برآید ❊ دوم آنکه اگر او را
بعد از گناهی که کرده باشی بیابی بدانکه از خدای تعالی است
از برای عقوبت و اهانت مر ترا بشومی آن گناه و اگر این
خاطر ابتدا است و بعد از گناه نیست بدانکه از جهت شیطان است
زیرا که شیطان در همه حال طالب اغوا است ❊ سوم آنکه
اگر آن خاطر را هیچ وقت بذکر گفتن خدای تعالی ضعیف و کم
نمی یابی بدانکه از هوای نفس است ❊ و اگر بذکر گفتن کم شود

بدانکه از شیطان ست زیراکه شیطان بذکر گفتن پس می خزد و در حالت غفلت وسوسه میکند

فصل سوم

چون خواهی که فرق کنی میان خاطر خیر که از خدای تعالی است و یا از ملک ست؛ نظر کن درین نیز از سه وجه؛ اول انکه اگر دایما این خاطر را قوی و با جزم می یابی بدانکه از خدای تعالی ست؛ و اگر متردد می یابی بدانکه از ملک ست؛ زیراکه ملک بمنزله نصیحت کننده ست؛ که نصیحت برای نصیحت میکند بهر وجه که می تواند؛ دوم انکه اگر آن خاطر بعد از خیر و طاعت ست که از تو در وجود آمده ست بدانکه از خدای تعالی ست از جهت اکرام و اعزاز مر ترا؛ و اگر بعد از طاعت نیست ابتداست بدانکه از ملک آمده ست در اغلب احوال سوم انکه اگر این خاطر در اصول و علمهای باطن ست؛ بدانکه از خدای تعالی ست؛ و اگر در فروع و اعمال ظاهر است بدانکه از ملک ست در اغلب احوال؛ زیراکه ملک را بر باطن بنده وقوف نیست؛ اما خواطر خیر بکه از قبل شیطان

سست برای مکر و استدراج نظر کن ؛ اگر نفس را در ان فعلی کہ
در خاطر گذشتہ ست بانشاط می یابی نہ باترس ؛ و باعجلت
می یابی نہ باہستگی ؛ و بامن مے یابی نہ بخوف و باکوری
دل می یابی نہ یا بصارت عاقبت ؛ بدانکہ از شیطان است
ازان بپرہیز ؛ و اگر نفس را برضد آن می یابی یعنی باخوف
نہ بانشاط و با آہستگی نہ باعجلت ؛ و باخوف نہ باامن و با بصارت
در عاقبت کار نہ باکوری دل دران ؛ بدانکہ از خدای تعالی
ست یا از ملک میگویم کہ نشاط سبکی ست در آدمی در کردن
کارہای انکہ دران طمع ثوابی دارد ؛ و آہستگی در ہمہ جا
ستودہ ست مگر در مواضع معدودہ مانند نکاح کردن
دختر چون بالغہ گردد ؛ و گزاردن وام ؛ و دفن کردن مردہ
و طعام دادن مہمان ؛ و توبہ کردن از گناہان و اما خوف
احتمال دارد کہ از تمام گردانیدن و اداکردن باشد چنانکہ حق
الست ؛ و از قبول و رد خدای تعالی باشد ؛ و اما بصارت
عاقبت آن باشد کہ ببیند و نیکو یقین کند کہ آن رشد و خیر است

واسید آن باشد کردرو ثواب آخرة باشد پس دانستن این
هر سه فصل واجب است بر تو برای دانستن خواطر و درین
فصول بقدر امکان نیکو نظر کن که از جملهٔ علمهای لطیف
واسرار شریف ست والله الموفق بفضله

واما تفصیل مکرهای شیطان بدانکه شیطان را با بنی آدم
درکار عبادت هفت نوع خدع و مکر ست اول آنکه از نفس
طاعت باز دارد اگر توفیق الله تعالی رد کند و بگوید که من
بعبادت محتاجم زیراکه مرا از توشهٔ آخرت چاره نیست ضرورة
مرا عبادت می باید کرد واز دنیای فانی توشه برای آخرت
وعبادت می باید ساخت بوجه دوم پیش آید و بتاخیر
توشه برای آخرت و عبادت امر کند اگر توفیق الله تعالی
آن نیز رد کند و بگوید که اجل من بدست من نیست عمر من فا کند
باکند ونیز اگر در عمل امروز توقف کنم تا فردا عمل فردا کی کنم
نه آنکه هر روزی را عمل است بوجه سوم پیش آید و بتعجیل کردن
در عبادت امر کند واز ادای آن چنانکه حق آنست باز دارد

وبگوید که تعجیل کن تا آن کار بکنی و این کار بکنی اگر توفیق
الله تعالی ان نیز رد کند و بگوید که عمل من اندک به آهستگی
و احتیاط بهتر است از عمل بسیار با نقصان و عجلت توجه چهارم
پیش آید و تمام گردانیدن عمل چنانکه حق آنست برای
دیدن مردمان امر کند تا در ریا افگند پس اگر توفیق
الله تعالی رد کند و بگوید که دیدن مردمان مرا چه کار آید
دیدن خدای تعالی مرا کافی و بسنده است توجه پنجم پیش آید
و در عجب اندازد و بگوید که امروز همچو تو بنده مخلص کیست
زهی علم و زهی بیداری تو اگر توفیق الله تعالی ان نیز رد کند
و بگوید منت خدای تعالی راست که مرا همچنین گردانیده
اگر توفیق او نبودی مراد عمل مرا چه قدر بودی توجه ششم
پیش آید و این از انهاست که برین هیچکس مطلع نشود
مگر عالمان دانا که بیدار باشند و آن آنست که در ستر
عبادت را نیکو ادا کن که خدای تعالی البته حال ترا به خلق
ظاهر خواهد کرد و مقصودش ازین نوعی باشد از ریای خفی

اگر بتوفیق الله تعالی آن نیز زد کند و بگوید ای ملعون تا این
زمان از وجه افساد عبادت پیش آمدی اکنون بوجه
اصلاح پیش آمدی تا فاسد و تباه کنی مرا باظهار
عبادت چه کار من بنده ام مرا طاعت حق باید کرد اگر خدا
خواهد اظهار کند و اگر خواهد مخفی دارد و نیز بدست خلق چیست
تا مراد از عبادت حاصل باشد بوجه هفتم میکاید پیش آید
و بگوید که ترا به تحصیل اصلا احتیاج نیست زیرا اگر ترا سعید
و نیکبخت آفریده اند ترک عمل زیان نخواهد کرد و اگر شقی و
بدبخت آفریده اند هر عملی که خواهی کرد سود نخواهد داشت
اگر خدای تعالی عصمت کند و توفیق دهد بگوید ای ملعون من
بنده ام و بر بنده فرمان برداری پروردگار واجب است
او داند هر حکمی که بسعادت یا شقاوت کرده است مرا به آن
چه کار و نیز من بهر نمط بعمل محتاجم اگر نیک بختم محتاجم نیز با
ثواب و اگر نعوذ بالله منها بدبختم هم محتاجم بنابر آنکه باری
خود را ملامت نکنم که این بدبختی از جهت من شد و نیز اگر در آتش

در روم و فرمان بردار بوده باشم؛ بهتر از انکه
در اتش روم و عاصی باشم؛ باانکه میدانم که خدای تعالی هیچکس را
بر طاعت عقوبت نکند؛ بلکه به ثواب وعده کرده است
و وعدهٔ او جل جلاله خلاف شدنی نیست والله الموفق؛

عائق چهارم وان نفس ست

بعد ازین بر تو باد ای طالب عبادت بحذر کردن ازین
نفس فرمائنده به تباهی که اوست بدترین و تبه ترین
دشمنان و بلای اوست صعب ترین بلاها و علاج
او دشوار ترست و دوای او مشکل تر؛ و این بسبب
دو چیزست؛ سبب اول انکه دشمنی ست درونی
و هرگاه که دزد از خانه باشد دفع او دشوار باشد سبب
دوم انکه دشمنی ست محبوب؛ و آدمی از عیب محبوب
خود کورست؛ هرچه از نفس خود تباه بیند نیکو پندارد
پس هرگاه که چنین باشد دیر نکشد که آدمی را نفس در فضیحت
و هلاکت افگند و او ازان بی خبر باشد؛ مگر انکه خدای تعالی

او را یاری دهد بفضل و رحمت خود پس تامل کن در یک
نکتهٔ مُعتنیه و آن آنست که چون نیکو بنگری بیابی این نفس اماره را
اصل جمله فتنه ها و فضیحت و خواری و هلاکت و معاصی و آفت
که خلق را پیش آمده است و خواهد آمد از اول آفرینش تا روز
قیامت باعث بر آن جمله همین نفس شوم را یابی هر که در بلا
افتاده است یا بسبب نفس افتاده است تنها یا بمعونت و مشارکت
نفس با شیطان که اول معصیت خدای تعالی را از ابلیس بود
و سبب آن بعد حکم سابق هوای نفس بود که کبر و حسد او را
بعد از عبادت هشتاد هزار سال در دریای ضلالت انداخت
چنانکه ابد الآباد غرق بماند و آنجا نه دنیا بود و نه شیطان و نه
خلق بلکه نفس بود که کبر و حسد پیش کرد با او آنچه کرد بعد
از آن گناه مهتر آدم علیه السلام بود که شهوت نفس و حرص
بر بقای حیات او را در آن بلا انداخت تا بقول ابلیس مغرور
شد و بغرور شیطان و شهوت نفس از جوار خدای تعالی
و فردوس اعلی به این دنیای حقیر پست و فانیه افتاد و دید

همه بسبب این نفس شوم است

فرزندان او زان روز انچه دیدند تا ابد الاباد خواهند دید ولبعد ازان
حکایت هابیل و قابیل یاد کن که بسبب معصیت در ایشان حسد
و بخل بود لبعد آزان حدیث هاروت و ماروت که بسبب معصیت
ایشان شهوت بود پس همچنین می آئی تا روز قیامت
نیابی در خلق فتنه و ضلالت و فضیحت و معصیت مگر از نفس
و هوای او و الاخلق و در خیر و سلامت بوده اند پس
چون دشمنی بدین طریق باشد واجب است عاقلان را که اهتمام
در کار او کنند **سوال** اگر گوی که چیست حیله دفع کردن این
چنین دشمن و چیست تدبیر کار او **جواب** بدانکه بالا گفتیم
که کار نفس دشوارترست از انکه بیک بار قهر کردن او ممکن
نیست چنانکه دشمنان دیگر راست از انکه مرکب و الت است
و اهمال کردن او نیز بیکبار نتوان کرد بسبب مضرتی که در انست
پس تو محتاجی بطریقی میان دو طریق که به پروری و تقویت کنی
او را بقدر آنکه فعل خیر را احتمال کند و ضعیف کنی و حبس کنی
او را بر حدیکه از فرمان تو نگردد پس تو در علاج کردن

نفس محتاج نظری دقیق و طریقی دشوار؛ و ذکر کرده ایم که طریق
او آنست که نفس را لگام کنی لگام تقوی تا هر دو فائده که ترا
گفتم حاصل آید **سوال** اگر گوئی که این دابه الیست بی فرمان
او را چگونه لگام کنند و چیست حیله در آن که او را لگام توان
کرد **جواب** بدانکه راست میگوئی؛ و حیله در وی آنست
که اول او را نرم کنی تا لگام توانی کرد عالمان این کار گفته اند
که نرم کردن نفس را سه چیز است؛ یکی آنکه شهوتها و لذتها را
بگلی باز داری که دابه سرکش چون علف نیابد نرم شود دوم آنکه
بر وی بار گران از عبادت بنهی که دراز گوش را چون بار بسیار
کنند نرم شود خاصه که علفش نیز کم کنند؛ سوم آنکه یاری از
خدای تعالی خواهی و پیش او بنالی تا ترا یاری کند و الا از شر
او خلاص نیست نشنیده که پیغمبر یوسف علیه السلام چه گفت
إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّيْ
یعنی نفس فرماینده است به بدی مگر آنکه خدای تعالی رحمت کند
چون برین سه چیز مواظبت نمائی؛ نفس بی فرمان

فرمان بردار تو گردد ؛ و درینحالت تعجیل کن و به لگام تقوی
لگامش کن واز شر او ایمن شو **سوال** اگر گوئے
بیان کن ما را که تقوی چیست تا انرا بدانیم **جواب** بدانکه
تقوی گنجی ست عزیز اگر بران ظفر یافتی خیر کثیر و رزق کریم ؛
و فوز عظیم ؛ و غنیمت جسیم و ملک عظیم یافتی ؛ تو گوئی خیرہای
دنیا و آخرت جمع کرده اند در زیر این یک خصلت نهاده
اند ؛ که نامش تقوی ست ؛ و تامل کن در قرآن مجید که چند جا
ذکرش کرده اند ؛ و چندین خیر و ثواب بدان معلق کرده اند
و چندین سعادت بدان اضافت کرده اند و من از انجمله دوازده
بر تو می شمارم یکی مدح و ثنا قوله تعالی وَاِنْ تَصْبِرُوْا وَ
تَتَّقُوْا فَاِنَّ ذٰلِكَ مِنْ عَزْمِ الْاُمُوْرِ ای اگر صبر کنید و تقوی
گزینید پس بدرستی که آن از عزم کارهاست یعنی از جمله
کارهاست که عزم کردن بران واجب ست دوم حفظ
و نگاهداشت از دشمنان قوله تعالی وَاِنْ تَصْبِرُوْا
وَتَتَّقُوْا لَا یَضُرُّكُمْ كَیْدُهُمْ شَیْئًا یعنی اگر صبر کنید

وتقوی کنید زیان نکند شما را مکر ایشان هیچ سوم یاری
کردن قوله تعالی اِنَّ اللّٰهَ مَعَ الَّذِیْنَ اتَّقَوْا وَّالَّذِیْنَ
هُمْ مُّحْسِنُوْنَ یعنی خداوند تعالی باکسانی ست که تقوی کنند
وباکسانی ست که نیکوکار باشند چهارم نجات از سختی
ورزق از حلال قوله تعالی وَمَنْ یَّتَّقِ اللّٰهَ یَجْعَلْ
لَّهٗ مَخْرَجًا وَّیَرْزُقْهُ مِنْ حَیْثُ لَا یَحْتَسِبُ یعنی هر کہ
تقوی کند خدای تعالی او را از جملہ دشواریہا بیرون شدن
بخشد و روزی دہد او را از انجا کہ نداند پنجم اصلاح
عمل قوله تعالی یٰۤاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوا اتَّقُوا اللّٰهَ وَ
قُوْلُوْا قَوْلًا سَدِیْدًا یُّصْلِحْ لَكُمْ اَعْمَالَكُمْ یعنی ای انکہ
ایمان اوردہ آید تقوی کنید و سخن راست گوئید تا خدای تعالی
عملہای شما را اصلاح کند ششم آمرزیدن گناہان قوله
تعالی یَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوْبَكُمْ یعنی تقوی کنید تا بیامرزد شما را
گناہان شما ہفتم محبت خدای تعالی قوله تعالی اِنَّ
اللّٰهَ یُحِبُّ الْمُتَّقِیْنَ یعنی خداوند تعالی دوست دارد متقیان را

هشتم قبول طاعت قوله تعالی اِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللّٰهُ مِنَ الْمُتَّقِيْنَ یعنی قبول نکند خدای تعالی طاعت را مگر از متقیان نهم بزرگ داشتن قوله تعالی اِنَّ اَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللّٰهِ اَتْقٰكُمْ یعنی بزرگترین شما نزدیک خدای تعالی متقی ترین شماست دهم بشارت وقت مردن قوله تعالی اَلَّذِيْنَ اٰمَنُوْا وَكَانُوْا يَتَّقُوْنَ لَهُمُ الْبُشْرٰى فِى الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا وَفِى الْاٰخِرَةِ یعنی کسانیکه ایمان آورده اند و تقوی کرده اند مر ایشانراست بشارت در حیات دنیا و در آخرت یازدهم نجات از آتش قوله تعالی ثُمَّ نُنَجِّى الَّذِيْنَ اتَّقَوْا یعنی همه را در دوزخ در آریم و متقیان را خلاص دهیم دوازدهم خلود در بهشت قوله تعالی اُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِيْنَ یعنی بهشت مهیا کرده شد برای متقیان این ست همه خیر و سعادت دهر دو سرای که در زیر این تقوی نهاده اند پس فراموش مکن نصیب خود را از تقوی و بدانکه اصل در کار عبادت سه چیز ست یکی توفیق و تائید و آن متقیان راست چنانکه گفت اِنَّ اللّٰهَ مَعَ الْمُتَّقِيْنَ یعنی خدا

باستقیان ست دوم اصلاح عمل و اتمام تقصیر و ان نیز مر متقیان
راست چنانکه گفت يُصْلِحْ لَكُمْ أَعْمَالَكُمْ یعنی اصلاح کند عمل شمارا
اگر تقوی کنید؛ سوم قبول عمل و ان نیز مر متقیان راست چنانکه گفت
إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ یعنی قبول نکند خدای تعالی عمل
مگر از متقیان؛ و مدار عبادت برین سه چیزست از انکه اول
توفیق باید تا عمل کند؛ بعد از ان اصلاح تقصیر تا تمام شود؛
بعد از ان قبول چون تمام گردد و برای این سه چیزست
تضرع و سوال جملهٔ عابدان نه بینی که میگویند رَبَّنَا وَفِّقْنَا
لِطَاعَتِكَ وَتَمِّمْ تَقْصِيرَنَا وَتَقَبَّلْ مِنَّا ای پروردگار
ما توفیق ده ما را بطاعت خود و تمام کردان تقصیر ما و قبول کن
از ما عمل ما را و اینهمه را خدای تعالی بتقوی وعده کرده ست
و متقیانرا اینهمه کرامت فرموده خواهند یا نخواهند پس
بر تو باد اگر طالب عبادتی؛ بلکه اگر طالب سعادت دنیا و عقبی
هستی؛ و تامل کن این یک اصل را و آن آنست که همه عمر
خود در عبادت زحمت دیدی و مجاهده کردی تا حاصل شد

انچه مطلوب تو بود نه انکه کار در انست که قبول افتد و مسلمان
که خدای تعالی گفته است اِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللّٰهُ مِنَ الْمُتَّقِيْنَ
پس اصل این کار بتقوی بازگشته و ازین بهت که عائشه
گفت رضی اسد تعالی عنها که رسول اسد صلی اسد علیه وسلم
راهیچ چیز از دنیا خوش نیامدی چنانکه متقی؛ وقتاده رضی اسد تعالی
عنه گفته که در توریت ست ای فرزند آدم تقوی کن و هرجا که
خواهی بخسپ؛ و گفته اند که عامر بن قیس شبانروزی هزار
رکعت نماز میگزاردی چون در بستر آمدی نفس را گفتی
ای جای همه بدیها بخدای که هیچ چشم زدنی از تو راضی
نشده ام چون بتقوی سر در نیاری و وقت مردن
بگریست گفتند چه چیز ترا گریانید گفت سخن خدای تعالے
اِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللّٰهُ مِنَ الْمُتَّقِيْنَ وتامل کن یک نکته دیگر و این
اصل جمله اصلهاست و آن آنست که یکی از صلحا مر شیخ خود را
گفت که مرا وصیتی کن شیخ گفت وصیت میکنم ترا بوصیتی که پروردگار
عالمیان بدان وصیت کرده است و گفته وَلَقَدْ وَصَّيْنَا

الذین اوتوا الکتب من قبلکم وایاکم ان اتقوا الله یعنی
وصیت کردیم کسانی را که پیش از شما کتاب داده شده اند
و شما را که تقوی کنید ، میگویم نه انکه خدای تعالی داناترست
بصلاح بنده از همه کس ، نه انکه او نصیحت کننده ترست بنده را
نه انکه او مشفق ترست بنده را از همه کس ، پس اگر در عالم
خصلتی بودی صالح تر مر بنده را و جامع تر خیرات را ،
و معظم تر در ثواب و بزرگ تر در عبادت و برآرنده تر مید بارا
ازین خصلت که آن تقوی ست خدای تعالی بندگان را
بدان امر فرمودی ، و بدان وصیت کردی پس هرگاه پیشینیان
و پسینیان از بدین یک خصلت وصیت کرد دهم باین بسنده کرد
و دانستی که این خصلت جامع ست خیر دنیا و آخرت را و کافی
ست جمیع مهمات را و رساننده ست بنده را به بلندترین
درجات در عبادت ، و اصلی ست که بران مزید نیست دستبرده
کسی را که بنظر دقیق دران بنگرد و بران عمل نماید والله الموفق
سوال اگر گوئی هرگاه معلوم شد که این خصلت این چنین

بزرگ ست حاجت بمعرفت او سخت ترس چاره نیست
اکنون غیر از ان که تفصیل تقوی بگوئی **جواب** بد انکه
همچنین ست که تو میگوئی واجب ست که او را بزرگ دارند
و در طلب او جد و جهد نمایند که بدان احتیاج کلی است ٭ ولیکن
میدانی که هر چه بزرگ و عزیز باشد ٭ در حاصل کردن آن نیز
زحمت و رنج بسیار باشد و همتی عالی باید تا بدست آید پس
چنانچه این خصلت خصلتی بزرگ ست و عزیز ست مجاهده کردن
در طلب او ٭ و قیام نمودن در حق او نیز دشوار ست که عظمت
بر اندازهٔ محنت باشد ٭ و لذت بر حسب مؤنت خدای تعالی
میفرماید وَالَّذِیْنَ جَاهَدُوْا فِیْنَا لَنَهْدِیَنَّهُمْ سُبُلَنَا یعنی هرکه
در راه ما مجاهده کند او را راه خود بنمائیم پس بشنو و بیدار شو
و فهم کن این خصلت را بعد از ان چیست تا بران عمل کنی
و از خدای تعالی یاری خواه که کار در عمل کردن ست والله الموفق
میگوئیم گوشدار ٭ بدانکه اول تقوی در قول مشائخ ما پاک کردن
دل ست از گناهی که مثل آن گناه از تو در وجود نیامده ست

تا حاصل شود مر ترا به قوت عزم بر ترک آن و حجابی میان تو و میان
گناهان ؛ و تقوی را در قرآن بر سه چیز اطلاق کرده اند یکی ترس و هیبت
خدای عزوجل قال الله تعالی وَإِيَّايَ فَاتَّقُونِ یعنی بترسید
از من دوم بمعنی طاعت و عبادت قال الله تعالی يَا أَيُّهَا الَّذِينَ
آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تُقَاتِهِ ابن عباس رضی الله تعالی عنهما گفته
که ای مومنان فرمان برداری کنید خدای را عزوجل چنانکه
حق آنست ؛ سوم بمعنی پاک کردن دل است از گناهان و این است
حقیقی تقوی نه آن دو نه بینی که خدای تعالی گفته وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ
وَرَسُولَهُ وَيَخْشَ اللَّهَ وَيَتَّقْهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ
یعنی هر که فرمان برداری کند خدای را و رسول او را و بترسد از خدای
تعالی و تقوی کند او از جمله رستگاران است ؛ طاعت و خوف را
ذکر کرد پس از آن تقوی را ذکر کرد ؛ پس معلوم شد که حقیقت
تقوی چیزیست سوای طاعت و خوف و آن پاک کردن دل است
چنانکه گفتم ؛ و مشایخ گفته اند که منازل تقوی سه است تقوی از شرک
؛ و تقوی از بدعت ؛ و تقوی از معاصی فرعیه ؛ و این هر سه را

خدای تعالی دریاب آیت ذکر کردہ ست قوله تعالی لَیْسَ عَلَی الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ جُنَاحٌ فِیْمَا طَعِمُوْٓا اِذَا مَا اتَّقَوْا وَّاٰمَنُوْا وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ ثُمَّ اتَّقَوْا وَّاٰمَنُوْا ثُمَّ اتَّقَوْا وَّ اَحْسَنُوْا وَاللّٰهُ یُحِبُّ الْمُحْسِنِیْنَ یعنی نیست بر کسانیکہ ایمان آوردہ اند و عمل صالح کردہ اند باکی در چیزہاسے کہ میخورند چون تقوی کنند و ایمان اوردہ اند و عمل صالح کردہ و تقوی کردہ اند و ایمان آوردہ اند و تقوی کردہ اند و نیکوی کردہ اند وخدای تعالی دوست میدارد نیکوکاران را پس تقوی اول تقوی از شرک ست و ایمان کہ بہ او ذکر کردہ ست توحید ست و تقوی دوم تقوی از بدعت؛ و ایمان کہ بہ او ذکر کردہ ست اقرار ست بسنت و جماعت و تقوی سوم تقوی از معاصی فرعیہ؛ و چون استقامت بر و نبود ست او را مقابل کرد انرا بہ احسان و احسان طاعت و استقامت ست بر تقوی از معاصی فرعیہ پس درین یک آیت جمع کرد ہر سہ منزلت را منزلت ایمان و منزلت سنت و منزلت

استقامت بر طاعت این ست انچه علما در بیان معنی تقوی
گفته اند ومیگویم که تقوی را بمعنی اجتناب کردن از فضول
حلال نیز می یابیم چنانچه در خبر مشهور ست از پیغمبر صلی الله علیه
وسلم متقیان را که متقی گویند بسبب انکه ترک بگیرند چیزیرا که
در و باکی نیست از خوف انکه بیفتد در چیزیکه دران باکی ست
پس چنان دوست میدارم که جمع کنم میان انچه علما گفته اند
ومیان انچه در خبر ست تا حدی باشد جامع ومعنی باشد
بالغ پس میگویم تقوی پرهیز کردن ست از هر چیزیکه می ترسی
از مضرت آن در دین خویش ؛ نه بینی که رنجور پرهیز کننده را
گویند که متقی ست چون از هر چیزیکه او را زیان دارد پرهیز کند
از طعام وشراب ومیوه وغیران پس انچه از مضرات آن
می ترسی در دین دو قسم ست یکی محض حرام ومعصیت
دوم فضول حلال از انکه مشغولی بفضول حلال ادمی را
بحرام ومحض عصیان می کشد ؛ پس هر که خواهد که از مضرت
دین ایمن باشد ازین خطر پرهیز کند واز فضول حلال

خود را باز دارد بس تقوی مانع وجامع بر ہنر گردست
از ہر چیز کہ در کار دین زیان دارد و آن معصیت است
و فضول حلال این است تفصیل تقوی ؛ و بدانکہ تقوی از
حرام فرض است بترک آن عذاب لازم آید ؛ و تقوی از
فضول حلال کار شگرف است بہ ترک ان حبس و حساب و عیب
کردن لازم گردد ؛ و ہر کہ از حرام تقوی کند او در درجہ
فرو دست از تقوی ؛ و ہر کہ از فضول حلال تقوی کند او در
درجہ بلند باشد از تقوی ؛ و ہر گاہ کہ بندہ جمع کند میان ہر دو
یعنی از معصیت و فضول ہر دو تقوی کند ؛ او تقوی بر سبیل
کمال کردہ باشد ؛ و چنانکہ حق آنست بجا آوردہ ؛ این است معنی
تقوی و بیان آن نیکو فہم کن این را **سوال** اگر گوی کہ اکنون
بیان کن کہ این معنی را چگونہ بعمل آرم در نفس و چگونہ لگام کنم
او را بہ لگام تقوی بدینمعنی کہ تفصیل آن گفتی و تقوی نام کردی
جواب بدانکہ تفصیل آن در نفس این است کہ بقوت تمام
قیام کنی ؛ و نفس را از ہمہ معصیتہا باز داری ؛ و از ہمہ فضولہا

به پرهیزی چون این کردی در چشم؛ و گوش؛ و زبان؛ و دل؛
و شکم؛ و فرج؛ و جمیع اعضا؛ تقوی کردی؛ و نفس را به لگام
تقوی لگام شد اما انچه چاره نیست ترا از دانستن آن آنست
که میگویم هر که خواهد که تقوی کند این پنج عضو را که اصل است
نگاهدارد؛ و آن چشم و گوش و زبان و دل و شکم است
پس نگاهدار این هر پنج را از انچیزیکه می ترسی از زیان آن
در کار دین از معصیت و حرام؛ و فضول حلال؛ چون این
چنین صیانتی حاصل شد امید است که جمیع اعضا مصون ماند
و به تقوی جامع به جمیع بدان قیام نموده باشد؛ پس درینجا
حاجت افتاد که پنج فصل در بیان این پنج عضو؛ و تفصیل
انچه در هر یکی حرام است و فضول است بگویم بقدر آنکه لائق
این کتاب باشد فصل اول در چشم بر تو باد به نگاهداشتن
چشم که اوست سبب آفتها و فتنها و نظر کن در کار
چشم درین سه اصل کافی اصل اول خدای تعالی
فرمود قُل لِّلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَيَحْفَظُوا

فروجهم ذلك ازكى لهم ان الله خبير بما يصنعون
یعنی بگو مر مومنان را تا چشمها فرو خوابانند و فرجها نگاه دارند
که آن پاک کننده تر است ایشانرا و خدای تعالی میداند آنچه
میکنند بدانکه من تامل کردم درین آیت با خردوگی آیت
سه معنی بزرگ یافتم ادب کردن و بیدار کردن و تهدید کردن
اما ادب فرمان برداری کردن مولی است و الا بی ادب باشد
و بی ادب را از مجلس بیرون کنند و لایق آن نباشد که در
حضرت باستند و نیکو فهم کن این نکته را و تامل کن که در آنست
و اما بیدار کردن آنکه گفته است آن پاک کننده تر است
ایشانرا یعنی پاک کننده است دلهای ایشان را و این
از آن است که چون چشم نه بندی و هر طرفی که خواهی ببینی
خالی نیست که چشم تو بر حرامی افتد و اگر عمداً بینی خود گناه
کبیره باشد و بسا باشد که دل تو بدان متعلق گردد و بدان
هلاک شوی و اگر بر مباحی افتد بسا باشد که دل تو بدان
مشغول شود و وسوسه ها در خاطر آید و شاید که بدان نرسی

و بپریشان دل بمانی و از خیر منقطع شوی و اگر چشم به بندی
ازین همه بلاها آسوده بمانی و دَرین معنی حضرت عیسی صلوٰۃ اللہ
علی نبینا و علیہ گفتہ است: بپرہیز از نظر کہ شہوت را در دل
میکارد و صاحب نظر را ہمین فتنہ بسندہ است: ذو النون
رحمۃ اللہ علیہ گفتہ است چشم بستن آرزو ہا را نیکو حجابی است:
پس اکنون ہرگاہ کہ چشم را فرو خوابانی: و از نظر کردن
بسوی مالایعنی نگاہداری فارغ دل و آسودہ از جملہ وسوسہ ہا
باشی: و اما تہدید آنکہ گفتہ است خدای تعالی میداند آنچہ
ایشان میکنند: و بسندہ است این سخن برای پرہیزیدن
از گناہان مرکسی را کہ از ایستادن پیش خدای تعالی ترسد
این بود یک اصل از کتاب خدای تعالی اصل دوم آنکہ رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم گفتہ است کہ نظر کردن بسوی محاسن زنان
تیری است زہر آلودہ از تیرہای شیطان: ہرکہ ترک کند آن را
خدای تعالی او را ذائقہ عبادت بچشاند کہ بدان خوش شود
و یافتن حلاوت عبادت و لذت مناجات کاریست بس عظیم:

واین صحیح است و همچنان است که رسول الله صلی الله علیه وسلم
گفته است : و بداند کسی که ازموده است که باز داشتن
نظر از مالایعنی سبب یافتن لذت عبادت و حلاوت دل
وصفای اوست : اصل سوم آنست که نظر کند در هر عضوی
از اعضای خویش : که هر یک را برای چه آفریده اند برای
آن چیز نگاهدارد : که پای برای رفتن در باغها و قصرهای
بهشت آفریده اند و دست برای گرفتن قدح شراب
و برگرفتن میوهای بهشت آفریده اند و همچنین جمیع اعضای
همچنین چشم برای نظر کردن سوی پروردگار جهانیان
آفریده اند و در هر دو سرای هیچ کرامتی بزرگتر ازین
نیست پس واجب است نگاهداشتن چشم برای چنین
کرامتی این است سه اصل چون دمی نیکو تامل کنی بنده
باشد برای نگاهداشتن چشم **فصل دوم در گوش**
بر تو باد به نگاهداشتن گوش از فحش و فضول : واین سبب
دو چیز است یکی آنکه روایت کرده اند از پیغمبر صلی الله علیه وسلم

که شنونده شریک ست با گوینده دوم آنکه شنیدن سخن در دل خطرها برانگیزد و وسوسها افگند و ازینجا در دل وی سخن لهبها پیدا شود: چنانکه برای عبادت چیزی در دل باقی نماند: و بدانکه سخنی که در دل از گوش می افتد بمنزله طعام است که در شکم افتد: که بعضی ازان مضرست و بعضی نافع و بعضی غذاست و بعضی زهر است: و بقای سخن در دل بیشتر است از طعام در شکم: که طعام از معده بخواب و غیر آن زائل شود و بسا باشد که اثر سخن در دل مدتی بماند بلکه همه عمر بماند: پس چیزی ازین تباه تر چه باشد که همیشه او را در رنج و بلا میدارد: و بسبب آن در دل وسوسها افتد و خطر آن باشد که او را در بلای افگند: و اگر گوش از شنیدن مالایعنی نگاهدارد ازین همه بلاها ایمن باشد والله الموفق

فصل سوم در زبان

بر تو باد به نگاهداشتن زبان و ضبط او: و قید او که او سخت ترین اعضاست در بی فرمانی و فساد او بسیارست: سفیان بن عبدالله رضی الله عنه

گفته است که گفتم یا رسول الله صلی الله علیه وسلم چه چیز است
انچه بیشتر برمن ازان می ترسی؛ رسول الله صلی الله علیه
وسلم زبان خود را گرفت وگفت این است؛ و یونس
ابن عبد الله رضی الله عنه گفته است که نفس من در گرما سخت
به بصره روزه تواند داشت؛ و ترک یک کلمه مالا یعنی نتواند
کرد؛ پس هرگاه که نفس دران چنین باشد تو یاد نگاه داشتن
زبان باهر گونه جد و جهد که دانی و نظر کن درین پنج اصل اول
انکه ابوسعید خدری رضی الله عنه روایت کرده است که آدمی
چون به صبح برخیزد؛ جمیع اعضا زبان را گویند که ترا سوگند
بخدای تعالی میدهیم؛ واز تو میخواهیم که راست باشی؛
که چون تو راست شدی ما همه راست شدیم؛ واگر تو کژ
شدی ما همه کژ شدیم یعنی سخن گفتن در جمیع اعضا آدمی را
اثر میکند به توفیق و خذلان و موید اینمعنی است قول مالک
بن دینار رحمة الله علیه که گفت چون در دل سختی بینی
و در تن سستی بینی و در رزق حرمانی بینی بدانکه کلمهٔ مالا یعنی

گفته اصل دوم در نگاه داشتن زبان نگاه داشتن
وقت ست؛ از آنکه بیشتر چیزیکه آدمی بجز ذکر خدای تعالی
بر زبان میراند لغوست که وقت بدان ضایع بشود؛
حسان بن سنان رضی الله عنه بر غرفه نو کر بنا کرده بود
بگذشت گفت که این غرفه که بنا کرده ست به نفس خود
بازگشت؛ و گفت که ای نفس مغرور چه می پرسی
از چیزیکه ترا بکار نیاید؛ بروزه یکساله او را عقوبت
کرد؛ می گویم خوشوقت کسانی که در دین این چنین اهتمام
داشتند؛ و او ای بر غافلان که عنان نفس سست
گذاشته اند تا هر طرف که میخواهد می برد و برد اصل سوم
در نگاه داشتن زبان نگاه داشتن عمل صالح ست
از آنکه هر که زبان نگاهدارد و سخن بسیار گوید لامحاله
در غیبت مردمان افتد چنانکه گفته اند هر که سخن بسیار گوید از
خطا بسیار گوید و غیبت صاعقه ایست بلاک و تباه کنند
جمیع طاعات را؛ چنانکه گفته اند مثل کسی که مردمان را

غیبت کند بکسی ماند که او منجنیق بگیرد و نیکی ہاے خود را بجانب
شرق و غرب و یمین و شمال می اندازد۔ روایت کردہ اند
که ابوسعید را گفتند که فلان ترا غیبت کردہ او طبقی پر از خرما او را
فرستاد و گفت که شنیدہ ام۔ نیکیہای خود را بمن ہدیہ
فرستادی۔ بجہت مکافات آن این را برتو فرستادم۔
و در مجلس ابن مبارک سخن در غیبت افتاد گفت اگر من
کسی را غیبت کنم باری مادر و پدر خود را کنم چرا که او اولی
تر است که نیکی من ستاند و گفتہ اند که حاتم اصم را شبی قیام
شب فوت شد زن او تعزیتش کرد حاتم گفت طایفہ شب
قیام کردہ چون بصبح برخاستند مرا غیبت کردہ اند
آن نماز ایشان روز قیامت در میزان من خواہد بود
اصل چہارم آنکہ سفیان رح گفتہ است۔ سختی مگو زبان که
بشکند دندان۔ و دیگری گفتہ است که زبان خود را گشادہ
مکن تا کار بر تو تنگ نگرداند و در مثل میگویند بسا کلمہ صاحب
خود را بگوید مرا بگذار۔ اصل پنجم آنکہ یاد کن آفات آخرت

وخرابی آن؛ در عاقبت؛ وبشنو دران یک نکته؛ وآن انست که ازدو حال خالی نیست سخنی که خواهی گفت حرام ست یا فضول حلال اگر حرام ست دران عذابی ست که طاقت آن نداری ؛ ورسول الله صلی الله علیه وسلم گفته ست که در شب معراج طایفه را دیدم که در دوزخ مردار میخورند؛ گفتم ای اخی جبریل ایشان کیانند گفت ایشان کسانی اند که گوشتهای مردمان میخورند یعنی غیبت میکردند؛ وآن سخن اگر مباح ست دران چهار آفت ست؛ یکی آنکه کراما کاتبین را مشغول کردی بچیزیکه دران فائده نیست؛ وواجب ست آدمی را که از کراما کاتبین شرم دارد وایشانرا نرنجاند؛ دوم آنکه سخن بسیار گفتن همچون املا کردن نامه ست بسوی خدای تعالی از لغو وهزل؛ پس بپرهیز وبیندیش که چه میکنی؛ ویکی از بزرگان مردی را دید که فحش میگفت گفتا که ای فلان نمی اندیشی که بسوی خدای تعالی چه نامه می نویسی بترس وحذر کن که فردا ندامت وحسرت کشی؛ سوم آنکه هرچه میگوی در قیامت

پیش بادشاه جبار بحضور جملهٔ عالم بخوانند؛ چهارم آنکه ملامت
وعیب کردن باشد در قیامت؛ که چرا گفتی؛ و از پروردگار
خود شرم نداشتی و حجتهای او بریده شوند پس او زاید رنج
بییند از ند بسنده است این اصل ما مر کسی را که درین
نیکو تامل کند و الله الموفق ؏

فصل چهارم در دل

بر تو باد به نگاهداشتن دل و اصلاح کردن او که کار
نگاهداشتن او دشوار تر است از نگاهداشتن اعضای
دیگر؛ و خطر او بزرگ تر و بیشتر و طریق نگاهداشتن او
باریک تر و صعب تر است؛ و یاد کن درین کار پنج اصل
کافی اصل اول قول خدای تعالی که گفت یَعْلَمُ خَائِنَةَ
الْاَعْیُنِ وَمَا تُخْفِی الصُّدُوْرُ یعنی میداند خیانت چشمها
و آنچه پنهان دارند سینه‌ها و دیگر آنکه گفت وَاللّٰهُ یَعْلَمُ
مَا فِیْ قُلُوْبِکُمْ یعنی خدای تعالی میداند آنچه در دلهای شماست
و دیگر آنکه گفت اِنَّهٗ عَلِیْمٌۢ بِذَاتِ الصُّدُوْرِ بدرستی که او

دانا ترست بچیزیکه در سینهاست؛ ببین که چند جا در قرآن ذکرش کرده و باز بتکرار بیان نموده و بسنده است برای پرهیز کردن تو نظر به علم و اطلاع خدای تعالی؛ از آنکه معامله با اوست؛ و او علام غیوب است و معامله با علام الغیوب امر خطیر است؛ پس نیکو تامل کن و در کار خود ببین که او از دل تو چیز است که می بیند و چه احوال است که میداند؛ اصل دوم آنکه رسول الله صلی الله علیه وسلم گفته است که خدای تعالی نظر نکند بسوی صورتها و عملهای شما؛ ولیکن نظر کند سوی دلها و نیتهای شما؛ پس چون نظرگاه پروردگار دل است عجب است از کسی که روی وتن را نشوید و از پلیدیها پاک دارد که نظرگاه خلق است و بیارایید آنچه می تواند تا مخلوقی بر عیبی مطلع نشود و پروا ندارد و دل را که نظرگاه پروردگار است از حرص و هوا پلید بگذارد و به پاک کردن و آراستن او نه پردازد و بسیار که خدای تعالی بر تباهی ها و معیوبی او مطلع شود؛ و اگر بر کلی

مناهی از آن خلق منقطع شوند همه بیزار شوند و از میان خود
برانند اصل سوم آنکه دل پادشاه ست و جمیع اعضا تابع
اوست پس چون پادشاه نیکو باشد رعیت نیز نیکو باشد چنانکه
رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت که در تن بنی آدم گوشت
پاره ایست اگر آن نیکو شود همه تن نیکو شود و اگر آن بد شود
همه تن بد شود و آن گوشت پاره دل ست پس چون صلاح همه
اعضا در صلاحیت دل است واجب ست که باصلاح آن جهد کنند
اصل چهارم آنکه دل خزینه ایست جواهر نفیس را که اول آن عقل است
و بزرگترین نفایس معرفت خدای تعالی ست که آن سبب سعادت
هر دو سرای ست بعد از آن بصیرتی ست که بزرگی نزدیک خدای تعالی
بدان حاصل شود بعد از آن نیت خالص در طاعت که ثواب
ابد بدان متعلق ست بعد از آن انواع علوم و حکمتها که شرف
بنده بدان است پس واجب باشد که همچو خزینه را از آفات دزدان
و راهزنان نگاه دارد تا این جواهر عزیز را آفتی نرسد و دشمنی
بر آن ظفر نیابد اصل پنجم آنکه من تامل کردم در حال دل پنج چیز

در وی یافتم کر در اعضای دیگر نیست؛ یکی انکه دشمن قصد
او میکند و مرا او را ملازم است؛ و دل منزل الهام و وسوسه است
و این هر دو او را بخیر و شر میخوانند که آن ملک است و آن شیطان
دوم انکه کار دل بیشتر است که هوا و عقل هر دو در وی اند
و او معرکه گاه دو لشکر است یکی هوا و لشکر او؛ دوم عقل و لشکر او
پس دل در اینجا میان محاربه و مقاتله و تناقض ایشان است
و واجب است که نگاه دارند؛ و غافل نشوند از جائی که انجا
همی باشد سوم انکه عوارض مر او را بیشتر است از انکه خواطر
بسان تیر هاست که در اینجا چون باران در دل میریزد
و تو بر منع آن قادر نیستی از ان که دل مانند چشم نیست
که میان دو پلک است که به بندی و یا در جای خالی و تاریک
بنشینی؛ و ایمن شوی؛ و همچون زبان نیست که درون دو دیوار
لب و دندان است بلکه دل هدف خواطر است و ترا بر بازداشت
آن قدرت نیست و او را بهیچ حال نگاه نتوانی داشت و با اینهمه
نفس شتاب کننده در پیروی آن خاطرهاست پس امتناع

ازان کار بس دشوار ست و محنتی عظیم ست چهارم انکه
علاج کردن دل بر تو دشوار ست از انکه او از تو غایب ست
بسا باشد که ندانی و در آفتی بیفتی پنجم انکه آفات بسوی
او شتابنده ترست و او به گردیدن حال نزدیک ترست
و گفته اند که دل شتاب کننده ترست از دیگ در جوشیدن
و نیز اگر نعوذ بالله منها دل بلغزد ابتدای کار او سیاهی
و میل ست بسوی غیر خدای تعالی و نهایت کار او مهر کفرست
پس کار دل در خطر عظیم ست و نیز ادنی کار او فساد
ست و نهایت کار او کبر ست و بخدای تعالی پناه
قول خدای تعالی اَبٰی وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِيْنَ
و کبر که در دل بود کفر بار آرد و بسبب این معنی بندگان
خاص برد لهای خود ترسان و لرزان بوده اند و گریان
مانده اند و همه عنایت دران صرف کرده اند خدای تعالی
در وصف ایشان گفته ست يَخَافُوْنَ يَوْمًا تَتَقَلَّبُ
فِيْهِ الْقُلُوْبُ وَالْاَبْصَارُ یعنی می ترسند از روزیکه

بگردد دران دلها چشمها سوال اگر گوی که چون کار
دل چنین سخت و مهم گفتی بیان کن ما را آن معانی که دل
را اصلاح کند از آفاتی که او را پیش آید و تباه کند
تا باشد که توفیق یابیم بران عمل کنیم **جواب** بدانکه تفصیل
آن معانی دراز است این مختصر گنجایش آن ندارد
و علمای آخرت درین باب کتابها تصنیف کرده اند
و قریب هفتاد خصلت ستوده و همین قدر ناستوده
بیان کرده اند و کسی را که کار دین مهم باشد و از خواب
غفلت بیدار شود و از خدای تعالی توفیق یابد حاصل
کردن آن همه کتابها و عمل کردن بران مراو را دشوار
نباشد و ما درین کتاب اصلی چند که از ان در علاج
دل چاره نیست ذکر کنیم و آن چهار است طول امل
و عجلت و حسد و کبر و چهار در مقابله او ستوده
است کوتاهی امل و آهستگی در کارها و نصیحت خلق (خیرخواهی)
و تواضع این سبب آن اصلها که در اصلاح [illegible]

چاره نیست ؛ اکنون گوش دار و بشنو که در هر یکی چه آفتهاست ؛ و چست شو و جهد کن برای ازاله و دفع هر یک ازین آفات امّا طول امل بدانکه او مانع ست از همه خیرها و طاعتها ؛ و باعث ست بر همه شرها و فتنها و دردِ نیست سخت که خلق را در بلاها و افتهای گوناگون می افگند و جمله خرابیها و تباهی ها از وی می خیزد ؛ و بدانکه چون امل خود را دراز کنی از و چهار آفت پیدا شوند ؛ یکی ترکِ طاعت و کاهلی کردن دران ؛ که بگوئی بخواهم کرد روزها پیش من ست ؛ یحیی ابن معاذ رازی گفته ست که طول امل قاطع ست از همه خیرات ؛ دوم ترک توبه و تاخیر ازان که بگوئی توبه خواهم کرد روزها بسیار ست و من جوانم و عمر من اندک ست و من قادرم هرگاه که خواهم توبه کنم و بسا باشد که مرگ در آید و پیش از اصلاح عمل ترا بربایدی ؛ و بگوئی که به پیری برسم توبه کنم بسیار جوان مردند و به پیری نرسیدند ؛ سوم حرص بر جمع کردن مال و مشغول

شدن بدنیا و ترک استعداد آخرت ؛ که بگوئی از فقر در حالت پیری می ترسم که از کسب کردن ضعیف و عاجز شوم مرا از قوت فاضل چاره نیست ؛ تا در حالت مرض و خیران مرا بکار آید ؛ اینها و دیگر مانند این اندیشها رغبت ترا در دنیا بجنباند ؛ و حرص ترا بر وی زیاده کند ؛ تا بگوئی چه خواهم کرد و چه خواهم پوشید در زمستان و چه خواهم خورد در تابستان باشد که عمر دراز شود ؛ محتاج مردمان شوم ؛ و احتیاج در پیری سخت دشوار است چهارم سختی دل و فراموشی آخرت ؛ از انکه چون امل دراز کردی مرگ را و گور را یاد نکنی ؛ و نرمی دل صفائی او بیاد کردن مرگ و گورست و بذکر ثواب و عقاب و احوال آخرت حاصل آید و در دلی که ازینها نگذرد او را از کجا صفا و رقت باشد قوله تعالی فطال علیهم الامد فقست قلوبهم چون امل دراز کنی طاعت تو اندک شود و توبه در تاخیر افتد ؛ و معصیت بسیار کنی و حرص تو فراخ شود

و غفلت تو قوی گردد؛ بلک بیم ان باشد که آخرت را نیز بباد
دہی؛ کدام حال ازین تباہ تر باشد و کدام آفت ازین
عظیم تر؛ و این ہمہ بسبب طول امل ست اما اگر امل کوتاہ
کنی و مرگ خود را نزدیک دانی؛ و یاد کنی حال برادران
و یاران کہ مرگ ایشان را ناگاه فرو گرفت در وقتی کہ
گمان نداشتند؛ شاید کہ حال تو نیز مثل حال ایشان شود
پس بیدار شو ای مغرور غافل و یاد کن انچہ عون ابن
عبد اللہ رضی اللہ عنہ گفتہ ست بسا امیدوار روزی
کہ آن روز را بشب نرسانید؛ و بسا منتظر فردا کہ فردا را
در نیافت اگر شما اجل و آمدن او بہ بینید امل را
دشمن دارید؛ عیسی ابن مریم صلوة اللہ علی نبینا و علیہ
گفتہ ست کہ دنیا سہ روز ست دی کہ گذشت از ان
بدست تو چیزی نماند؛ و فردا نمی دانی کہ بیابی یا نیابی
روز سوم کہ تو در انی در دست تو ہمان روز نیز منتظر غنیمت
دار؛ ابو ہریرہ رضی اللہ عنہ گفتہ ست کہ دنیا سہ ساعت

پیش نیست ساعتی که گذشت از ان چیزی بدست نیست
وساعت آینده نمیدانی که بیابی یا نیابی وساعت سوم آنست
که در وهستی پس از روی حقیقت از دنیا مالک نیستی
مگر یک ساعت را و شیخ من گفته که دنیا سه نفس ست
نفسی که گذشت کردی درانچه کردی ونفس دیگر نمیدانی
که یابی یا نیابی ازانکه بسا کس از نفسی تا بنفسی دیگر نرسیده
اند نفس سوم آنست که تو درانی پس مالک نیستی بحقیقت
مگر یک نفس را پس شتاب کن از ان بسوی توبه وطاعت
شاید که در نفس دوم بمیری وبرای رزق اندوهگین مباش
شاید که تا بآن زمان که بقوت محتاج شوی زنده نمانی و چه
تباهی ونادانی باشد که آدمی غم یک روز ویک ساعت بخورد
واو در نفس دوم بخواهد مرد ویاد کن انچه رسول الله صلی الله
علیه وسلم به صحابه گفته ست در حق اسامه که تعجب نمیکنید از طول
که مهلت یک ماه کنیزک خریده ست اسامه قوی درازامل ست
والله که ننهادم قدمی مگر گمان بردم که خواهم برداشت

و بیرون نداشتم لقمه را الا که گمان بردم که فرو خواهم برد پس ای
طالب هرگاه که این چیزها که گفته ام یاد کنی؛ و برین مواظبت
نمای و شب و روز تکرار کنی؛ هر آئینه امل تو کوتاه گردد؛ بعبادت
خدای تعالی؛ و نفس خود را بینی شتاب کننده در طاعت
و تعجیل کننده در توبه و زهد کننده در دنیا؛ و دل را یابی
خائف از خدای تعالی؛ و امیدوار بآنکه در آخرت
بسعادت برسی؛ و این همه بعد فضل خدای تعالی
بسبب این یک خصلت است که آن کوتاهی امل است؛
حکایت کرده اند که زرارة بن ابی اوفی را بعد مردن او
در خواب دیدند گفتند که کدام عمل فاضل تر است نزدیک
شما گفت رضا بحکم خدا و کوتاهی امل؛ پس نظر کن
در خود ای برادر من و بذل کن جهد خود درین اصل
بزرگ که اهم است و موثرتر است؛ در اصلاح دل و نفس والله الموفق

اما حسد

بدانکه حسد مفسد طاعت است؛ و باعث است بر گناهان

و این در رویت که بیشتری از عابدان و عالمان بدین مبتلا اند
خاصه عامیان و جاہلان تا آنکه بسبب این درد و رنج روند
نشنیده قول رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم را که شش
کس درد و رنج در آیند بسبب شش چیز عرب بسبب عداوت
عصبیت و والی پشتی قوم خود است بر ظلم و امرا بسبب
جور و ظلم و دہقانیان بسبب کبر و بازارگانان بسبب
خیانت و روستایان بسبب جہل و علما بسبب حسد
پس بلائی که علما را در دو رنج افگند واجب است که از وی
به پرہیزند و بدانکه از حسد پنج چیز خیزد یکی تباہ شدن
طاعتہا که رسول فرمود صلی اللہ علیہ وسلم که حسد بخورد
نیکی ہا را چنانکه بخورد آتش ہیزم را دوم سر زدن
افعال تباہ چنانکه وہب گفت رحمۃ اللہ علیہ که حاسد را
سہ علامت ست چاپلوسی کند چون حاضر شود و غیبت
کند چون غائب شود و خوش شود چون مصیبتی برسد
میگویم بسبنده ہست مر ترا در مذمت حسد امر کردن

خدای تعالی به پناه طلبیدن از شر حاسد؛ چنانکه گفت
وَمِنْ شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ چنانکه امر کرده ست مارا
به پناه طلبیدن از شر شیطان و ساحر؛ و همچنین فرموده
ست مارا به پناه جستن از شر حاسد؛ سموم اندوه
و رنج بی فائده یا نیز بکار ری بسیار؛ چنانکه ابن سماک
گفت ندیدم ظالمی رامشابه تر بمظلومی از حاسد برنجی
دایم؛ و عاقلی مایم؛ و غمی لازم؛ چهارم کوری دل
تا نتواند که حکمی را از احکام خدای تعالی فهم کند؛ سفیان
ثوری رحمة الله علیه گفته ست بر تو باد بخاموشی دراز
تا مالک تقوی شوی؛ و مباش حریص بر دنیا تا هرچه
شنبوی ترا یاد ماند؛ و کسی را طعنه مزن تا از زبان
مردمان خلاص یابی؛ و حسد مکن بر کسی تا سریع الفهم
باشی؛ پنجم حرمان و خذلان تا انکه بر مرادی ظفر
نیابد؛ و بر دشمن کسی او را یاری نه نماید چنانچه حاتم
اصم گفته ست؛ انکه او را کینه باشد بی دین ست؛ و انکه

کسی را غیبت کند عابد نیست ۞ و انکه غمازی کند امین نیست
و انکه حسد کند کسی او را یاری نکند میگویم که حسود چگونه
بر مراد ظفر یابد ۞ که مراد او زوال نعمت خداوندست
از بندهٔ مسلم ۞ و چگونه او را بر دشمنانش یاری دهند
که ایشان مسلمانان بندگان خدایند و چه نیکو گفته است
ابو یعقوب رحمة الله علیه اَللّٰهُمَّ صُبَّنَا عَلٰی عِمَامِ النَّحْوِ
عَلٰی عِبَادِکَ وَحَسِّنْ اَحْوَالَهُمْ و بدرستی که
حسد دردیست که تباه کند طاعتهای ترا و بسیار کند
شر گناه ترا پس منع کند ترا از راحت نفس و فهم
قلب ۞ و نصرت یافتن بر اعدا و بمراد رسیدن از مقصود
پس کدام درد باشد از ین دردناک تر ۞ پس بر تو باد به علاج کردن نفس خود از حسد

اما عجلت

بدانکه عجلت خصلتی است که مقصودها را فوت می سازد ۞ و مردمان
در گناهان می اندازد ۞ و درین خصلت چهار آفت هست
یکی انکه عابد را قصد منزلتی باشد در چیزی و در ان جهد کند

پس بسیا باشد که در یافتن آن تعجیل کند و هنوز وقت آن نرسیده است
پس به سبب عجلت نومید شود و ترک طاعت طلب کند و از آن
منزلت محروم ماند و یا چنان غلو کند در طلب و رنج دادن نفس
که بکلی از آن منقطع گردد بسبب عجلت پس او میان افراط
و تفریط است و غلو و تقصیر و هر دو مذموم است روایت کرده اند
از رسول الله صلی الله علیه وسلم که گفت بدرستی که دین ما محکم است
پس در آی در دین ما به نرمی و آهستگی و در مثل است
اِنْ لَمْ تَسْتَعْجِلْ تَصِلْ اگر شتابی نکنی برسی ۔ دوم آنکه مر عابد را
حاجتی باشد و از خدای تعالی بخواهد ۔ و دعا بسیار کند بجد
و جهد تمام بسا باشد که در اجابت شدن تعجیل کند و پیش از وقت
بیاید بدان سبب رغبتش کم شود و دعا ترک گیرد و از حاجت
و مقصود محروم ماند سوم آنکه کسی بر وی ظلم سازد ۔ و او در دعای
بد تعجیل کند که مسلمانی بسبب او هلاک شود و بسا باشد که در دعای
بد کردن از حد بگذرد ۔ و این خود معصیتی باشد ۔ چهارم آنکه
اصل عبادت تقوی است و اصل تقوی نظر کردن است در چیزها

به احتیاط و بحث تمام؛ پس چون کسی در کارها عجول باشد
نتواند که در اکل و شرب و لباس و کلام و فعل تامل کند
و تفکر کند پس بشتابی بلغزد و در ضلالت افتد؛
بدانکه این خصلت مهلک است

اما کبر

شنیده که خدای تعالی فرموده است اَبیٰ وَاسْتَکْبَرَ وَکَانَ
مِنَ الْکَافِرِیْنَ یعنی بی فرمانی کرد و کبر نمود و از جمله کافران
شد بدانکه این خصلت همچو خصلتهای دیگر نیست که زیان
آن در اعمال ظاهر و در فروع باشد بلکه مضرت این خصلت
در اصل ایمان است و چون مستحکم گردد و غالب شود نعوذ بالله
منها قابل تدارک نماند؛ و کمترین چیزها که ازین خصلت خیزد
چهار آفت است یکی حرمان از حق و کوری دل از معرفت آیات خدای تعالی
و فهم احکام او چنانکه خدا تعالی گفت سَاَصْرِفُ عَنْ اٰیٰتِیَ الَّذِیْنَ
یَتَکَبَّرُوْنَ فِی الْاَرْضِ بِغَیْرِ الْحَقِّ یعنی بگردانم از آیات خویش کسانی را
که بر روی زمین تکبر میکنند بناحق؛ دوم خشم و بغض از خدای تعالی
چنانکه گفت اِنَّ اللّٰهَ لَا یُحِبُّ الْمُتَکَبِّرِیْنَ؛ یعنی خدای

دوست ندارد متکبران را، و روایت کرده اند که موسی صلوات الله علی نبینا و علیه گفت یارب کیست دشمن ترین خلق نزدیک تو گفت هرکه در دل او تکبر باشد و زبان او درشت باشد، و چشم او لبسته باشد از حق و دست او بخیل باشد، و خلق او بد باشد، سوم خواری و عقوبت در دنیا و آخرت، حاتم گفته است رحمة الله علیه، بپرهیز از مردن تا بر سه حالت بر کبر، و حرص و خرام، از آنکه متکبر در دنیا بیرون نرود تا خواری خود از خوارترین مردمان در دنیا نه بیند، و حریص از دنیا نرود تا محتاج پارهٔ نان و شربت آبی نشود و خرامنده از دنیا نرود تا بول و نجاست خود آلوده نشود، چهارم نار و عذاب در عقبی، چنانکه روایت کرده اند که خدای تعالی فرموده است کبر یاردای من است و عظمت آزار من است هرکه در اینها با من نزاع کند او را در آتش دوزخ درآرم، پس خصلتی که فوت گرداند معرفت حق و فهم آیات احکام او که اصل کار است پس بار آرد خشم خدای تعالی و خواری در دنیا و نار در آخرت نشاید مر عاقل را که از آن غافل باشد و نفس خود را به انابت آن اصلاح نکند آنست بعضی آفتها این چهار خصلت که بیان کردیم

واللّه الموفق بفضله **سوال** اگر گویی چون درین خصلتها چندین
آفات است و واجب است خود را از آن نگاه داشتن پس چاره و حیلت از خویشتن
حقیقت و حد هر یکی و بیان کن تا بدانیم که طریق نگاه داشت هر یکی چگونه است
جواب بدانکه در هر یک سخن بسیار است در کتاب احیاء علوم
سیراب کرده گفته ایم و اینجا آن مقدار که از دانستن آن چاره
نیست در چهار اصل بیان کنیم **اصل اول در باب امل** اگر علما
ما گفته اند که امل ارادت زندگانی است در زمان مستقبل بر سبیل
حکم و قطع و کوتاهی امل ترک حکم و قطع است در آن و تقیید کردن
به استثنا بمشیت خدای تعالی و علم او و ارادت او یا بشرط
خیر و صلاح باشد پس اگر صورت بندی حیات خود را بعد از
نفس دوم یا ساعت دوم یا روز دوم بحکم قطع صاحب امل باشی
از آنکه این حکم کردنست در غیب اما اگر قیدی کنی بخواست و علم خدای
و گویی که زیم تا فردا اگر خدا خواسته است یا در حکم خدای تعالی
است از حکم امل بیرون آیی و همچنین اگر تصور کنی حیات خود را
تا وقت دوم بر سبیل دوم صاحب امل باشی و اگر مقید کنی

ارادت خود را بشرط صلاح از حکم اهل بیرون آئی و بگو تا هی
اهل موصوف باشی؛ بسبب اینکه ترک حکم و قطع کردی پس تو باد به ترک
کردن حکم و قطع کردن در ذکر بقای خود؛ و مراد ازین ذکر ذکر دل است
نه ذکر زبان و مراد ثبات دل است بران؛ بدانکه اهل بر دو نوع است
اهل عوام است و اهل خواص است اهل عوام آنست که حیات و بقا برای
جمع کردن دنیا و تمتع بدان خواهند و این معصیت محض است و کوتاهی
اهل ضد این است و اهل خواص آنست که حیات و بقا برای اتمام عمل
خیر خواهند؛ عملی که دران صلاح متیقن نیست ازانکه بسیار باشد که دران عمل اگرچه در
نفس خود خیر است خیر آن بنده دران نباشد بدانچه بسبب آن در آفتی افتد چون
چنین است نشاید مر بنده را چون در نمازی یا روزه شروع کند حکم
کند که انرا اتمام خواهم کرد ازانکه آن غیب است و این نیز نشاید که خواهد
که البته آن را تمام کنم ازانکه نشاید که صلاح او دران نباشد بلکه باید که
که به استثنا و شرط صلاح خواهد تا از عیب اهل خلاص یابد چنانکه خدای تعالی
گفت مر نبی خود را صلی الله علیه وسلم وَلَا تَقُولَنَّ لِشَيْءٍ إِنِّي فَاعِلٌ
ذَٰلِكَ غَدًا إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ یعنی مگو مر چیزی را که من فردا انرا

خواہم کرد مگر آنکہ خدای تعالی خواستہ باشد و ضد این امل یعنی امل خواہش
نیت محمود ست و آنکہ نیت محمود را ضد امل گفتہ اند بر طریق
مجاز ست زیرا کہ صاحب نیت محمود از امل باز ماندہ ست ؛ پس
معنی نیت محمود خواستن عمل ست در ابتدا بجزم و قطع یا خواستن
اتمام وی بہ استثنا و تفویض **سوال** اگر گوئی چرا جائز ست
جزم کردن در ابتدا و واجب ست تفویض و استثنا در اتمام
جواب بدانکہ این سبب آنست کہ در ابتدا خطر نیست ؛ در اتمام
خطر ست و آن خطر دو ست یکی خطر وصول از آنکہ نمی داند کہ بدان
رسد یا نرسد ؛ دوم خطر فساد از آنکہ نمی داند کہ در ان صلاح
او ہست یا نیست ؛ پس بدین سبب واجب ست استثنا کردن از جہت
خطر وصول ؛ و تفویض کردن بخدای تعالی از جہت خطر فساد ؛
و بدانکہ علاج کوتاہ کردن امل یاد کردن مرگ ست ؛ و قوی کردن
علاج او یاد کردن مرگ مفاجات ست واللہ الموفق **اصل دوم**
در حسد بدانکہ حسد ارادت زائل شدن نعمت خدای تعالی
ست از برادر مسلمان نعمتی کہ در ان خیر و صلاح او ست اما اگر

کسی را ارادت زوال نعمت نباشد بلکه مثل آن نعمت خواهد که او را
نیز باشد آن حسد نیست او را غبطه گویند یعنی آرزو بردن و آن
روا است و ضد حسد نصیحت است و آن ارادت بقای نعمت
خدای است بر برادر مسلم نعمتی که در آن خیر و صلاح اوست
سوال اگر گوئی که چگونه دانیم که در آن صلاح است و یا فساد
تا نصیحت کنیم یا حسد **جواب** بدانکه ما را غالب ظن بسنده است
در مثل این کار و اگر بر تو مشتبه شود زوال نعمت مسلمانی مخواه
مگر مقید بتفویض و شرط صلاح تا از حکم حسد خلاص یابی و فایده
نصیحت مر ترا حاصل آید و اما علاج نصیحتی که نافع است از حسد ذکر
وعدهای است که خدای تعالی وعده کرده است در دوست داشتن
مسلمانان و قوی ترین علاج ذکر چیزهاییست که خدای تعالی
در حق مومن ذکر کرده است از بلندی قدر و منزلت او و از کرامات
بزرگ که او راست نزدیک خدای تعالی در عقبی و فایدهاست
که مر آدمی راست از دوستان در دنیا از جمعه و جماعت
و یاری دادن در کارها و امید شفاعت در آخرت پس ذکر این و مثل

این باعث ست بر نصیحت کردن مسلمانان و مانع ست مر حسد کردن را در نعمتی که خدای تعالی ایشان را داده ست **اصل سوم در عجلت** بدانکه عجلت معنی ست ثابت در دل باعث بر اقدام کردن بر کارها به اول خطره بی توقف و استطلاع در ان یا کسب تعجیل کردن در اتباع و عمل کردن بدان ۰ و ضد او آهستگی ست و این معنی ست ثابت در دل و باعث بر احتیاط در کارها و نظر کردن در ان و تامل کردن در اتباع و عمل کردن بدان اما توقف ضد ان تعسف ست ۰ و شیخ من گفته ست رحمته الله علیه که فرق میان توقف و آهستگی آنست که توقف پیش از در آمدن باشد در کارها مادام که پیدا شود مر او را وقت صلاح آن کار و آهستگی بعد از دخول باشد در کارها تا ادا کند حق هر جزوی از ان کار چنانکه حق ادا کردن ست ۰ و اما علاج آهستگی ذکر خطرهای ست که در کارها پیش می آید به تعجیل کردن در ان و ذکر سلامتی های ست که در کارها پیش آید که آن به آهستگی ست ذکر این و امثال این باعث ست مر او را بر توقف و تامل در کارها و نیز

از تعجیل کردن دران والله الموفق **اصل چهارم در**
کبر بدانکه کبر خاطری ست که در دل آدمی میگردد در بلندی
و عظمت نفس خود و خوار داشتن دیگران و تکبر اتباع اوست و ضعف
خاطریست در کم زدن نفس خود و خوار داشتن ان و تواضع اتباع
اوست و هر یک را از عوام و خواص تواضعی ست و تکبری ست
تواضع عامی بسنده کردن ست بکمترین لباس و طعام و خانه و مر
و تکبر او آنست که بهترین لباس و طعام و خانه و مرکب طلب کند
و هرچه طلب کند خوبتر طلب کند و تواضع خاص قبول کردن
سخن حق ست از هر که باشد کوچک یا بزرگ و ضیع یا شریف
و تکبر وی آنست که سخن حق نشنود و ان معصیتی بزرگ ست و گناهی
عظیم و اما علاج تواضع عامی آنست که اول حال خود و میان
حال خود و آخر حال خود بیندیشد که اول او آب منی ست پلید
و میان او آن ست که حمال نجاست ست در اینجا و آخر او مردار ی
گنده و اما علاج تواضع خواص ذکر کردن عقوبت خدای ست عز و جل
مر کسانی را که ترک حق گیرند و بباطل مشغول شوند **فصل پنجم**

در شکم و نگاه داشتن آن بر تو باد ای طالب عبادت نگاهداشتن
شکم و اصلاح آن بدانکه اصلاح شکم دشوارست و مهم ترین کارهاست
بر مرید و ضرر او بیشتر بهست داثر او قوی تر از آنکه منبع و معدن جمله
معصیت هاست و در جمیع اعضا قوت و ضعف و عصمت و معصیت
از شکم می خیزد پس بر تو باد بنگاهداشتن شکم اول از حرام و شبهه
پس از آن از فضول حلال اگر در عبادت کردن همتی داری
و پرهیز کردن از حرام و شبهه بسبب چیز واجبست اول آنکه
خدای تعالی گفته است اَلَّذِیْنَ یَاْکُلُوْنَ اَمْوَالَ الْیَتَامیٰ ظُلْمًا
اِنَّمَا یَاْکُلُوْنَ فِیْ بُطُوْنِهِمْ نَارًا وَسَیَصْلَوْنَ سَعِیْرًا
یعنی کسانیکه میخورند مال یتیمان بظلم بدرستی که میخورند در شکمهای خود
آتش و عاقبت کار در آیند در دوزخ و رسول الله صلی الله علیه وسلم
فرموده است هر گوشتی که از حرام روید آتش بدان اولی ترست دوم
آنکه خورنده حرام و شبهه از جمله راندگان است که توفیق در طاعت
نیابد از آنکه لائق خدمت خدای تعالی نباشد مگر آنکه پاک باشد نکوئیم
نه آنکه خدای تعالی از در آمدن خانه خود جنب را نهی کرده و محدث را

از گرفتن کتاب تو و منع کرده است؛ با آنکه جنابت و حدث اثر امر مباح است؛ پس چگونه خواهند کسی را خدمت خدای تعالی؛ که در نجاست حرام غرق باشد؛ و چگونه توفیق دهند زبانی را به ذکر کردن خدای تعالی که به نجاست حرام و شبهه ملوث باشد؛ یحیی ابن معاذ رازی رضی اللہ عنہ گفته است که طاعت در اندرون خزینه خدای تعالی است و کلید آن خزینه دعاست و دندانهای آن کلید خوردن حلال است؛ و چون کلید را دندانه نباشد در نگشاید؛ و چون در خزینه نگشاید عبادتی که در خزینه است چگونه بدست آید؛ سوم آنکه خورنده حرام و شبهه از فعلهای خیر محروم است و اگر ناگاه خیری بکند آن قبول نیست باز بر در رو کنند پس از آن فعل حاصل نباشد مگر رنجی؛ چنانچه رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم گفت؛ بسا قایمی است که او را فائده نیست از آن قیام شب مگر بیداری؛ و بسا صائمی که او را فائده نیست از آن روزه مگر گرسنگی و تشنگی؛ و ابن عباس رضی اللہ عنہما گفته است که قبول نکند خدای تعالی نماز کسی را که در شکم او حرام است این است حال حرام؛ اما فضول حلال بدانکه فضول حلال آفت عابدان است و بلای مجاهدان؛ و تن سیر

خوردن فضول از طعام حلال تأمل کردم و آفت یافتم که هر یکی اصل است
در کار عبادت اول آنکه در بسیار خوردن حلال سختی دل است و فرو رفتن
نور او رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت که دلها را به بسیار خوردن
و آشامیدن نمیرانید که دل چون زراعت است که به آب بسیار بمیرد
دوم آنکه بسیار خوردن فتنه جمله اعضا است و باعث است بر فضول و فساد
از آنکه چون آدمی سیر شود چشمش از روی دیدن مالایعنی کند و گوش
از روی شنیدن کلام مالایعنی کند و زبانش از روی گفتن مالایعنی
کند و همچنین فرج و دست و پای و غیر آن اما اگر گرسنه باشد
جمیع اعضای او ساکن باشند و استاد ابو جعفر رضی الله عنه
گفته است که شکم عضوی است که اگر گرسنه باشد همه اعضا سیر باشند از معصیت
و اگر سیر باشد همه اعضای او گرسنه گردند به معصیت حاصل سخن آنکه اقوال
و افعال آدمی بر حسب طعام و شراب او است اگر در شکم حرام در رود اقوال
و افعال حرام بیرون آید و اگر فضول حلال در رود اقوال و افعال
فضول بیرون آید پس گوئی که طعام تخم اقوال و افعال است و اقوال
و افعال نباتی است که از وی روئیده سوم آنکه در بسیار خوردن کم شدن

عقل و فهم است که زیرکی شکم زیرکی طبیعت را ببرد و ابو سلیمان دارانی رضی الله
تعالی عنه گفته است اگر خواهی که بحاجتی از دین یا دنیا مشغول شوی طعام
مخور تا آن زمان که از وی فارغ شوی که اکل مبطل عقل است و این
همچنین است که گفته است هر اندکسی که آزموده است چهارم آنکه در بسیار
خوردن کم شدن عبادت است از آنکه چون آدمی بسیار خورد اندامش
گران شود و خوابش غلبه کند و هرچند جهدی کند نتواند که عبادت
کند مگر خوابی که هیچ مرداری افتاده باشد و اگر نا در آ عبادت
کند حلاوت و لذت نیابد بزرگی گفته است آدمی انزمان که شکمش
پر شود خود را جای مانده پندارد یحیی صلوة الله علی نبینا و علیه
ابلیس را دید بر دست او معالیقها پرسید که این چیست گفت این شهوتها
که بدان آدمیان را صید کنم یحیی علیه السلام گفت درین چیزی هست
که مرا بدان صید کنی گفت فی نه الا آنکه شبی سیر خورده بودی و گران
شده بودی ترا از نماز باز داشتم یحیی علیه السلام گفت بعد ازین هرگز
سیر نخورم ابلیس گفت من نیز بعد ازین کسی را نصیحت نکنم پس این حال
کسی است که در جمیع عمر یک شب سیر خورده چگونه باشد حال کسی که در همه

عمر باید شب گرسنه نباشند و در عبادت کردن طمع کنند. سفیان
ثوری رحمة الله علیه گفته است که عبادت حرفت است. و دکان آن خلوت
است. و دست افزار او گرسنگی ست. پنجم آنکه در بسیار خوردن رفتن حلاوت
عبادت ست. ابو بکر صدیق رضی الله عنه گفته است از آن روز که مسلمان
شده ام طعام سیر نخورده ام تا حلاوت عبادت بیابم و آب سیر
نخورده ام که از سبب اشتیاق که سوی پروردگار خود دارم
و ابو سلیمان دارانی رحمة الله علیه گفته است که نزدیک من عبادت
با حلاوت آن ساعت ست که شکم من به پشت متصل باشد
ششم آنکه در بسیار خوردن خطر افتادن ست در شبهه و حرام. از آنکه
حلال حاصل نشود مگر بمقدار قوت. رسول الله صلی الله علیه
وسلم فرموده است که حلال نیابی مگر بمقدار قوت و حرام بسیار یابی
هفتم آنکه در بسیار خوردن مشغولی تن و دل است. اول در حاصل
کردن بعد از آن در ترتیب کردن بعد از آن در خوردن بعد از آن در ضایع کردن
مالک دینار رحمة الله علیه یاران خود را گفتی که ای یاران چندان در متوضا رفتم که از نفس ما مرا
شرم می آید. هشتم آنکه سختی سکرات موت بر قدر لذت حیات ست

هرکرا لذت در ایام حیات بسیارست بر وسکرات موت سخت‌ترشد
هم آنکه در کثرت اکل نقصان ثواب ست در عقبی چنانکه خدای تعالی گفته
اَذْهَبْتُمْ طَيِّبَاتِكُمْ فِي حَيَاتِكُمُ الدُّنْيَا وَاسْتَمْتَعْتُمْ بِهَا فَالْيَوْمَ
تُجْزَوْنَ عَذَابَ الْهُونِ بِمَا كُنْتُمْ تَسْتَكْبِرُونَ
فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَبِمَا كُنْتُمْ تَفْسُقُونَ
یعنی ببردید شما خوشیهای خود را در حیات دنیا و برخوردار شدید از
بدان پس امروز جزا داده شوید عذابی خوار کننده بانچه تکبر میکردید
در زمین بغیر حق و بدانچه بی فرمانی میکردید و ازین ست که چون
دنیا را بر رسول الله صلی الله علیه وسلم عرضه کردند و گفتند که بدین
شرط قبول کن که از آخرت چیزی کم نشود پس وی اختیار کرد فقر را
این سخن دلیل ست مر غیر او را که بسبب دنیا در آخرت وی نقصان
باشد و روایت کرده اند از عمر رضی الله عنه که تشنه شد آب طلبید
مردی آوند خود که در ان خرما انداخته بود بیاورد و داد چون عمر
رضی الله عنه بچشید سرد و شیرین یافت از دهن دور کرد و واپس داد
آن مرد گفت یا امیر المومنین آب سرد و شیرین ست عمر رضی الله

عنه گفت که همین از خوردن مرا باز داشت ای نیک بخت اگر ترس
آخرت نبودی ما نیز در خوردن و پوشیدن با شما شریک بودیمی
دهم آنکه در بسیار خوردن حبس و حساب و ملامت و عیب کردن
ترک ادب در گرفتن فضول و طلب شهوات است از انکه دنیا حلالش
او حساب ست و حرام او عذاب. این ست آن ده چیز که در خوردن
بسیار از حلال است. و یکی ازین بسنده ست مر کسی را که در دین
اهتمامی داشته باشد سوال اگر گوئی که بیان ما را حکم حرام
و شبه و حد هر یکی ازینها جواب بدانکه بعضی علما گفته که آنچه
به یقین دانی که آن ملک دیگریست در شرع از گرفتن آن نهی
کرده شده است. آن حرام محض است اما اگر یقین ندانی و لیکن
ظن غالب آن باشد که ملک دیگریست آن شبه است و اجتناب
از حرام محض واجب است و از شبهه تقوی و ورع ست سوال
اگر گوی که چیست حال صله که پادشاهان هند در زمان ما
جواب بدانکه علما درین اختلاف کرده اند. پس قومی
گفته اند هر چیزیکه یقین ندانی که آن حرام است رواست که

انرا البستانی و بعضے گفتہ اند کہ حلال نیست گرفتن چیزی مگر کہ بیقین
بدانی کہ حلال ست از آنکہ غالب در زمان ما مال بادشاہان حرام است
وحلال در دست ایشان عزیز است یا معدوم و بعضے گفتہ اند کہ
صلہ سلاطین حلال ست مر غنی و فقیر را چون بہ یقین نمیداند
کہ حرام ست و بزہکاری بر دہندہ ست و تمسک کردند باینکہ
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ہدیہ مقوقس بادشاہ اسکندریہ
قبول کردہ اند و از یہود وام گرفتہ باآنکہ خدای تعالی در حق
یہودان گفتہ اَکّٰلُوْنَ لِلسُّحْتِ یعنے خورندگان اند مر حرام را
و بدین نیز تمسک کردہ اند کہ جماعتی اصحابہ رضوان اللہ
تعالی علیہم بادشاہ ظالم را دریافتہ اند وصلہ از ایشان قبول
کردہ اند چنانچہ ابو ہریرہ رضی اللہ عنہ ابن عباسؓ و ابن
عمر رضہ و بعضے دیگر گفتہ اند کہ مال بادشاہان اصلا حلال نیست
نہ غنی را و نہ فقیر را از انکہ ایشان ظالم اند و غالب بدیشان
سحت و حرام ست و حکم مر غالب را ست لس واجب ست اجتناب
کردن از مال ایشان، و بعضی از متاخرین گفتہ اند کہ انچہ

یقین نیست که آن حرام ست گرفتن آن حلال ست فقیر را اندعن را
مگر آنکه فقیر بیقین داند که عین غصب ست انگاه روا نباشد
مگر آنکه بر مالک مال رد کند و پاکی نیست مر فقیر را که مال ظالمین
بگیرد از آنکه اگر بیک سلاطین ست خود مالک فقیر را داد پس
بی شک بگیرد. و اگر از غنیمت یا خراج یا عشر ست خود فقیر را
دران حق ست و همچنین مر اهل علم را. امیر المومنین علی رضی
الله تعالی عنه گفته ست هر که در اسلام به طوع در آید
و قرآن ظاهر بخواند مر او را در بیت المال مسلمان حق
ست هر سال دویست درم و بیک روایت دویست دینار
واگر در دنیا نگیرد در آخرت بگیرد چون حال چنین ست گوی که فقیر و عالم حق
خود می ستانند. و این مسئلهای ست که فتوی ندهد و ممکن نیست
مگر به تحقیق و بحث دراز. و اگر تمام بگوییم از مقصود باز مانیم اگر
خواهی که معرفت این مسایل بکمال حاصل کنی کتاب احیاء علوم را
مطالعه کن و کتاب حلال حرام به بین سوال اگر گوی که صفت
حکم صلهٔ اهل بازار و غیره ایشان که رد کردن و بحث کردن

دران نیز واجب ست یا نه وحال بازاریان وکذب ایشان وقلت
اہتمام ایشان در معاملات معلوم است، وہمچنین چه گوئی در رد
وقبول صله براوران جواب بدانکه چون ظاہر آدمی ستر وصلاح
باشد پاکی نیست بر تو قبول کردن صله وصدقۂ ایشان وواجب
نیست بر تو بحث کردن وگفتن که زمانه تباه شده ست که این گمان
بدبردن ست بر مسلمانان وما ماموریم به گمان نیک بردن
به مسلمانان پس ازین بدانکه اصل درین باب آنست که بدانی
که اینجا دو چیز ست یکی حکم شرع وظاہر او ودوم حکم تقوی وخوف
وحکم شرع آنست که ہرگاه کسی که ظاہر او صلاح ست ترا چیزی دہد
بستانی وسوال نکنی که از کجاست مگر آنکه به یقین بدانی که این
چیز از غصب بعینه ست یا از حرام محض ست، وحکم تقوی آنست
که از کسی چیزی نگیرے تا که دران غایت بحث نکنی، پس چون
یقین شود که دران شبہتے نیست بگیری والا رد کنی، روایت
کرده اند که ابوبکر صدیق رضی الله عنه را غلامی بود که برای
او شیر آورد چون بیاشامید غلام گفت اگر بر تو چیزی نپرسی

از زین می آوردمی کیفیت آن از من می پرسیدی. این چگونه
است که از حال شیر نه پرسیدی ابوبکر رضی گفت که قصه او چیست
گفت افسون کردم قومی را به افسون جاهلیت و آن شیر
در یافتم صدیق رضی انگشت در گلو انداخته قی کرد پس گفت یا رسول الله
همین بود مقدور من و آنچه در رگ و پی و پوست باقی مانده
است از آن توبه کرده. سوال اگر گوئی که ازین تقریر چنان
معلوم میشود که گوئی تقوی مخالف شرع است جواب بدانکه
وضع شرع بر آسانی است و وضع تقوی بر دشواری چنانکه
گفته اند کار تنگ تر است از عقد. ولی با این همه تقوی
مخالف شرع نیست و هر دو در اصل یکی اند و لیکن بدانکه
شرع را دو حکم است یکی حکم جواز. دوم حکم افضل. جایز را
حکم شرع گویند و افضل را حکم تقوی گویند. پس این هر دو
اصل یکی اند با آنکه از روی ظاهر مخالف یکدیگر اند سوال
اگر گوئی چون بحث و احتیاط نهایت خواهم کرد در هر چیز کارها
بیکبارگی دشوار خواهد شد. و در این زمانه بمقدار قوتی

هم حلال نخواهیم یافت جواب بدانکه طریق تقوی دشوارست
وهرکه خواهد که تقوی کند شرط او آنست که بر تحمل کردن دشواریها
دل بنهد. والا تقوی میسر نشود. وبسبب این معنی بیشتری از
عابدان در کوه لبنان وغیر آن سکونت کرده اند وبخوردن
گیاه ها وحشیش میوه ها که دران هیچ حال شبهتی نیست قناعت
کرده اند. پس هرکه بلند همت باشد. ودر تقوی مقام بلند
طلبد چاره نیست که سختیها را تحمل کند. وبران صبر نماید.
وطریق متقیان سلوک کند. تا مرتبه ومنزلت ایشان بیابد
واما اگر خواهد که میان مردمان ساکن شود. واز انچه ایشان
میخورند بخورد باید که خوردن او چون مردار باشد که دست
فراز نکند مگر وقت ضرورت. ونخورد از آن مگر آن مقدار که
بدان طاعت تواند کرد. وبدین مقدار معذورست و
زیان ندارد. اگرچه در اصل او شبهتی باشد. واز این
ست که حسن بصری گفت رضی الله عنه فقد السوق
فعلیکم بالقوت یعنی بازارها شد باطل پس بر شما باد

بہ بسندہ کردن بقوت و روایت کردہ اند از وہب بن ورد
رحمۃ اللہ علیہ کہ یک روز دو روز و تا سہ روز گرسنہ بودی
پس نانی بستدی و بہ آب تر کردی و بخوردی. و بگفتی کہ یارب
تو میدانی اگر نخورم عبادت نتوانم کرد. و الا نخوردمی یارب
اگر این حرام ست و شبہہ بدان مرا نگیری. میگویم کہ این
دو طریق مر کسانی راست کہ در تقوی مرتبہ بلند طلبند
و اما ہر کہ جز ایشان ہست اورا نیز از تقوی بقدر بحث و
احتیاط او نصیب ہست سوال اگر گوئی کہ این بیان حرام
بود خبر کن ما را از جانب حلال و چیست حد فضول کہ از گرفتن
آن حبس و حساب لازم آید. و چہ مقدار ست آنکہ چون بندہ
بگیرد او را ادب نبود و فضول نباشد کہ بہ سبب آن بروی
حبس و حساب لازم نیاید جواب بدانکہ حلال جملہ بر سہ قسم است
یکی آنکہ بندہ حلال بگیرد و نیت او در گرفتن مفاخرت و مباہات
و ریا و کثرت مال باشد. این چنین گرفتن فعلی ست منکر و موجب
حبس و حساب و ملامت و عیب کردن باشد. بر ظاہر فعل خود

و مستوجب عذاب دوزخ است بر باطن فعل خود یعنی نیت مفاخرت
و بسیاری مال قسم دوم آنکه حلال بگیری برای آرزوهای نفس
خود و آن شر است و موجب حبس و حساب چنانکه پیغمبر خدا صلی
الله علیه وسلم گفته است حَلَالُهَا حِسَابٌ قسم سوم انکه از
حلال بگیرد و در حال عذر آن مقدار که او را بر عبادت معین شود و زیادت از آن
نگیرد و این چنین گرفتن خیر و حسنه و ادب است بر وی حساب و عتاب نیست بلکه موجب اجر است سوال اگر گویی
شرط گرفتن حلال تا خیر و حسنه باشد جواب بدانکه درین دو شرط
است یکی حال دوم قصد. اما حال واجب است در حالی
گیرد که اگر نگیرد بگذردش و تفسیرش آنست که در حالتی باشد
که اگر دران حال نگیرد و بسبب آن از فرض و یا سنتی و یا نفلی
باز ماند. که آن فرض و سنت و نفل افضل باشد از ترک
مباح. ازانکه ترک مباح دنیا از جمله فضیلتهاست. چون
حال چنین باشد آن حال عذر است. اما قصد آن است که مقصود
او آز گرفتن تقویت باشد در عبادت خدای تعالی. و آن
بدان باشد که در دل بگذراند. تا اگر مقصود تقویت نبودی

من این را اگر فتنی چون بدین دو شرط بگیر دان گرفتن خیر و حسنه
و ادب باشد. اما اگر یکی ازین دو شرط نباشد آن گرفتن از
جملهٔ خیرات نباشد. سوال اگر گوئی که دنیا حلال بگیر ز برای شهوت
را آن معصیت باشد یا نه جواب بدانکه گرفتن و رسالت عنده
نفضیلت ست. و نام آن خیر و حسنه ست و گرفتن برای شهوت
شر ست نه معصیت و در آن حبس حساب و ملامت کردن ست
نه عذاب آتش سوال اگر گوئی که چیست این حبس و حساب
جواب بدانکه حساب آنست که پرسیده شوی بروز قیامت
که از کجا کسب کردی. و کجا صرف کردی. و چه مقصود و نیت بودی
در کسب کردن و صرف کردن. و اما حبس باز داشتن ست
مدتی از بهشت در عرصات قیامت میان آنچنان هولها
و سختیها که تشنه و برهنه باشند سوال اگر گوئی که چون خدای
تعالی حلال گردانیده ست ملامت و عیب کردن چیست
جواب بدانکه ملامت و عیب کردنست بسبب ترک ادب چنانکه
کسی را بر مائده پادشاهی بنشانند. و او ادب نگاه ندارد و چیزی

مستحق ملامت وعیب کردن باشد اگرچه طعام وراسباح گردانیده اند ؛ و اصل درین باب آنست که بدانی که خدای تعالی بندگان را برای عبادت خود آفریده ست پس واجب ست بنده را که از همه وجه اورا عبادت کند ؛ وهمه افعال خود چنان کند که با عبادت باشد بهر وجه که ممکن بود واگر چنین نکند واتباع شهوت ونفس کند وبه سبب آن از عبادت پروردگار باز ماند هر آئینه مستحق ملامت وعیب کردن باشد ازان که دنیا سرای خدمت ست نه سرای تنعم ؛ ودرین اصل نیکو تامل کن ؛ این بود جمله که خواستیم بیان کردن آن دنا اصلاح کردن نفس ولگام کردن او به لگام تقوی نیکو فهم کن وبران عمل کن تا خیر بسیار ترا در دنیا وآخرت حاصل آید انشاء الله تعالی والله الموفق ؛

فصل در معالجت دنیا وخلق وشیطان ونفس

بر تو باد ای طالب عبادت علاج بجد وجهد تمام در قطع این عقبه بزرگ ودراز که این ست بزرگترین وسخت ترین عقبات ومؤنت آن سخت بسیار ست ؛ وفتنه او بزرگ ست ؛ ازانکه هر که هلاک شد وبخدای نرسید یا بسبب دنیا بود ؛ ویا خلق ؛

یا شیطان یا نفس و حجاب در راه حق همین چهار است پس در هر
یکی نکته مقنعه بشنو اما دنیا واجب است مر ترا که از وی حذر کنی و در وی
زهد کنی. از آنکه کار از سه حالت خالی نیست که یا در عبادت از اهل
بصیرتی و یا از اهل همتی و یا از اهل غفلتی اگر از اهل بصیرتی بسنده است
مر ترا که بدانی که دنیا دشمن خداست عز و جل و خدای تعالی دوست
تو پس دشمن دوست تو باشد و دنیا عقل ترا نقصان میکند
و عقل قیمت تست و اگر از اهل همتی بسنده است مر ترا که بدانی که نسو مگی
دنیا تا باین حد است که ترا از عبادت بیکلی باز میدارد و اگر از اهل
غفلتی بسنده است مر ترا که بدانی که دنیا باقی نیست یا تو از ان جدا
خواهی شد و یا او از تو جدا خواهد شد پس چه فایده باشد
در طلب او مگر ضایع کردن عمر عزیز اما شیطان بسنده است
مر ترا در کار پرهیز بدان از شیطان از آنچه خدای تعالی فرمود
است مر نبی خود را صلی الله علیه و سلم قُلْ رَبِّ أَعُوذُ بِكَ
مِنْ هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ وَأَعُوذُ بِكَ رَبِّ أَنْ يَحْضُرُونِ
یعنی بگو ای محمد که ای پروردگار من پناه می طلبم بتو از وسوسها

شیاطین و بتو پناه می طلبم ای پروردگار من که حاضر شوند شیاطین پیش
پس هرگاه که بهترین عالمیان و عاقلترین و فاضل ترین و عالمترین
را این حال باشد. و محتاج باشند که بخدای تعالی از شیاطین پناه طلبند
توان دانست که حال دیگران با کمال جهل و نقصان عقل و غفلت
چگونه باشد؛ و اما خلق بسنده است مر ترا در کار خلق که بدانی که
اگر با ایشان مخالطت کنی و در هوا با ایشان موافقت نمائی بیکار
شوی؛ و کار آخرت بر تو باطل شود؛ و اگر با ایشان مخالفت کنی
ترا برنجانند و کار دنیا و دین بر تو مکدر کنند؛ و تو نیز در عداوت
ایشان افتی؛ و اگر ترا مدح کنند و تعظیم نمایند خوف فتنه و عجب
باشد؛ و نیز یاد کن حال خود با ایشان بعد از آنکه در گورت نهند
بعد از سه روز چگونه ترا فراموش کنند؛ و ذکر تو بر زبان نرانند
گوئی که هرگز ترا ندیده بودند؛ تو ایشان را ندیده بودی. و
در گور نباشد با تو مگر خدای تعالی پس این زیان بزرگ باشد
که روزگار عزیز با این خلق بی وفا ضایع کنی. و ترک خدمت
خدای تعالی کنی. که بازگشت تو در آخر کار بدوست تامل کن ای

مسکین در این سخن که گفتم که شاید راه راست نموده شوی و اما
نفس لبسنده است مر ترا نمونه در کار نفس آنچه مشاهده میکنی از حالت
های او و خواستهای تباه او که در حالت شهوت بهیمه است
و در حالت غضب درنده است و در حالت معصیت طفل است
و در حالت نعمت فرعونی است و در حالت گرسنگی دیوانه است
و در حالت سیری خرامنده است اگر سیرش کنی بی فرمانی کند
و اگر گرسنه داری فریاد کند و جزع و فزع کند همچو درازگوش
که اگر جو بیابد مر ورا بزند و اگر گرسنه داری فریاد کند یکی
از صلحا گفته است رحمة الله علیه که تباهی و جهل نفس بمثابه
ایست که چون خواهد که معصیت کند یا به آرزوی برسد اگر
شفیع آری خدای را بیست سول را و جمیع کتب و انبیا را و جمیع سلف صالح را
عرضه کنی بر وی مرگ و گور و قیامت و بهشت و دوزخ را ترک
عناد نگیرد و از آن معصیت و شهوت باز نماند و چون نان
از وی باز داری ترک شهوت گیرد این چنین است خست جهل
او پس بر تو باد که از وی غافل نباشی و حال همانست که بر وی

او گفته است اِنَّ النَّفْسَ لَاَمَّارَةٌ بِالسُّوْءِ و بسنده است این تنبیه
هر آینه نفس بسیار فرماینده است به بدی
هر کسی را که عقل دارد. روایت کرده اند از بعض صالحان که او را احمد
تمرملی میگفتند. که او گفت نفس من با من نزاع کرد برای بیرون آمدن
بسوی غزا گفتم سبحان الله خدای گفته است اِنَّ النَّفْسَ لَاَمَّارَةٌ
بِالسُّوْءِ و این مرا بخیر میفرماید. این هرگز نباشد. نفس را گفتم که تو از
تنهائی تنگ آمده بدین بهانه میخواهی که ملاقات مردمان کنی.
تا مردمان ترا تعظیم کنند. پس گفتم من در آبادانی با قصر نخواهم
قبول کرد باز بدگمان شدم. گفتم خدای تعالی راست گوئی است
با نفس خود گفتم من با دشمن بی سلاح جنگ خواهم کرد. تا اول
یعنی زره و شمشیر وغیره ۱۲۵
کسی که کشته شود من باشم قبول کرد. همچنین بسیار چیزها بر وی عرضه کردم
نفس من همه قبول کرد. در آخر گفتم یارب مرا بر مکر او مطلع گردان
میدانم که تو راست گفته. و او دروغ میگوید. پس در مکاشفات
خود دیدم. گویا مرا نفس میگوید. که ای احمد هر روز مرا بتازیانه
میکشی به منع کردن آرزوهای من. و هیچکس برین مطلع نیست
هر روزه
اما اگر با دشمن جنگ کنم. و کشته شوم از این عذاب خلاص یابم

ودرمیان مردمان مرا جاهی حاصل شود. بگوینده که احمد شهید شد
پس نشستم و ترک غزا گرفتم دران سال. پس نیکو نظر کن ای طالب
عبادت در مکر نفس و غرور او که بعد از مردن جاه می طلبد. بلکه
اینجا اصلی ست بزرگ و آن آنست که بدانی که عبادت دو نیمه دارد
یک نیمه کسب کردن و دوم نیمه پرهیزیدن یعنی کسب کردن طاعت
و پرهیزیدن از معاصی و شبهات و این ست تقوی و نیمهٔ پرهیزیدن
افضل ست و اشرف ست مرتبه را از نیمهٔ کسب کردن. و ازینجا
ست که مبتدیان از اهل عبادت که در اول درجه باشند به
نیمهٔ اکتساب مشغول شوند و همه همت ایشان آن باشد که روز
روزه دارند و شب قیام کنند و همچنین در دیگر طاعات بدنی
واما کاملان و خداوندان بصیرت که اهل عبادت اند به نیمهٔ پرهیز
از معاصی مشغول شوند و همه همت ایشان آن باشد که دل
از میل کردن سوی غیر خدای تعالی نگاه دارند و چشم را از
نظر کردن سوی مالایعنی نگاه دارند. و ازین معنی گفت عابدی
از عباد که بعضی مر یونس را که ای یونس بعضی از مردمان

دارند. وبعضی روزه را دوست دارند. وبعضی صدقه بدادست
مراد روزه نفل ست نه فرض
دارند وتو روزه گیر سخن گفتن. وصدقه ده از پرهیز کردن از نهی نهیان
که هیچ صدقه وروزه فاضلتر وانسیه وار ترازین نیست. پس چون
دانستی که نیمه پرهیزیدن اولی ست اگر هر دو نیمه ترا بدست آید
کاری تمام وکمال حاصل گردد. وهر تراسلامت وغنیمت میسر
آمده باشند؛ واگر هر دو نتوانی باید که جانب پرهیزیدن رعایت
کنی تا سلامتی حاصل آید؛ اگرچه غنیمت نیست. والا هر دو نیمه برا
زیان کرده باشی. ازانکه چه نفع کند ترا قیام شب وصیام روز
واین بیک کلمه باطل شود. ازاین عباس رضی الله عنهما
پرسیدند که چه گوی در دو مردی که یکی از ایشان خیر بسیار
دارد. وشر هم بسیار دارد. ودوم خیر اندک دارد وشر هم اندک
دارد گفت هیچ خیر بسلامتی برابر نشود. ونظیر آنچه گفتم حال مریض
ست ازانکه علاج کردن مریض دو نیمه دارد. نهی دارد خوردن
ونهی پرهیزیدن پس اگر میان هر دو جمع کند خود صحت یابد واگر
هر دو نتواند پرهیزیدن اولی تر ازانکه بترک پرهیز هیچ دارو نفع نکند

اما پرہیز کردن با ترک داسود نفع کند. و رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
گفتہ است کہ اصل ہر دوا پرہیز بودن است، و چنین گفتہ اند کہ طبیبان
ہندوستان کہ بیمار را بہمین پرہیز بودن علاج کنند و مریض را از اکل و شرب تا چہار
روز باز دارند و ہم بعد از ان صحیح نشود آنکہ دارو دہند لیکن بی اسکونت کہ اصل کار تقوی است، و متقی باشند
در مرتبہ بلند از عبادت پس بر تو باد کہ بجہد تمام در کار تقوی

فصل در علاج کردن چہار عضو کی آن اصل است

اول چشم و لبندہ است ترا در کار چشم کہ بدانی کہ مدار کار دین
و دنیا بر دل است و فساد و خطر دل و مشغول او در اکثر اوقات
بد احوال از چشم است و از ین است کہ امیر المومنین علی رضی اللہ
عنہ گفت ہر کہ چشم خود را نگاہ ندارد نزدیک او دل را قیمتی
نیست. دوم زبان و بستہ است ترا در کار زبان آنکہ بدانی
کہ سود تو و قیمت تو و ثمرہ رنج و مجاہدہ تو عبادت و طاعت
است و خطر عبادت و حبط شدن و فساد آن در اغلب احوال
از قبیل زبان است بہ تصنع و تزئین و غیبت و مثل آن. کہ زبان
نیک حفظ باطل نکند رنج یکسالہ را بلکہ رنج سالہ را و دہ سالہ را

واین ست که گفته اند هیچ چیز مستحق‌تر از زبان نیست ببند دراز سوم
شکم ولبسنده است مرترا در کار شکم آنکه بدانی که مقصود تو عبادت
است وآب وطعام تخمی است که عمل ازوی روید پس چون تخم نیکو
باشد زراعت نیکو باشد ونیکو بر دهد وگرنه تباه کند بر تو زمین ترا که
هرگز بود اصلاح نیاید معروف کرخی رحمة الله علیه گفته است که چون
روزه داری بنگر که به چه چیز افطار میکنی ونزدیک که افطار میکنی وطعام
که میخوری که بسیار خوردنی باشد که دل را از آنچه بود بگرداند چنانکه هرگز
بحال خود باز نیاید وبسا خوردنی که از قیام شب محروم کند وبسا نظر
کردنی که از خواندن سورهٔ قران باز دارد وبسا باشد که بنده طعامی
بخورد که بسبب آن از روزه یکساله محروم ماند پس بر تو بادای مرد بنظر
دقیق واحتیاط قوی در قوت اگر همتی داری در عبادت پروردگار
خود واین در اصل قوت ست تا از وجه حلال باشد چون حلال حاصل
کردی پس از آن بر تو باد که به ادب گیری چنانکه گفته ام واز احمال
باشی مر طعام را وضایع کننده اوقات وایام را از آنکه یقین دانسته
بلکه به چشم خود دیدم که چون شکم پر شد اصلا از وی عبادت نیاید

واگر به اکراه کردن نفس عبادتی کنی دران لذتی و حلاوتی نباشد ؛
و ازین است که گفته اند طمع مبند در حلاوت عبادت با بسیار خوردن
چه نور باشد در نفس بی عبادت و در عبادت بی لذت و بسبب این معنی
ابراهیم ادهم رحمة الله علیه گفته است که بیشتر از مردان خدا در کوه لبنان
دیدم و همه مرا وصیت کردند که چون به ابنای دنیا باز گردی چهار
نصیحت ایشان را کن ؛ یکی آنکه هر که بسیار خورد لذت عبادت نیابد ؛
دوم آنکه هر که بسیار خسپد در عمر برکت نیابد ؛ سوم آنکه هر که رضای مردمان
طلبد رضای خدای تعالی نتواند ؛ چهارم هر که سخن بسیار گوید در لایعنی
و غیبت افتد و از دنیا بر دین مسلمانی نرود ؛ سهل تستری رحمة الله علیه
گفته است که جمیع خیرات درین چهار خصلت است ؛ و ابدالان که ابدال
شده اند بدین چهار خصلت شده اند ؛ کم خوردن ؛ کم خفتن ؛ کم گفتن ؛
کم با خلق مخالطت کردن ؛ و یکی از عارفان گفته است که گرسنگی
سرمایه ماست یعنی ما را فراغی و سلامتی و عبادت و حلاوت و علم و
عمل که حاصل میشود بسبب جوع حاصل میشود ؛ چهارم دل بسته است
مر ترا در کار دل که بدانی که اصل همه اعضا دل است ؛ اگر او فاسد شد

جمیع اعضا فاسد شوند ؛ واگر او صالح شد جمیع اعضا صالح شوند ؛
ازانکہ او بمنزلہ درخت است وجمیع اعضا بمنزلہ شاخہاست ؛ و
وشاخہا اب را از درخت میخورند وصلاح وفساد شاخہا بصلاح وفساد
درخت پیدا شد ، واو بمنزلہ پادشاہی ہست ، وسایر اعضا بمنزلہ
رعیت او ؛ چون پادشاہ صالح باشد رعیت نیز صالح باشد ؛ واگر
پادشاہ فاسد باشد رعیت نیز فاسد باشد ؛ پس صلاح چشم وزبان
وشکم وغیر آن دلیل ہست بر صلاح دل ؛ چون درین اعضا خللے
وفسادی بینی بدانکہ از خلل وفساد دل ہست ؛ بلکہ فساد در وے
بیشتر است ؛ پس صرف کن عنایت خود سوی او وبہ اصلاح آن
اورا تا اصلاح جملہ بیکبارگی حاصل شود وراحت گیری ؛ پس بدانکہ
کار دل دشوار است ازانکہ بنای کار او بر خواطر است ؛ وخواطر
مقدور تو نیست ؛ پس واجب است بر تو امتناع کردن ازان بقدر
طاقت وبسبب این معنی ہست کہ اصلاح دل بر اہل اجتہاد دشوار
ترین کار ہاست ؛ چنانکہ ابو یزید رحمۃ اللہ علیہ گفتہ کہ علاج کردم
دل خود را دہ سال ؛ ونفس خود را دہ سال ؛ ودشوار ترین این ہر

دل ما غم نیس پس بر تو باد بہ اہتمام تمام بچہار خصلتی کہ ذکر کردم از امل و شتاب کردن در کارہا وحسد و کبر و انکہ از جملہ خصلتہای دل این چہار ذکر کردم • بنا برانکہ اکثر عالمان و عابدان بدین مبتلا اند بسا عابدان را بینی کہ امل خود را دراز کردہ اند و از نیت خیر بند آشنا اند و بسبب ان درکارہای خیر کاہلی میکنند • و بسا بینی کہ در حاصل کردن خیر تعجیل میکنند • و بسبب عجلت ازان منقطع مانند • یا در مستجاب شدن دعا تعجیل کنند • و از مقصود محروم مانند • و یا در دعای بد کردن کسی را تعجیل کنند و بران پشیمان شوند • چنانچہ از نوح صلوات اللہ علی نبینا و علیہ روایت کردہ اند • بسا بینی کہ برادران خود حسد کنند و ترک نصیحت ایشان گیرند و بسبب ایمعنی سفیان ثوری رحمۃ اللہ علیہ گفتہ است کہ نترسم برخون خویش مگر از عالمان و عابدان این سخن را از وی مستنکر داشتند گفت من نگفتم ابراہیم نخعی گفتہ است و عطائی گفتہ است کہ سفیان ثوری مرا گفتہ است بہ پرہیز از عالمان نہ ہر کہ دوست تراست از ایشان مر ترا اگر با تو دانا ری مخالفت کند تو گوی این کشیر بن ہست و او آنرا ترش گوید ابن مباش کہ نزدیک

سلطان ظالم چون تو سعی کند ٭ ومالک دینار گفته است رح
که من گواهی عالمان وعابدان بر همه خلق بشنوم اما گواهی ایشان
بر یکدیگر نشنوم ٭ از آنکه ایشان حاسد یکدیگر اند ٭ وفضیل گفته است
رحمة الله علیه مر پسر خود را که برای من خانه بخر دور از عالمان و
عابدان ٭ چه نزدیکی مرا با قومی که اگر از من زلتی بینند خوار کنند
برای تحقیر ای لطف نزدیکی با الشایست
واگر در من نعمتی بینند حسد کنند وبه نظر حقارت سوی ایشان نگرند
وبسا عابدان را بینی که بر مردمان تکبر میکنند بدان دو رکعت شبانه
که گذارده است ٭ همچنین گوئی بر مردمان منت می نهد ٭ یا گوئی که
از خدای تعالی بشارتی رسیده است به بهشت یا آزادی از آتش
دوزخ ٭ یا گوئی که یقین کرده است بسعادت خود وشقاوت جمیع
مردمان ٭ وبا این همه لباس درویشان ومتواضعان از صوف
ودیگران پوشند ٭ وبه آن لباس پارسائی خود نمایند ٭ روایت
قد سنجی رحمة الله علیه بر حسن بصری رض در آمد گلیمی پوشیده
پشیده بود فرقد حله حسن رض را مساس کردن گرفت
یعنی جامه من جامه اهل بهشت است وجامه تو جا

اہل دوزخ است ؛ مرا رسیدہ است کہ بیشتری اہل دوزخ اصحاب تکبر
باشند حسن گفت کہ زہد در جامہا نہادہ اند و کبر در سینہہا ؛ بخدای
کہ گر شما بالباس گلیم متکبر ترست از کسی کہ پوشش او نرم است ؛ با علم بس
حذر کن ای طالب عبادت ازین چہار آفت خاصہ کبر از آنکہ سہ اولیٰ
آدمی را در معصیت افگنند ؛ مکبر آدمی را در کفر افگند ؛ فراموش مکن حکایۃ
ابلیس و فتنۂ او کہ کفر او از کبر بود ؛ و رجوع کن بخدای تعالیٰ کہ ترا ازین ہمہ
نگاہدارد بفضل خویش **فصل در دفع عوائق اربعہ** حاصل کار آنکہ
چون نظر کنی بعقل خود بدانی کہ دنیا را بقای نیست و مضرت او بیش
از نفع اوست و تبعات او از رنج تن و مشغولی دل است در دنیا و
عذاب دردناک و حساب دراز در آخرت ؛ پس زہد کن در فضول
دنیا ؛ و بگیری ازان مگر مقداری کہ ازان چارہ نیست در عبادت خدای تعالیٰ
و تنعم و تلذذ را ترک گیری برای بہشت ؛ و بدانی کہ در خلق وفای
نیست پس ترک مخالطت مردمان کنی ؛ مگر در چیزی کہ چارہ نیست در صحبت
با کسی کن کہ از صحبت او زیان نشود و بدانی کہ شیطان خبیث ہست
و بکوشیدہ در عداوت تست پناہ طلبی بہ پروردگار قادر خود ازان سگ

لعین و از حیلهای او غافل نباشی؛ پس برای او را به ذکر خدای تعالی
و باک ازان مدار؛ پس آن آسان است چون عزیمت مرد ان ظاهر
شود چنانچه خدای تعالی گفته است إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ
عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ بدرستیکه نیست
مر شیطان را بران کسانیکه ایمان دارند و بران کسانی که بر خدای
توکل کنند و کار خود بدو تفویض نمایند؛ راست گفت ابوحازم
رحمة الله علیه که چیست دنیا و چیست شیطان اما دنیا آنچه گذشته
خوابی بود و آنچه باقی مانده است آرزوهاست و اما شیطان
پس والله اگر مطیع شود نفع نکند و اگر عاصی شود زیان نکند
و بدانی جهل این نفس را و طلب کردن او مر چیزی را که مضر
و مهلک است پس بنگری از روی شفقت در کار او نگریستن
عقلا و علما که در عواقب امور می نگرند؛ نه نگریستن جهلا
و کودکان که نظر ایشان در اوائل امور است؛ و غایت
ضرر در نمی یابند؛ و بسبب تلخی دارو ترک میکنند؛ پس لگام
نی او را به لگام تقوی و باز داری او را از جمیع آنچه بدان

محتاج نیست از فضول نظر و کلام و لباس و همچنین از جمله فضول
اما آنکه در گرفتن فضول ضرورتی نیست که خدای تعالی بر بندگان
خود همه بالستهای ایشان فراخ کرده است و هر چه ایشان را
در کار دین مضر است از آن مستغنی کرده است پس چه حاجت
(که جان محتاج اند)
است به گرفتن فضول و بدانکه هرگاه که تو ترک دنیا کردی تو را
نام زاهد شد: گوئی ترا هزار نام ستوده شد: و از جمله منقطعان
شدی بسوی خدای تعالی و از جمله کسانی شدی که ایشان از
اهل انس اند بخدای تعالی و هرگاه که تو با شیطان محاربه کردی
از جمله مجاهدان شدی در راه خدای تعالی و از جمله کسانی شدی
که خدای تعالی در باب ایشان شیطان را گفته است اِنَّ
عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ یعنی نیست ترا بر بندگان
من قوّتی و چون تقوی کردی از جمله متقیان شدی: که مر
ایشان راست سعادت دنیا و آخرت : و از بهتری از
ملایک مقرب فاضل شدے چون این همه کردے
این عقبه دراز و سخت را بریدی

وچیزہای کہ آن مانع مقصود تو بود پس افگندے وبدانکہ

این عقبہ سخت دشوارست تا بدل

نشوی ۞ دسترسی کہ با عنایت

خدای تعالی نیک آسان

است پس این بود

الخ

خواستم کہ در شرح چہار موانع عبادت بگوییم ۞

وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ الْعَلِیِّ

الْعَظِیْمِ

عقبهٔ چهارم عوارض ست و عارض
آن باشد که بپیش آید پس بر تو باد ای طالب عبادت
به دفع کردن عوارض که مانع اند مر ترا از عبادت : و گفته ایم که
عوارض چهار اند : یکی از آن مطالبهٔ نفس ست به رزق :
و دفع کردن آن به توکل ست بخدای تعالی : و وجوب توکل
بسبب دو چیز ست یکی آنکه تا فراغ حاصل شود مر ترا برای
عبادت کردن : از آنکه اگر متوکل نباشی عبادت نتوانی کرد بسبب
مشغولی ظاهر تن به طلب و کسب و مشغولی دل بخواست و اماد
و فراغ دل در عبادت شرط ست : و این حاصل نیست مگر
متوکلان را : بلکه من میگویم هر که او ضعیف دل باشد تا چیزی
موجود نباشد : دلش قرار نگیرد : کم باشد این چنین کسی را که کاری
بزرگ دنیاوی یا اخروی بدست آید : از شیخ خود این سخن
بسیار شنیده ام که کارها بمراد خاطر در عالم میسر نشود مگر کسی را
که مردی که متوکل باشد : دوم آنکه تهور یعنی بی باکی باشد میگویم
اینجا کلام جامع ست در معنی خود : از آنکه متهور چون خواهد که کاری

شروع کند بقوت تمام شروع کند و به هیچ چیز که او را از ان کار
مانع شود، التفات نکند، پس هرائینه کار او بمراد او شود و بمقصود
خود برسد، وانکه متوکل است چون خواهد که در کاری شروع کند
بقوت تمام و به یقینی کمال بوعده خدای تعالی شروع کند،
و او را بضمان خدای تعالی ثقه تمام باشد، و التفات نکند بدان
انسانی که او را بترساند، و بشیطانی که او را وسوسه کند، پس
هرائینه بر مقصود و مطلوب خود ظفر یابد، و اما این بیچاره که سست
دل است و ناتوان دایما در تردد و تحیر ماند، و همچو دراز گوش در جای
علف خوردن، و مانند مرغ در قفص دایما منتظر آنکه خصمش بیاید
و خورش بیارد، کم باشد این چنین کسی، که قصد کاری بزرگ کند
واگر قصد کند کم باشد که بران ظفر یابد، نه بینی اصحاب همت را از ابنای
دنیا که مرتبه بلند نیافتند مگر که از سر جان و مال برخاستند، و ملوک
برای گرفتن مملکت از جان و مال می خیزند، و بر خصم تیغ می زنند
برین قصد که یا مملکت حاصل کنند یا هلاک شوند، گفته اند که معاویه
رضی الله عنه روز جنگ با علی مرتضی رضی الله عنه چون هر دو لشکر

پدید: گفت مگر کاری بلند طلبد از سر جان برخیزد: و بازرگانان
برای حاصل کردن مال در دریا سوار شوند و سفر بحر و بر اختیار
کنند: و جان و مال خود در خطرها افگنند: اما این بیچاره بازاری که
دل او ضعیف و عزیمت او سست است و علاقه دل او از نفس و اهل
و مال قطع نمیتواند کرد و ابا از خانه بدکان و از دکان بخانه است
کم باشد که بمرتبه شریف برسد: مثل ملوک و بازرگانان بلکه اگر
درین دکان درمی حاصل شود و یا دانگی یابد آن نزدیک او کاری
عظیم باشد این است حال طالبان دنیا و اما طالبان آخرت
بدانکه مرتبهٔ ایشان این خصلت است که او را توکل گویند: و قطع
کردن دل از جمیع علایق از انکه چون توکل کردند: توانستند که
بفراغ باطن بعبادت خدای تعالی برسند: و بهمه خلایق التفات
نکنند و بی باکانه برروی زمین سفرها کنند: لاجرم مردان دین
شدند: و در میان مردمان حرمت و حرمت یافتند: و بحقیقت
پادشاهان روی زمین ایشانند: از انکه هر جا که خواهند بروند:
و هر جا که خوش آید فرود آیند: و هر کاریکه بزرگترین کارهاست از علم:

وعبادت قصد آن کنندہ الیشاں از مالغنی وعاجزی نیست کہ ہمہ جایہا نزدیک ایشان یکساں ہست ؛ وہمہ زمان نزدیک ایشان یکزمان ست وقول رسول اللہ ست صلی اللہ علیہ وسلم مَنْ سَرَّہٗ اَنْ یَکُوْنَ اَکْرَمَ النَّاسِ فَلْیَتَّقِ اللّٰہَ ؛ وَمَنْ سَرَّہٗ اَنْ یَکُوْنَ اَقْوَی النَّاسِ فَلْیَتَوَکَّلْ عَلَی اللّٰہِ ؛ وَمَنْ سَرَّہٗ اَنْ یَکُوْنَ اَغْنَی النَّاسِ فَلْیَکُنْ بِمَا فِیْ یَدِ اللّٰہِ اَوْثَقَ مِنْہُ بِمَا فِیْ یَدَیْہِ ؛ یعنی ہرکہ راخوش آید کہ او بزرگترین مردمان باشد گو تقوی کن وہرکراخوش آید کہ او قوی ترین مردمان باشد گو کہ برخدای تعالی توکل کن ؛ وہرکراخوش آید کہ او توانگرترین باشد گو اعتماد کن بدانچہ نزدیک خدا است از انچہ در دست اوست ؛ وسلیمان خواص رحمۃ اللہ علیہ گفتہ است اگر مردی برخدا یتعالی بصدق توکل کند ؛ بادشاہان و ہرکہ جز ایشان باشند بوی محتاج باشند واو بکسی محتاج گردد وچگونہ محتاج گردد آن کسی کہ مولای او غنی وحمید است ؛ وابراہیم خواص رحمۃ اللہ علیہ گفتہ است کہ در بیابان جوانی را دیدم

گویی سبکی بیلوته است گفتم کجی خواهی رفت گفت بمکه گفتم بی زاد و
راحله گفت ای سست یقین کسی که آسمانها و زمین هارا بقدرت
خویش نگاهدارد مرا بی زاد و راحله بمکه رساند ابراهیم میگوید چون
رسیدم انجوان را دیدم که در طواف هست چون مرا بدید گفت ای
شیخ هنوز یقین تو همچنان سست هست ذوالوسطیع حاتم اصم را گفت
شنیده ام بیابانها قطع میکنی بتوکل بی زاد و راحله گفت زاد من چهار
چیز است گفت آن چیست حاتم گفت دنیا و آخرت را مملکت خدا
میدانم و همه خلق را بندگان خدای تعالی میدانم و همه روزیها
و سبب بدست خدای تعالی میدانم و حکم خدای تعالی در همه روی
زمین نافذ می یابم اما سبب دوم که موجب توکل هست آنست که در
ترک او خطری عظیم هست میگویم که خدای سبحانه تعالی رزق و آفریدن
را یکجا ذکر کرده است وَاللّٰهُ خَلَقَکُمْ ثُمَّ رَزَقَکُمْ پس معلوم شد که
رزق از خدای تعالی هست همچون آفریدن تو پس وعدهٔ رزق
کرده است اِنَّ اللّٰهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِیْنُ پس
رزق را ضامن شده وَمَا مِنْ دَآبَّةٍ فِی الْاَرْضِ اِلَّا عَلَی اللّٰهِ

رِزْقُهَا پس برسانیدن رزق سوگند خورده فَوَرَبِّ السَّمَاءِ وَالْاَرْضِ
اِنَّهٗ لَحَقٌّ پس به توکل نمودن امر کرده وَتَوَکَّلْ عَلَی الْحَیِّ الَّذِیْ لَا یَمُوْتُ
پس کسی که قول او را اعتبار نکند و بوعده او بسند نکند و بضمانت
او دلش قرار نگیرد ؛ و به قسم او قانع نشود و بفرمان او باک ندارد
بنگر که حالش چگونه باشد ؛ و چه محنت نامراد او را پیش آید ؛ بخدای که
مصیبتی سخت تر ازین نیست ؛ و اما ازان در غفلت عظیم ؛ و رسول
الله صلی الله علیه وسلم مر ابن عمر رضی الله عنهما را گفت ؛ چه کنی
اگر باقی مانی تا آنکه قومی پیدا شوند که بضعف ایمان یکساله رزق
ذخیره خواهند کرد ؛ گفت یا رسول الله صلی الله علیه وسلم معاذ الله که
من روی خلق خدا ناترسان به بینم ؛ و حسن بصری رحمة الله علیه
گفته است که لعنت خدای بر قومی باد که پروردگار ایشان برسانیدن
رزق ایشان سوگند خورده و ایشان استوارش ندارند و چون
آیت وَفِی السَّمَاءِ رِزْقُکُمْ وَمَا تُوْعَدُوْنَ فَوَرَبِّ السَّمَاءِ
وَالْاَرْضِ اِنَّهٗ لَحَقٌّ ؛ فرود آمد ملائکه گفتند که بنی آدم هلاک شدند
پروردگار خویش را در خشم آوردند و قولش را استوار نداشتند

تا سوگند خورد بر سانیدن رزق ؛ واویس قرنی رحمة الله علیه
گفته است ؛ اگر عبادت کنی خدای را بچو عبادت همه اهل آسمان
و زمین قبول نکند از تو تا استوار نداری او را در رسانیدن رزق
گفتند چگونه او را استوار داریم ؛ گفت به آنکه ایمن باشید از رسیدن
رزق ؛ هرم ابن حیان مر اویس رض را گفت که کجا سکونت کنم گفت
در شام هرم گفت که حال عیش در شام چیست ؛ اویس گفت وای
برین دلها که پر از شک است ؛ پس چه نفع دهد موعظت ؛ در روایت
گروه اند که کفن و زر وی بر دست ابو یزید بسطامی رحمة الله علیه تو بکرد
ابو یزید او را از حال او پرسید ؛ گفت هزار گور کشادم پس بطرف قبله
ندیدم مگر دو کس را ابو یزید گفت برگردانیدن روی ایشان از آنست
ایشان خدا را در کار رزق استوار نداشتند سؤال اگر گوئی که خبر
کن ما را از حقیقت توکل ؛ و حکم آن و آنچه واجب است بر بنده از توکل
در کار رزق جواب بدانکه این ترا به دانستن چهار فصل معلوم شود
بیان لفظ توکل ؛ و بیان موضع توکل ؛ و بیان حد توکل ؛ و بیان
علاج توکل ؛ اما لفظ توکل بدانکه این لفظ مشتق است از وکالت پس توکل

گردن برکسی این باشد کرا اور المنزلہ وکیل کار خود وضامن صلاح خود دانی ؛ و بی تکلف بر دلبسنده کنی ؛ واما موضع توکل بدانکه توکل درسته جای باشد ؛ یکی در موضع قسمت ؛ وآن انست که برخدای تعالی اعتماد کنی کرانچہ قسمت کرده است آن از تو فوت شدنی نیست ؛ ازانکہ حکم او بدل نشود ؛ دوم در موضع یاری طلبیدن وان اعتماد کردن است بر یاری کردن خدای تعالی ؛ چون در راه او مجاہده کرده باشی ؛ سوم در موضع رزق وحاجت واین سوم فرض ولازم است مربنده را بدلیل عقلی ونقلی ؛ ومقصود ما اینجا بیان از توکل معرفت این توکل است ؛ پس موضع توکل رزق مضمون است یعنی رزقیکہ خدا ی تعالے ضامن آن شده است وبدانکہ رزق چہار قسمت است ؛ مضمون ومقسوم ومملوک وموعود اما رزق مضمون آنست که قوت وغذای آدمی است ؛ وبدان قوام بنیه است نہ سائر اسباب ؛ وخدای تعالی عزوجل که ضامن شده است این رزق را شده است واتوکل کردن درین واجب است بربنده بدلیل عقلی ونقلی ؛ ازانکہ خدا ی تعالے ما را تکلیف کرده است بخدمت

وطاعت خود ٭ پس چاره نیست ما را که بدان قوام بنیه باشد تا ما
بعبادت مشغول توانیم شد ٭ ویکی از مشائخ کرامیه بر اصل مذهب
خود سخنی خوب گفته است ۔ وآن آنست که گفت بر خدای عز وجل
واجب است رسانیدن رزق بندگان ٭ بسبب چیزی یکی آنکه او
سید است وما بندگان او ٭ وبر سید واجب است نفقهٔ بنده چنانکه
بر بنده واجب است خدمت سید ٭ دوم آنکه خدای تعالی بندگان
را محتاج رزق آفریده است وراه طلب او ایشان را ننموده ٭ از آنکه
نمی دانند که رزق ایشان چیست ٭ واز کجا است ٭ وکی خواهد رسید
تا بعینه در آنجا ودر آن وقت طلب کنند ٭ چون چنین باشد واجب
است بر وی که مؤنت آن از ایشان کفایت کند ٭ ورزق
ایشان را بایشان رساند ٭ سوم آنکه ایشان را بخدمت
وطاعت فرموده است وطلب رزق مانع عبادت است ٭
پس واجب است بر وی مؤنت را بکفایت رسانیدن ٭ تا بفراغ
از خدمت توانند کرد ٭ واین سخن کسی است که از اسرار ربوبیت
مطلع نباشد ٭ از آنکه کسی که بر خدای تعالی چیزی واجب گوید خطا

کفته باشد ؛ و ما فسا د این سخن در فن علم کلام بیان کرده ایم ؛
و اما رزق مقسوم آنست که خدای تعالی قسمت کرده است
مر هر یکی را از بندگان انچه خورند و آشامند ؛ و پوشند مر یکی آن
مقداری ؛ و وقتی مخصوص و معین ؛ که از ان زیادت و نقصان
نپذیرد ؛ و مقدم و موخر نگردد ؛ چنانکه گفت رسول الله صلی الله
علیه وسلم که رزق قسمت کرده شده است و از ان فراغ حاصل
آمده نه بتقوای متقی زیاده شود ؛ و نه به تباهی تباه کار نقصان گیرد
و اما رزق مملوک که هر یکی را در ملک او میکنند از مالهای دنیا
چنانکه خدای تعالی هر یک را التقدیر و قسمت کرده است و اما رزق
موعود آنست که خدای تعالی متقیان را وعده کرده است بشرط
تقوی از وجه حلال بی زحمتی برساند ؛ چنانچه گفت وَمَنْ
يَتَّقِ اللّٰهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ
این بود اقسام رزق ؛ و توکل که واجب است در رزق مضمون
واجب است و اما حد توکل بدانکه بعضی از علما گفته اند که توکل اعتماد
کردن دل است بر خدای تعالی به بریدن و نا امید شدن از غیر

خدای تعالی ؛ و بعضی گفته اند که توکل ترک تعلیق است ؛ و تعلیق
ذکر قوام بنیه است بچیزی بجز خدای تعالی ؛ و نزدیک من هر دو قول یک
اصل باز میگردد ؛ و آن اعتماد کردن دل است بخدای تعالی ؛ بدانکه اگرچه قوام بنیه
بنده است آن از خدای تعالی هست نه بکسی دیگر چیز او نه بطعام و نه بنا
و نه بسببی از اسباب ؛ و خدای تعالی اگر خواهد بسببی قوام بنیه بخشد ؛
خواه بغیر سبب ؛ چون این را در دل بگذرانی و بدان ثابت باشی ؛
و دل از مردمان و اسباب بکلی بر کنی ؛ ترا توکل چنانکه حق آنست
حاصل شود ؛ و اما چیزهای که بر توکل باعث میشوند این است که ضمان
خدای را بر رزق یاد کنی ؛ و قوی ترین علاج ذکر جلال خدای تعالی
و کمال او در علم و قدرت ؛ و پاکی او از خلف وعده ؛ و سهو کردن ؛
و عجز و نقصان ؛ چون بنده برین اذکار مواظبت کند ؛ باعث شود
او را به توکل کردن بر خدای تعالی در کار رزق سوال اگر گوئی روا باشد
بنده را طلب رزق بجالی یا نه جواب بدانکه رزق مضمون که
غذا و قوام بنیه است و از آن چاره نیست ممکن نیست که آنرا طلب
کنیم ؛ از آنکه آن از فعل خدای تعالی ست بر بنده همچون حیات و موت

که بنده نه بر تحصیل آن قادر است و نه بر دفع آن و اما رزق مقسوم خود طلب آن بنده را حاجت نیست از انکه لا بدی رزق مضمون است و آنرا خود خدای تعالی ضامن شده است سوال اگر گوی که چون رزق مضمون از سبب است روا باشد که طلب آن سبب کنیم یا نه جواب بدانکه لازم نیست بر تو طلب کردن اسباب از انکه خدای تعالی اگر خواهد بسببی رساند و اگر خواهد بغیر سبب پس چگونه لازم باشد بر ما طلب سبب و نیز خدای تعالی ضامن مطلق شده است بی شرط طلب و کسب و نیز چگونه روا باشد که بنده را طلب کردن چیزی فرماید که جای آن نداند از انکه معلوم نیست که کدام چیز سبب رزق است و کدام چیز نیست که غذای او خواهد شد سوال اگر گوی که رزق به طلب زیاده میشود و به ترک طلب ناقص میگردد یا نی جواب بدانکه به طلب و ترک طلب کم و بیش نگردد که رزق هر یکی را در لوح محفوظ مقدر و موقت نوشته اند و حکم خدای تعالی بدل نشود و قسمت او متغیر نگردد و ازین است که رسول الله صلی الله علیه وسلم چون درویشی را یار و نان بداد گفت

مَاكَ لَولَمْ تَأتِهَا لَا تَأتِيكَ یعنی اگر این را اگر نمی آمدی این
می آمدی سوال اگر گوی که ثواب و عقاب در لوح محفوظ نوشته
اند با این همه بر ما واجب است طلب کردن آن ؛ اما زیاده میشود
بطلب . و نقصان می پذیرد بترک طلب ؛ جواب بدانکه
طلب ثواب از آن واجب است که خدای تعالی طلب آن بر ما واجب
گردانیده است ؛ و بر ترک آن وعید کرده ؛ و ثواب بی اعمال
صالح کسی ضامن نشده است ؛ و فرق میان کار رزق و میان ثواب
و عقاب در یک نکته است ؛ و آن آنست که علما گفته اند که هر چه در لوح
محفوظ نوشته اند دو قسم است یکی قسم مطلق بی شرطی و معلق بفعل
بنده نیست ، و آن رزقها ، و اجلها است ؛ نه بینی که خدای تعالی
این هر دو را چه شکل در قرآن مطلق ذکر کرده است چنانچه گفت
وَمَا مِن دَابَّةٍ فِي الأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللهِ رِزْقُهَا یعنی نیست
هیچ جنبنده بر روی زمین مگر آنکه رزق او بر خدای است و چنانچه گفت
فَإِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ
یعنی چون اجلها سپری می شود پس پیش نشوند مر آن اجل را ساعتی ؛

وصاحب شریعت صلی الله علیه وسلم گفته است که چهار چیز است
ازان فراغ حاصل شده است یکی صورت ظاهر که آنرا خلق گویند
دوم سیرت باطن که آنرا خُلق گویند سوم رزق چهارم اجل
قسم دوم معلق است و مشروط بفعل بنده و آن ثواب و عقاب است
نه بینی که خدای تعالی این چه شکل در قرآن معلق به فعل بنده ذکر
کرده است که وَلَوْ اَنَّ اَهْلَ الْكِتٰبِ اٰمَنُوْا وَاتَّقَوْا لَكَفَّرْنَا
عَنْهُمْ سَيِّاٰتِهِمْ وَلَاَدْخَلْنٰهُمْ جَنّٰتِ النَّعِيْمِ ای گر
اهل کتاب ایمان آورند و تقوی کنند هر آئینه گناهان ایشانرا
بیامرزیم و در آریم ایشان را در بهشت سوال اگر گوئی که ما
طالبان را می بینیم توانگر و مالدار و تارکان را می بینیم فقیر و محتاج
جواب بدان اگر گوئی که طالبی فقیر و محروم می بینی و تارکی
مرزوق و غنی نه بلکه این بسیار است سوال اگر گوئی که در دشت
و بیابان بی توشه در رویم و انجا سکونت گیریم یا نه جواب
بدانکه اگر قوت داری و بر وعده خدای تعالی اعتماد تمام داری در رو
والا همچو عوام بیچاره بعلایق مشغول می باش و من ازامام

ابوالمعالی رحمة الله علیه شنیده ام که هر که با خدای تعالی معامله کند
بر عادت مردمان خدای تعالی با او معامله کند بر عادت
مردمان در کفایت مؤنتها و این سخن نیک خوبست و در
این فواید بسیارست هر کسی را که تامل کند سوال اگر گوی که خدای
تعالی گفته است وَتَزَوَّدُوا فَاِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوٰى
جواب بدانکه درین دو قول هست یکی آنکه مراد توشهٔ آخرت
هست و لهذا گفت اِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوٰى و نگفت اِنَّ
خَيْرَ الزَّادِ طَعَامُ الدُّنْيَا وَاَسْبَابُهَا دوم آنکه قومی
در راه حج توشه نمی بردند و از مردمان میخواستند و ایذا میدادند
امر کرده شدند بتوشه برگرفتن بر سبیل تنبیه یعنی توشه برگرفتن
از مال خود بهتر است از سوال کردن از مردمان و تکیه کردن بر
ایشان سوال اگر گوی که متوکل را روا باشد که در سفر توشه
برگیرد یا نه جواب بدانکه روا باشد که در سفر با متوکل توشه برگیرد
ولیکن دل او بدان متعلق نباشد بلکه تعلق دل او بخدای تعالی
باشد و اعتماد او بر وی بود و بسا بود که نیت مسلمانی برگیرد

وکار در گرفتن توشه و ترک آن نیست ؛ بلکه کار به دل است باید که دل متعلق نباشد ؛ مگر بوعدهٔ خدای تعالی و ضمانت او ؛ از آنکه بسا کسی که در سفر توشه برگرفته است ؛ و دل او با خدای است نه با توشه و بسا کسی که توشه برنگرفته است ؛ و دل او با توشه است نه با خدای تعالی سوال اگر گویی که رسول الله صلی الله علیه وسلم و اصحاب او و سلف صالح رضی الله عنهم توشه برگرفته اند جواب گویم من ترا لاجرم توشه برگرفتن مباح است نه حرام بلکه حرام متعلق شدن دل است بتوشه ؛ و ترک توکل بر خدای عز و جل ؛ و نیز چه گمان بری بر رسول الله صلی الله علیه وسلم که دلش متعلق طعام و شراب و درم و دینار بود ؛ حاشا و کلا که اینچنین باشد ؛ بلکه دل او با خدای تعالی بود و توکل او بر خدای تعالی بود و او است که جملهٔ دنیا برو عرض کردند ؛ و کلید خزائن روی زمین برو آوردند قبول نکرد ؛ و این که توشه برگرفتی به نیت خیری برگرفتی ؛ نه بسبب میل دل بتوشه ؛ و معتبر نیت است سوال اگر گویی که بهتر چیست در سفر توشه برگرفتن یا ترک آن

جواب بدانکه این حکم مختلف میشود به اختلاف حال؛ اگر
کسی هست که او مقتدا است ومیخواهد که بیان کند که برگرفتن
توشہ مباح ست؛ ویا خود بدان بنت خیری کند اینچنین کس را
توشہ برگرفتن اولی تر ہست؛ واگر تنہا ہست وقوی دل ہست
بر خدای تعالی وتوشہ او را مانع ہست از عبادت خدای عزوجل
اینچنین کس را ترک توشہ افضل ہست اینکو فہم کن والله الموفق

عارض دوم وان خطر عاقبت کارہاست ودفع ان
در تفویض ہست بخدای تعالی پس بر تو باد بہ تفویض کردن امر
ہمہ کارہا بر خدای عزوجل؛ واین بسبب دو چیز ہست یکی انکہ
ساکن شدن دل در حال؛ ازانکہ چون صلاح وفساد عاقبت کارہا
ندانی؛ ہر اینہ پریشان دل باشی؛ وچون کار بخدای تعالے
تفویض کردی؛ ودانستی کہ او تر الا فزاید مگر صلاح وخیر ایمن
شدی از خطر ودولت ساکن شد در حال واین امن وسکونت
وراحت دل نعمتی وغنیمتی عظیم ہست؛ وشیخ من در مجالس
این سخن بسیار گفتی کہ دع التدبیر الی من خلقک لستریح؛

یعنی بگذار تدبیر را به کسی که ترا بیافریده است ؛ و راحت دیگر سبب دوم آنکه حاصل شدن صلاح و خیر در استقبال است از آنکه عاقبت کارها معلوم نیست ؛ بسا شر باشد که بصورت خیر نماید و بسا زیان در صورت نفع باشد ؛ و بسا زهر در صورت شهد باشد ؛ و تو جاهلی بعاقبت و اسرار کارها ؛ پس اگر کاری را قطع کرده بخواهی که آن نزدیک تو نیک است ؛ نزدیک است که در هلاکت افتی و ندانی حکایت کرده اند که یکی از عابدان از خدای تعالی بخواست که ابلیس را بدو نماید ؛ او را گفتند که از خدای تعالی عافیت خیر بخواه ؛ نشنید و همان خواست چون خدای تعالی شیطان را بدو ظاهر کرد ؛ عابد قصد آن کرد که وی را بزند ؛ ابلیس گفت اگر عمر تو صد ساله نبودی من ترا هلاک کردمی ؛ عابد به قول او مغرور شد ؛ و با خود گفت که هنوز عمر من دراز است چندگاه دیگر هرچه خواهم بکنم ؛ پس تعبه کنم به فسق مشغول شد ؛ و ترک عبادت کرد و هلاک ابد گردید ؛ پس این حکایت بیدار کننده است بر ترک حکم در خواست و لجاج کردن در مطلوب ؛

واما اگر کاری را بخدای تعالی تفویض کنی ؛ وازو بخواهی که آنچه خیر و
صلاح تست آن کند لیکن نبینی مگر خیر و صلاح سوال اگر گوئی که خبر
کن ما را از معنی تفویض و حکم آن جواب بدانکه اینجا دو فصل است
که بدان مقصود روشن شود ؛ یکی موضع تفویض ؛ دوم معنی او
وحد او ؛ وضد او ؛ واما موضع تفویض بدانکه مراد بار سه قسم است
یکی مرادیست که بیقین میدانی که شر و فساد است در عمل مثل آتش
وعذاب ؛ همچون کفر و بدعت و معصیت ؛ پس اینچنین مرادی
اصلا طلبیدن نشاید ؛ دوم مرادیست که میدانی قطعا دران
صلاح است ؛ چنانکه بهشت وایمان ؛ و فرض ، و سنت بدانکه
رواست ترا خواستن اینچنین مرادی بحکم و قطع واین جای تفویض
نیست ؛ ازانکه در طلب او هیچ نوع خطری نیست ؛ ولی بشک خیر و
صلاح است ؛ سوم مرادی است که نمیدانی قطعا که دران صلاح است
ویا فساد وآن همچون نوافل مباحات است ؛ واین موضع تفویض
است ؛ و روا نیست مر ترا که آنرا بر سبیل قطع و حکم بخواهی ؛
بلکه باستثنا و بشرط خیر وصلاح ؛ پس چون ارادت خود را

به استثنا قید کنی ؛ آن تفویض باشد ؛ پس اگر استثنا
نکنی و به قطع وحکم بخواهی آن طمعهاست ناستوده منهی ؛
پس موضع تفویض بر مرادیست که دران خطرست ؛ وآن
آنست که صلاح خویش دران به یقین ندانی ؛ واما معنی تفویض
شیخ من گفته است که تفویض ترک اختیار چیزیست که دران
بیم خطرست ؛ بسوی مدبر مختار علیم ؛ به مصلحت خلق ؛ ومن میگویم
حد تفویض که تفویض خواستن صلاح است از خدای تعالی در
چیزیکه از خطر او ایمن نه ؛ وضد تفویض طمع است ؛ وطمع بر دو نوع
است یکی در معنی رجاست وان خواستن چیزیست که دران
خطر نیست ؛ ویا خواستن چیزیکه با خطرست به استثنا ؛ واین طمع
ستوده است ؛ چنانکه ابراهیم صلوات الله علی نبینا وعلیه گفت
وَالَّذِيٓ أَطْمَعُ أَنْ يَّغْفِرَ لِي خَطِيْٓـَٔتِي يَوْمَ الدِّيْنِ ؛ یعنی آن
خدای که طمع میدارم ازوی که بیامرزد گناهان مرا روز پاداش ؛
دوم طمع مذموم است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده است
بپرهیزید از طمع که آن فقری حاضرست ؛ وشیخ من گفته است طمع

مذموم دو چیزاست یکی ساکن شدن دل به منفعتی که دران شک
است ؛ دوم خواستن چیزی با خطر بر سبیل قطع و حکم ؛ واین
ارادت است که مقابله تفویض است واما علاج تفویض آنست که خطر
عاقبت کارها یاد کنی و امکان هلاک و فساد دران تصور کنی ؛
دوم قوی ترین علاج او آنست که عجز خود را از امتناع بر افتادن در خطرها
یاد کنی ، چون برین دو ذکر مواظبت کنی ترا بدان آرد که همه کارها
بخدای تعالی تفویض کنی ؛ وطلب نکنی هیچ کاری را مگر بشرط صلاح
و خیر **سوال** اگر گوی که چیست آن خطر که بسبب آن تفویض در کارها
واجب است **جواب** بدانکه خطر در جمله دو خطر است ؛ یکی خطر شک که
باشد یا نباشد ؛ و بدان رسی یا نرسی ؛ و اینچنین چیز محتاج است
به استثنا ؛ دوم خطر فساد از انکه یقین نمیدانی که دران صلاح
نفس تست یا فساد ؛ و درین محتاج هستی به تفویض کردن ؛ و بدانکه
عبارت ائمه مختلف است در بیان خطر ؛ بعضی گفته اند که خطر در
فعل آنست که فعلی باشد که بی او نجات ممکن است ؛ و ممکن است که
جمع شود به آن گناهی ؛ پس هدایت ایمان و سنت و استقامت خطری

نیست ؛ از انکه ممکن نیست کہ بی ایمان وسنت نجات شود ؛ وحج نشود بہ استقامت گناہی ؛ پس روا باشد خواستن ایمان و استقامت بر سبیل قطع وحکم ؛ شیخ من گفتہ است کہ خطر در فعل آنست کہ ممکن باشد کہ دران چیزی پیش آید کہ مشغول شدن بدان پیش آیندہ اولی تر باشد از اقدام کردن بران فعل ؛ و این در مباحات وسنن و فرایض افتد نبینی کسی را کہ بر وقت نماز تنگ شود ، وقصد او کند ؛ پس ببیند کسی کہ در آتش می افتد ؛ یا در آب غرق میشود ؛ وخلاص دادن او را ممکن است ؛ پس مشغول شدن بخلاص دادن او اولی تر باشد از نماز کردن پس روا نیست خواستن مباحات ونوافل وبیشتری از فرایض بحکم وقطع ؛ سوال اگر گوی کہ چگونہ روا باشد کہ خدای تعالی بر بندگان چیزی فریضہ کند وبر ترک آن وعید کند ؛ وو کردن ان صلاح بندہ نباشد جواب بدانکہ شیخ ما گفتہ است رحمۃ اللہ علیہ کہ خدای تعالی نفرماید بندہ را چیزی مگر انکہ دران صلاح او باشد چون مجرد شدہ باشد از عوارض وعلائق ؛ وتنگ مگرداند برو

فعل فرض بجدی که نتواند از آن عدول کردن، مگر آنکه در آن صلاح باشد، و بسا باشد که خدای تعالی سببی پیدا آرد که بدان سبب عدول کردن؛

به یکی از دو چیز اولیتر باشد از مشغول شدن به دیگری؛ و بنده در آن جز معذور نباشد بلکه ماجور، نه بترک این فرض؛ بلکه به فعل فرض که از آن اولیتر بود؛ از امام ابوالقاسم قشیری رحمة الله علیه شنیدم که مسئله گفت چیزهای که خدای تعالی بر بندگان فریضه کرده است از نماز و روزه و مثل آن که در آن صلاح است مر بنده را لامحاله؛ و صحیح است خواستن آن به حکم؛ و من نیز در آن متفق شدم؛ پس باقی ماند مباحات و نوافل این را نیکو فهم کن که از علم های باریک است سوال اگر گوئی هر که در کارها تفویض کند از بلا که فساد ایمن گردد یا نه و این مرا محنت است جواب بدانکه غالب آنست که با مفوض نکند مگر آنچه صلاح او است؛ و بعضی گفته اند که ممکن نیست که با مفوض چیزی کند که در آن صلاح او نباشد در کاری؛ که آن بخدای تعالی

تفویض کرده است سوال اگر گوی کرواجب ست با موجن
چیزی کند که ان افضل ست جواب بدانکه ایجاب
واجب گردانیدن باشد ؛ واین درحق خداوند سبحانه وتعالی
محال ومستحیل ست ومر بندگان او را بر و چیزی واجب نیست ؛
ورو باشد که با بنده چیزی کند که ان اصلح است نه افضل ؛
نه بینی که رسول الله صلی الله علیه وسلم واصحاب او رضی الله
عنهم در سفری تمام شب خفته داشت تا طلوع آفتاب ؛ تا نماز
بامداد از ایشان فوت شد ونماز افضل ست از خواب وبسیار
باشد که بنده را توانگری ونعمت در دنیا بدهد ؛ اگرچه درویشی
او را افضل ست ؛ وبزن وفرزند مشغول کند اگرچه مجرد بودن
برای عبادت خدای تعالی افضل هست ؛ واو ست دانا تر
به بندگان خود ؛ واین بدان ماند که طبیب حاذق وناصح مریض را
ماء الشعیر خوردن فرماید اگرچه شربت افضل باشد از انکه بدانکه
صلاح او در ماء الشعیر هست ؛ ومقصود بنده نجات اوست از
هلاکت ؛ نه فضل وشرف با فساد وهلاک ؛ سوال اگر گوی

که روا باشد مفوض را چیزی اختیار کردن یا نه **جواب**
بدانکه صحیح نزدیک علمائی ما رحمهم الله آنست که مفوض مختار باشد
و این اختیار در تفویض او قادح نیست؛ از انکه معنی اختیار آنست که
مراد او اصلاح است در مفضول و افضل؛ و از خدای تعالی بخواهد که
او را افضل دهد؛ چنانکه مریض طبیب را گوید که داروی من از شربت
کن نه از ماء الشعیر چون مراد در هر دو صلاح است؛ تا حاصل شود مرا
هر دو چیز؛ فضل و صلاح همچنین بنده را رواست که بخواهد از خدای
تعالی که صلاح او در چیزی گرداند؛ که آن افضل است تا حاصل شود
مراد او افضل و صلاح هر دو؛ لیکن بدین شرط که اگر خدای تعالی
صلاح او در غیر فضل نهد بران راضی باشد **سوال** اگر گوئی که چرا
رواست بنده را که افضل را اختیار کند که روا نیست مراو را که صلاح
را اختیار کند **جواب** بدانکه فرق میان این هر دو آنست که
بنده افضل را از مفضول بشناسد؛ اما صلاح را از فساد نداند؛
و نیز معنی آنکه رواست خواستن افضل آنست که از خدای تعالی
بخواهد که صلاح او در افضل نهد؛ نه آنکه بنده را تحکم است بر

خدای تعالی بر چیزی ازان؛ این رانیکو فهم کن که این از جملهٔ علوم دقیق است و از جملهٔ اسرار است؛ اگر حاجت تنبیه بودی ذکر نکردمی ازانکه بعلم مکاشفه انسب میزند والله الموفق

عارض سوم قضاست و ورود انواع آن پس بر تو

باد برضا دادن بقضای خدای تعالی وان بسبب دو چیز ست یکی انکه تا ترا فراغ برای عبادت کردن حاصل شود؛ ازانکه اگر به قضا راضی نباشی دایما غمگین مانی؛ و عمر درین بگذرانی؛ که چرا این شد؛ و چرا این نشد؛ و چرا این باشد و چرا این نباشد؛ پس دل تو بدینها مشغول باشد؛ چگونه عبادت توانی کرد ازانکه یک دل بیش نداری؛ و این خود پر از اندوه ناکردی؛ پس نماند در دل تو جائی برای ذکر عبادت؛ و فکر آخرت؛ دوم انکه خطری ست در نارضا دادن به قضای خدای تعالی روایت کرده اند که پیغمبری از پیغمبران صلواة الله علی نبینا و علیهم بسبب مکروهی که بدو رسیده بود پیش خدای تعالی شکایت کرد؛ وحی آمد که مرا خدائی می اموزی؛ که از من شکایت میکنی؛ و من انه

ازین ذم و شکایت بستم ؛ این چنین بود اول کار تو در علم غیب
پس تو چرا بقضای من راضی نمیشوی ؛ میخواهی که دنیا را سبب
تو بگردانم ؛ یا لوح محفوظ را سبب تو تبدیل کنم ؛ تا آن شود که تو خواهی
و نشود آنچه ما خواهیم ؛ و آن شود که تو دوست داری ؛ نه آنکه من
دوست دارم ؛ به عزت من که اگر بار دیگر این در خاطر تو بگذرد خلعت
پیغمبری از تو بستانم و در دوزخ درآرم و باک ندارم ؛ میگویم که
ای غافل درین سیاست عظیم و وعیدها یک نظر کن ؛ که با انبیا
و اصفیا هرگاه که این چنین حال باشد با دیگری چه حال باشد ترا تامل
کن **سوال** اگر گوئی که چیست معنی رضا به قضا و حقیقت آن و حکم
آن **جواب** بدانکه علمای ما رحمة الله علیهم گفته اند که رضا ترک
خشم است و خشم آنست که غیر آنچه خدای تعالی قضا کرده است
اولی تر و اصلح داند ؛ الی آنکه صلاح و فساد او به یقین بود **سوال** اگر
گوئی که شرور و معاصی بقضای خدای است عز و جل پس چگونه
راضی شود بنده بشرور و معاصی **جواب** بدانکه رضا که
واجب است بقضاست ؛ و قضای شر شر نیست بلکه مقضی است

بدان قضا کرده اند پس رضا بقضا شرط باشد و مشائخ ما رحمۃ اللہ علیہم گفتہ اند کہ ہرچہ بدان قضا کردہ اند چہار نوع ہست نعمت ؛ و سختی ؛ و خیر ؛ و شر ؛ اما نعمت واجب ہست دران رضا بحکم کنندہ و بحکم و بدانچہ حکم کردہ اند ؛ و واجب بدان شکر ازین روکہ نعمت ہست ؛ و اما سختی واجب ہست دران رضا بحکم کنندہ ؛ و بحکم ؛ و حکم کردہ شدہ ؛ و واجب ہست دران صبر کردن ازین روکہ شدت ہست ؛ و اما خیر واجب ہست دران رضا بہ حکم کنندہ ؛ و حکم ؛ و حکم کردہ شدہ ؛ و واجب ہست دران ذکر منت ازین روکہ خیر ہست ؛ و بران خیر توفیقش دادہ اند ؛ و اما شر واجب ہست دران رضا بحکم کنندہ و حکم و حکم کردہ شدہ ازین روکہ آن چیز حکم کردہ شدہ است ؛ ان بر ان چیز شر است ؛ و واجب ہست ازان استعاذہ سوال اگر گوی کہ راضی قضا طلب زیادہ کند یا نہ جواب بدانکہ طلب زیادت رواست بشرط خیر و صلاح نہ بر سبیل قطع و حکم ؛ و چون بشرط خیر و صلاح بخواہد از مقام رضا بیرون نیاید ؛ بلکہ ان دلیل

اسمت بر رضا؛ ازانکه هر کرا چیزی خوش آید و بدان راضی باشد
بر البته ازان چیز بیشتر طلبد؛ چون شیر پیش رسول الله صلی الله
علیه وسلم آوردندی میگفتی یارب درین برکت ده ما را، و زیاد
گردان ازین ما را و در غیر شیر گفتی روزی کن ما را چیزی بهتر ازین
و در هر دو جای چیزی بر عدم رضا به قضا دلیل نمیکند سوال
اگر گوئی که از رسول الله صلی الله علیه وسلم استثنا و شرط بخیر و
صلاح روایت نکرده اند جواب بدانکه این کار تعلق بدل
دارد؛ و زبان عبارت بیش نیست؛ و چون در دل حاصل شد
عبارت را اعتباری نیست؛ این را نیکو بدان والله الموفق

عارض چهارم سختیها و مصیبتهاست؛

و کفایت آن به صبر است پس بر تو باد به صبر کردن درین مواضع
و آن بسبب دو چیز است یکی آنکه چون صبر کنی بعبادت توانی
رسید ازانکه بنای کار همه عباد تها بر صبر و تحمل مشقت است پس
هر که صبور نباشد. از روی حقیقت هیچ عبادت از و نیاید؛ و هر که
قصد عبادت خدای تعالی کند و برای آن مجرد شود و از محنت

ومصیبتها از چهار وجوه پیش خواهد آمد یکی آنکه هیچ عبادتی
نیست که دران مشقت نیست و ازین سبب است این جمله
ترغیبات و وعده های ثواب که در کار عبادت می بینی از آنکه
عبادت نتوان کرد مگر بمخالفت هوای نفس از آنکه نفس از خیرات
مانع است و مخالفت نفس کردن سخت ترین کارهاست بر آدمی
دوم آنکه چون بنده خیری بکند به مشقت واجب است او را احتیاط
کردن تا آن فاسد نشود و صبر کردن بر نگاهداشتن عمل سخت
تر است از صبر کردن بر عمل سوم آنکه دنیا دار محنت است پس
هر که درو باشد چاره نیست مر او را از ابتلا به سختیها و مصیبتها و این
بر انواع است مصیبت در اهل و قرابتیان و برادران و یاران باشد
بمردن و رفتن و در نفس باشد به انواع مرض و درد و در عرض
باشد به بد گفتن مردمان او را و خوار داشتن و غیبت کردن و تهمت
نهادن و در مال باشد برفتن و نقصان شدن و هر یکی ازین
مصیبتها غمی است و عذابی است نوعی دیگر و بنده محتاج است
بصبر کردن بدین همه والا جزع و فزع و تاسند او را از عبادت

بازدارد ؛ چهارم آنکه طالب آخرت را البته بلا و محنت بیشتر باشد
و هرکه بخدای تعالی نزدیک تر ؛ مصیبت ها مر او را در دنیا بیشتر
و بلاها بر و سخت تر ؛ نشنیده که رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت
سخت ترین بلاها بر پیغمبران باشد ؛ پس از آن بر اولیا ؛ پس از آن
بر شهیدان ؛ پس از آن هر که بعد از ایشان باشد ؛ پس هر که قصد
خیر و برای سلوک راه آخرت مجرد شود ؛ او را این محنت ها بیش خواهد آمد
اگر بر آن صبر نکند ؛ و بر آن التفات نماید از راه بریده گردد ؛ و از سعادت
محروم ماند ؛ از فضیل عیاض رحمة الله روایت کرده اند که گفت هر که
خواهد که در راه آخرت قدم زند چهار گونه مرگ قبول کند مرگ
سپید ؛ و سیاه ؛ و سرخ ؛ و سبز ؛ مرگ سفید گرسنگی است ؛
و مرگ سیاه جز گفتن مردمان است ، و مرگ سرخ ؛ مخالفت کردن
با شیطان است ؛ و مرگ سبز واقعات که از هر جنس افتد ؛ دوم
چیزی که بسبب آن صبری باید کرد آن است که خیر دنیا و آخرت در وی
نهاده اند از آنجمله یکی نجات است چنانکه خدای تعالی گفت وَمَنْ
يَتَّقِ اللّٰهَ يَجْعَلْ لَهٗ مَخْرَجًا وَّيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ

یعنی ہر کہ پرہیزگاری کند بسبب صبر کردن خدای تعالیٰ او را از سختیہا بیرون شدن بخشد و از آن جملہ یکی ظفر یافتن است بر دشمنان چنانکہ خدای تعالیٰ گفت فَاصْبِرْ إِنَّ الْعَاقِبَةَ لِلْمُتَّقِينَ یعنی صبر کن کہ عاقبت مر متقیان راست ۔ و از انجملہ ظفر یافتن است بر مراد چنانکہ گفت وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ الْحُسْنَىٰ عَلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ بِمَا صَبَرُوا یعنی حکم پروردگار تو بر بنی اسرائیل تمام شد بہشت بسبب صبر کردن ایشان و از انجملہ تقدم و امامت است چنانکہ گفت وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا یعنی بگردانیدیم ایشان را پیش روان خلق تا ہدایت دہند بامر ما چون صبر کردہ اند و از آن جملہ مدح و ثنای است از خدای تعالیٰ چنانکہ گفت إِنَّا وَجَدْنَاهُ صَابِرًا نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ یعنی ما ایوب را بندہ صابر یافتیم نیکو بندہ ایست ایوب بازگردندہ است بما و از آن جملہ بشارت است چنانکہ گفت وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ و از انجملہ محبت

ای بشارت کردہ صابران را

نسبت از خدای تعالیٰ چنانکہ گفت إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ یعنی خداوند تعالیٰ صابران را دوست دارد و از انجملہ یافتن درجات

بلند دیہشت چنانکہ گفت اُولٰئِکَ یُجْزَوْنَ الْغُرْفَۃَ بِمَا صَبَرُوْا
ایشان را جزا داده شود بلندی ابداًنچه صبر کرده دیده و از ان جمله کرامت
بزرگ ست چنانکه گفت سَلَامٌ عَلَیْکُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ یعنی سلامی بر شما
باد بدانچه صبر کرده دیده و از ان جمله ثوابی بی غایت و بی نهایت ست
چنانکه گفت اِنَّمَا یُوَفَّی الصَّابِرُوْنَ اَجْرَهُمْ بِغَیْرِ حِسَابٍ
یعنی داده شود صابران را اجری بی حساب پس چه بزرگ ست آن
خدای که چندین کرامات دنیاوی و اخروی بنده خود را بر صبر بخشیدت
بدانچه چون و الستی که خیر دنیا و آخرت بر صبر ست پس بر تو باد
غنیمت داشتن این خصلت شریفه و جد و جهد نمودن در تحصیل
آن و الله الموفق بفضله سوال اگر گوئی که چیست حقیقت صبر و حکم
آن جواب بدانکه لفظ صبر از روی لغت حبس ست قال الله
وَاصْبِرْ نَفْسَکَ ای احْبِسْ نَفْسَکَ و مراد اینجا از صبر حبس
کردن نفس ست از جزع کردن و فزع نمودن نفس بقول علمای
ما رحمة الله علیهم ذکره تجوهش ست از سختی و بعضی گفته اند که جزع اراده
خلاص ست از سختی بر سبیل قطع و حکم و صبر کردن ترک این معنی ست

اما علاج صبر آنست که بدانی که شدت مقدر به جزع کردن تو زیاده
و نقصان و پس و پیش شدنی نیست ؛ پس جزع کردن چه
فایده ؛ و قوی ترین علاج یاد کردن ثواب خدای تعالی است
که در مقابلهٔ سختی یاد کرده است (ذکر کرده است) **فصل بر تو باد** و بقطع کردن
این عقبهٔ سخت دشوار بدفع کردن این چهار عارض ؛ زیرا این
عوارض ترا نگذارند که بمقصود رسی بلکه نگذارند که در عبادت
نظر کنی ؛ از آنکه در هر یکی از این چهار مشغولی دیگر است ؛ و بدانکه سخت
ترین این چهار و دشوارترین آن کار رزق است و تدبیر آن ؛
از آنکه این است آن بلای بزرگ که همه خلق را در رنج داشته است
و دلهای ایشان را مشغول کرده است و عمرهای ایشان را ضایع
نموده ؛ و بزه کاری های ایشان بسیار کرده ؛ و از درگاه
خدای تعالی و خدمت او باز داشته ؛ و بخدمت دنیا و
خدمت مخلوقات مشغول گردانیده ؛ تا در دنیا به غفلت و ظلم
رنج و ذلت عمر بگذرانیده اند ؛ و در آخرت نادم و مفلس شده
و حساب و عذاب پیش ایشان آمده ؛ و نظر کن که چون

ایست خدای تعالی درکار رزق فرو فرستاده است ؛
و چند جای بران وعده کرده است ؛ و ضامن شده و سوگند
خورده ؛ و همیشه انبیا و اولیا و علما مردمان را این نصیحت
کرده اند ؛ که درکار رزق بر خدای تعالی توکل می باید کرد ؛
و خلق با این همه ازین نمی پرهیزند ؛ و دل خود را بوعده خدای تعالی
ساکن نمیکنند ؛ و اصل این همه آنست که در آیات و صنایع خدای
تعالی و در کلام او و در کلام رسول او اندیشه نمیکنند بلکه گوش بسخن
[ای کلام رسول او]
جاهلان میدارند تا شیطان بر ایشان دست یافته است
و رسوم و عادات احمقان در دل ایشان محکم شده و ضعیف دل و
سست یقین مانده ؛ اما آنانکه خداوندان بصیرت اند و اصحاب
جد و اجتهاد اند ؛ چون اسباب سماوی و طریق مشاهده
کرده اند ؛ با اسباب ارضی هیچ التفات ننمودند ؛ و چنگ
بخدای تعالی زدند ؛ و بوسواس شیطان ؛ و خلق ؛ و نفس
التفات نکردند ؛ و اگر شیطان یا نفس یا آدمی ایشان را وسوسه
کردند ؛ بدفع و به مخالفت آن بمشقت تمام قیام نمودند ؛ تا شیطان

ازایشان نا امید شد ؛ وخلق ازایشان روی گردانیدند ؛
ونفس فرمان بردار شد ؛ وحال ایشان مستقیم گردید ؛ چنانکه
آورده اند که ابراهیم ادهم رحمة الله علیه خواست که در بیابانی
بی زاد وراحله وبی رفیق رود ؛ شیطانش بترسانید وگفت
این بیابانی است مهلک وباتو توشه نیست ؛ ابراهیم
ادهم عزم کرد بر نفس خود ؛ که البته اینهمه بیابان را همچنین بی زاد
قطع خواهم کرد ؛ ودر زیر هر میلی هزار رکعت نماز گذارم همچنان
کرد که عزم کرده بود ؛ دوازده سال در بیابان بماند ؛ تا گفته اند
که هارون رشید دران سال بر سر حج بود وابراهیم را دید که زیر
میلی نماز میگذارد ؛ نزدیک آمد وگفت چونی یا ابا اسحاق
ابراهیم این ابیات برخواند ؛ نُرَقِّعُ دُنْيَانَا بِتَمْزِيقِ دِينِنَا
فَلَمْ يَبْقَ دُنْيَانَا وَلَا مَا نُرَقِّعُ ؛ فَطُوبَى لِعَبْدٍ آثَرَ اللّٰهَ
رَبَّهُ ؛ وَجَادَ بِدُنْيَاهُ لِمَا يَتَوَقَّعُ ؛
یعنی چنانکه دین را پاره میکنم تا دنیا را پیوند میکنم ؛ پس نه دنیا
باقی ماند ما را ونه دینی که بدان پیوند میکردم ؛ پس شادی باد

بنده را که برگزید پروردگار خود را ؛ و بخشید دنیای خود را
از بهر چیزی که امید میداشت از پروردگار خود ؛ یکی از صلحا گفته
است که در بیابان بودم شیطان مرا وسوسه کرد ؛ و گفت
که تو مجرد و بی توشه هستی ؛ و این بیابانی است مهلک ؛ و اهل
اینجا آبادانی نیست ؛ و نه مردمان اند ؛ بر نفس خود عزم کردم
همچنین بیابان را قطع کنم ؛ و ترک راه گیرم ؛ تا مرا کسی نه بیند بجز
خدای تعالی ؛ و چیزی نه دهد ؛ و چیزی نخورم تا در دهن من شهد
و روغن نکنند ؛ و از راه بیرون شدم ؛ همچنین میرفتم ؛ تا دیدم
قافله را که راه گم کرده بودند ؛ خود را بر زمین انداختم تا مرا نه بینند
خدای تعالی ایشان را بر سر من آورد ؛ تا مرا بدیدند ؛ من چشم
فرو بستم ؛ به نزدیک من آمدند ؛ گفتند که این مسکین راه گم کرده
است ؛ و از گرسنگی و تشنگی بیهوش شده ؛ با یکدیگر گفتند که روغن
و شهد بیارید ؛ روغن و شهد بیاوردند ؛ و خواستند که در
دهن من کنند ؛ لب و دندان بربستم ؛ کسی کارد بر روی خلیدند تا دهن
من بکشایند ؛ بخندیدم و دهن بکشادم ؛ گفتند که تو مجنونی ؛

گفتم بلی الحمد لله ؛ و خبر کردم ایشان را به بعضی از قصه خود ؛ و یکی از
مشایخ ما گفته است رحمة الله علیه که در سفری بودم از سفرهای
خود ؛ به ایام تشنگی ؛ در مسجدی فرود آمدم ؛ و مجرد بی توشه بودم
بر عادت اولیا ؛ شیطان آمد مرا وسوسه کرد ؛ گفت که
این مسجدیست دور از مردمان برخیز و در مسجدی رو که میان
مردمان هست ؛ تا ترا ببینند ؛ و بر کفایت تو قیام نمایند
گفتم بخدائی که من نخسبم مگر اینجا ؛ و نخورم مگر حلوای خبیص ؛ و نخورم
مگر آنکه در دهن من نهند لقمه لقمه ؛ نماز خفتن بگزاردم ؛ و در بستم
چون قدری از شب بگذشت ؛ در مسجد کسی کوفتن گرفت ؛
جوابش نگفتم چون کوفتن بسیار شد ؛ در بگشادم ؛ زالی در آمد
در یکدست او طبق ؛ و در دست دوم چراغی و با او پسری ؛
طبق حلوا پیش من بنهاد ؛ و گفت این حلوای خبیص را برای
این پسر خود مهیا کردم چون خواست که بخورد ؛ میان ما سخنی رفت
سوگند خورد ؛ که این حلوا نخورم ؛ مگر با مردی غریب ؛ پس یک لقمه
در دهن من میکرد ؛ و یک لقمه در دهن خود [illegible] که

ودرین امثال از مجاہدہ کردن صالحان بانفس ؛ و مخالفت
کردن باشیطان نظر کنی ؛ ترا سہ فایدہ حاصل آید یکی آنکہ
ترا معلوم شود کہ رزقی کہ ترا مقدر کردہ اند ؛ بہیچ حال از تو فوت
نشود ؛ دوم آنکہ ترا معلوم شود کہ توکل کردن درکار رزق از جملہ
مہمات است ؛ از آنکہ مر شیطان را درکار رزق وسوسہ ہائیست
عظیم ؛ تا بحدیکہ مثل این بزرگان را ازین خلاص نبود ؛ و با چندان
ریاضات و مجاہدات شیطان از ایشان درین کار نومید نشد ؛
تا محتاج شدند بہ دفع او بدین مناقضات ؛ و بدانکہ اگر کسی با
نفس و شیطان ہفتاد سال مجاہدہ کردہ باشد ؛ از وسوسہ
شیطان و نفس ایمن نتواند شد ؛ از آنکہ چون فرصت یابند او را
ہمچنان در عبادت وسوسہ کنند ؛ چنانکہ مبتدی را ؛ بلکہ
چنانکہ غافلی را اگر یک ساعت بریاضت و مجاہدہ مشغول نبودہ
باشد و اگر نوعی بر وظفر یابند فضیحت و ہلاکش کنند ؛ چنانکہ غافلان
و مغروران را کنند سوم آنکہ معلوم شود ترا کہ کار تمام نشود مگر بجد و جہد
تمام از آنکہ مشائخ سلف ما رحمہم اللہ ایشان نیز گوشت و خون ؛

وتن و روح بوده اند چنانکه تو نیی؛ بلک از تو ضعیف تر بوده اند
در تن؛ و باریک تر بوده اند در استخوان؛ و لیکن ایشان را
قوت علم و نور یقین؛ و همت بزرگ بود؛ در کار دین؛ تا بر مثل
این مجاهدها قدرت یافتند؛ و به حق آن مقامات چنانکه
باید قیام نموده؛ اگر تو نیز مر نفس خود را بنگر و ازین درد مشکل چنان
دوا کن؛ تا رستگاری یابی ان شاء الله تعالی فصل در نکتهایی
که متعلق است به دفع عوارض و در آخر او ذکر تفویض و رضا است
بعد ازین جمله بدان که من در هر یکی ازین چهار چیز نکتهای مقنعه
خواهم گفت نیکو گوش دار؛ و بشنو؛ و بران عمل کن والله الموفق
بفضله اما توکل بشنو دران چهار نکته مقنعه نکته اول
آنست که بدانی که خدای تعالی رزق ترا قبول کرده است
و ضامن شده در کتاب خود؛ چه گویی اگر ملکی از ملوک دنیا
ترا وعده کند که امشب ترا مهمان خواهم داشت؛ یا افطار
خواهم کنانید و ترا بروی گمان آنست که او صادق است
دروغ نگوید؛ و وعده خلاف نکند یا خود ترسا باز داری یا جهودی

یا النصرانی ؛ یا مجوسی ؛ یا کسی دیگر وعدہ کند ؛ اگر بر وعدہ او
اعتماد کنی ؛ و بقول ساکن دل باشی ؛ و برای نان آن شب
غم نخوری ؛ پس چیست مر ترا کہ بر وعدہ خدای تعالی اعتماد
نمیکنی ؛ و بقول او ساکن دل نمی باشی ؛ و سوگند او را استوار
نمیداری ؛ بلکہ برای رسیدن رزق پریشان خاطر
می باشی ؛ زہی فضیحت و مصیبت ؛ و بدانکہ شک در کار رزق
رفتن ایمان بار آرد ؛ و ازین ہست کہ خدای تعالی گفت
وَعَلَى اللّٰهِ فَتَوَكَّلُوْٓا اِنْ كُنْتُمْ مُّؤْمِنِيْنَ ؛ یعنی بر خدای
توکل کنید اگر شما مومن اید نکتہ دوم آنست کہ بدانی کہ رزق
را قسمت کردہ اند ؛ و قسمت خدای تعالی متغیر نشود ؛ پس در
اہتمام و طلب چہ فائدہ بجز خواری و مذلت ؛ در دنیا ؛ و شناعت
و زیان در آخرت ؛ و ازین ہست کہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
فرمودہ بر پشت دانہ خستہ خرما نوشتہ اند کہ این فلان بن فلان
است پس حریص را در حرص کردن زیادہ نمیشود مگر رنجی
و شیخ من گفتہ است رحمۃ اللہ علیہ کہ آنچہ تقدیر کردہ اند کہ

انزا دندان تو خاید دیگری نتواند خائید ؛ پس رزق خود را نشسته
بعزت بخور ؛ و بی فائده خود را خوار مکن ؛ تا از یا نکار دنیا و آخرت
نگردی ؛ و این نکته بغایت خوب و مقنع است مردان را
نکته سوم آنست که شیخ من گفته است رحمة الله علیه مرا که
در کار توکل نفع کرد این بود که با خود گفتم رزق هر زندگان را
بکار آید ؛ و مرده رزق را چه کند ؛ پس چون زندگانی بنده
در خزینهٔ خدای ست و بر دست اوست اگر خواهد بدهد ؛ پس
سعی مرا چه فائده ؛ این نکته لطیف ست و مقنع ست مر اهل تحقیق
نکتهٔ چهارم آنست که درین فصل گفته ایم که خدای تعالی
بنده را ضامن شده است ؛ و این رزق مضمون ست که
غذا و سبب قوام اوست و اما اسباب از شراب و طعام
اگر باشد و یا نباشد بران التفات نیست ؛ از آنکه خدای تعالی
لامحاله او را قوت دادنی است ؛ تا آنکه زنده است برای عبادت
را و مقصود از رزق همین قوام بیش نیست و خدای تعالی قادر ست
اگر خواهد بنیه بندهٔ خود را بطعام و شراب قایم دارد ؛ و اگر خواهد

بگل و خاک قایم دارد ؛ و اگر خواهد بتهلیل و تسبیح قایم دارد چنانکه ملایک را
و اگر خواهد بی اینهمه قائم دارد ؛ و مطلوب بنده قوام و قوت ست
برای عبادت ؛ نه اکل و شرب ؛ و بسبب این معنی است که زاهدان
و عابدان بقوت تمام سفرها کرده اند ، در روزها و شبها هیچ نخورده
اند ؛ و نیاشامیده اند ؛ تا بعضی از ایشان ده روز چیزی نخوردندی ؛
و بعضی از ایشان ریگ خوردندی ؛ چنانکه از سفیان ثوری رحمة الله
علیه روایت کرده اند که در راه مکه نفقه او آخر رسید ؛ پانزده روز
ریگ خورد ؛ و ابو معاویه اسود گفته است که ابراهیم ادهم را دیدم که
بست روز گل خورد ؛ میگویم که ازین سخن تعجب مکن ؛ که خدای تعالی
قادر است بدانچه خواهد بکند ؛ نه بینی که بسیار رنجور باشد که یک ماه چیزی
نخورد و زنده ماند ؛ و رنجور را حال ضعیف تر از صحیح است ؛ و اما اگر از گرسنگی
بمیرد آن از آن است که عمر او تمام شده باشد ؛ همچون کسی که از بسیار
خوردن بمیرد ؛ و ابو سعید خراز گفت که حال من با خدای تعالی
آن بود که مرا الله بر سه روزی طعام دادی ؛ وقتی در بیابان بودم
سه روز بگذشت ، که طعام نیافتم و ضعیف شدم و در جایی نشستم

آواز هاتفی شنیدم که گفت یا باسعید چه چیز دوست داری سبب
قوت یا قوت؛ اندیشه کردم که قوت برای قوت باشد؛ چون قوت
باشد قوت چه کار آید؛ گفتم قوت میخواهم؛ پس در حال برخاستم
و دوازده روز دیگر طعام نخوردم؛ که در من سستی نبود؛ پس حق این
بنده ببیند که خدای تعالی اسباب رزق بر وی حبس کرده است
و او متوکل است؛ یقین بداند که خدای تعالی میخواهد که بی سببی او را
قوت میدهد چنانکه ملایکه را داده است؛ پس باید که از این تنگ
نیاید بلکه شکر بسیار گوید؛ که آنچه اصل و مقصود است او را روزی
کرده است زحمت و گرانی واسطه از میان دور کرده؛ و علایق
عادت از وی باز داشته؛ در راه قدرت او را بنموده؛ و حال او
مانند حال ملایکه کرده و بحیات کرامتها او را از شرکت حال بهایم
و عام مردمان بر داشته؛ پس نیکو تامل کن درین اصل که این اصل
بزرگ است که سود عظیم یابی؛ میگویم من شاید بگویی که در کار توکل
سخن بسیار گفتی بر خلاف شرط این کتاب؛ بدانکه آنچه من در توکل
گفته ام هنوز اندک است؛ از آنکه مهم ترین کارها در عبادت توکل است

بلکه مدار کار دین و دنیا بر وی است پس هر که را همت عبادت
باشد چاره نیست مر او را از توکل درین کار پس گو تمسک کن
بر دو حق او نگاهدار والا هرگز به مقصود رسیدن دست نهد والله الموفق
اما تفویض تامل کن دران در دو اصل **اصل اول** آنکه میدانی
اختیار کردن در کارها نشاید مگر کسی را که عالم باشد بکارها از همه
چیزی ظاهر و باطن در حال و مآل والا ایمن نیست که کار هم آن باشد که
در فساد و هلاک افتد نه بینی اگر دیناری بدهقان دهی نا تراشیده
کند دران هم آن باشد که ترا زیان رسد مگر آنکه صراف زادی که
او دانا باشد به سره کردن و این چنین علم محیط بکارها از جمیع وجوه
نیست مگر خدای تعالی را پس هیچکس مستحق نیست که کاری اختیار
کند بجز خدای تعالی حکایت کرده اند که یکی از صالحان را خدای تعالی
بخواه تا داده شوی گفت تو بهمه چیز عالمی و من بهمه چیز جاهل چه دانم
که مرا چه می باید خواست آنچه مرا شاید آن بده **اصل دوم**
آنکه اگر کسی ترا گوید که تدبیر کارهای تو من خواهم کرد و چنانکه حق آن
است قیام خواهم نمود کارهای خود را بمن حواله کن و تو بکاری که

ترا اهم ست مشغول شوی و او نزدیک تو عالم‌ترین و مشفق‌ترین
و راست‌گوترین و وفادارترین مردمان باشد نه آنکه قول
او را اعتبار کنی و ان را نعمتی بزرگ دانی و همه کارهای خود بدو
حواله کنی و همه وقت شکر او گویی و اگر برای تو چیزی اختیار
کند که آن مخالف نفس تست از آن تنگ نیایی بلکه گویی که
او بمراد من داناترست از من تا در زیر آن چیزی هست که از
خیر دو جهانی من که او اختیار کرده است پس چیست مر ترا که کار
حواله بکسی کنی که او تدبیر کننده آسمانها و زمین هاست و عالم
ترست از همه عالمان و قادرترست از همه قادران و رحیم
ترست از همه رحیمان تا بکمال تدبیر خود برای تو آنچه خیرست
اختیار کند و اگر چیزی باشد که تو حکمت آن ندانی بدان راضی
باشی البته که آن خیر و صلاح تست بوقوع آید والله الموفق
اما رضا به قضا تامل کن در آن دو اصل مقنع که بر آنها
زائد نیست اصل اول آنکه بدانی در رضا فائده حال و آل
است اما فائده حال فراغ دل است و کم شدن اندوه

بی فائده ؛ چنانچه پیغمبر گفت صلی الله علیه وسلم مر ابن مسعود را
رضی الله تعالی عنهما کم کن اندوه خود را آنچه مقدر کرده شده است
بیاید ؛ و آنچه رزق تو نیست بتو نیاید ؛ اما قال لوازم خدای تعالی
در رضای اوست چنانکه گفت قوله تعالی رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا
عَنْهُ یعنی راضی شد خدای تعالی از ایشان و راضی شدند ایشان
از وی اصل دوم آنکه بدانی که در سخط خطر عظیم و بیم ضرر و کفر و
نفاق ست تامل کن در سخن خدای تعالی که گفت آیه فَلَا وَ
رَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتّٰى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا
يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا
نفی کرد ایمان را بسوگند از کسی که او بقضای رسول الله صلی الله علیه
وسلم راضی نبود پس چگونه باشد حال کسی که بقضای خدای تعالی
راضی نباشد و روایت کرده اند که خدای تعالی گفت هر که را
خشنود به قضای من او صبر نکند بر بلای من ؛ و شکر نکند بر نعمتهای
من و پس گو که بگیرد خدای جز من گویا که این راضی نیست که با من
او باشم از آنکه بقضای ما راضی نیست ؛ پس باید که خدای دیگر

بگیرد که بدان راضی باشد واین عنایت وی بدو تهدید ست واند
کسی که بداند **واما صبر** بدانکه صبر داروی تلخ ست ؛ وآشامیدن
او ناخوش آینده و شربتی ست بر نفس مکروه ؛ ومبارک است
وکشنده جمله نفع ها ست ودافع جمله مضرتهاست ؛ وچون دارو
بدین صفت باشد واجب ست مر عاقل را که نفس را اکراه کند بر
آشامیدن آن ؛ وصبر کند بر تلخی آن ؛ که تلخی یکساعت ست وراحت
یکسال بلکه بیشتر ؛ اما نفع ها که در صبر ست بدانکه صبر چهار نوع است
صبر است بر طاعت ؛ وصبر از معصیت ؛ وصبر ست از فضول دنیا
وصبر ست بر محنتها ومصیبتها وچون بر تلخی صبر درین چهار موضع تحمل
کند ؛ حاصل شود مر او را طاعت واستقامت ؛ وثواب بسیار
در عاقبت ؛ وایمن باشد از افتادن در معاصی ؛ واز بلای آن
در دنیا ؛ واز عقوبت آن در آخرت ؛ واما دفع مضرتها که در صبر ست
بدانکه اول فایده او دفع مضرت جزع وفزع وسختیهای او در دنیا ؛
پس از آن خلاص ست از عقوبت او در عقبی ؛ وبدانکه هرکه از صبر کردن
عاجز باشد وجزع کند ؛ همه منفعتها از و فوت شوند ؛ وهمه مضرتها باشد

لاحق گردانند؛ و از آنکه هرکه بر مشقت طاعت صبر نکند؛ طاعت نتواند کرد
و هرکه بر نگاهداشتن عبادت صبر نکند؛ طاعت او حبط شود؛ و هرکه
بر مواظبت کردن بر عبادت صبر نکند؛ به منزلتی شریف و رفیع نرسد
و درجهٔ استقامت نیابد؛ و هرکه از معصیت احتراز نکند بمعصیت
افتد؛ و هرکه از فضول دنیا صبر نکند به او مشغول شود؛ و هرکه بر مصیبت
صبر نکند ثواب صبر نیابد؛ پس او را دو مصیبت باشد یکی فوت
شدن آن چیز دوم فوت شدن اجر صبر؛ و گفته‌اند که محروم شدن
از ثواب صبر سخت‌ترست از مصیبت؛ امیر المومنین علی رضی الله عنه
مردی را تعزیت کرد؛ و گفت آنچه تقدیر بود آن شد؛ اگر صبر کنی اجر
یابی و اگر جزع کنی بزه یابی؛ پس ازین بشنو حاصل سخن؛ بدانکه بریدن
از علائق و چیزهای که بدان دل بستگی شده باشد؛ و ترک عادت
بتوکل کردن بر خدای تعالی؛ و ترک تدبیر در کارها؛ و تفویض کردن
بخدای تعالی و رضا دادن به قضا؛ و صبر کردن بر بلاها؛ و باز داشتن
نفس‌ها از سخط علاجی است سخت؛ و کاری ست دشوار و باری ست گران
ولیکن راهی است مستقیم؛ و عاقبتش ستوده؛ و چه گویی در سید مشفق

غنی کرچون منع کند و باز دارد فرزند عزیز خود را از خوردن خرما
و یا سیبی در حالت که در وی چشم دارد و تسلیم کند به حجام و فصد
و به بر و او را حجام تا او را حجامت کند آیا این همه از بخل ست
نی نی چگونه از بخل باشد که او بیگانگان را میدهد و از فرزند عزیز خود
چگونه باز دارد و لیکن چون صلاح او در آن دید و دانست که بدین
زحمت اندک بخیر بسیار و نفع عظیم خواهد رسید بدین سبب آن
باز داشته پس چون ترا بسختی مبتلا کرده است یقین بدان که او از
امتحان تو بی نیاز ست و او بر تو مشفق و رحیم ست و ترا بدین
سختیها مبتلا نکرده است مگر به سبب صلاح که ترا در آن است
و تو از آن بیدانی و چون خدای تعالی از تو گرده نان و یا درمی
باز دارد یقین بدان که او مالک ست هر چه را خواهی و قادر
است بر رسانیدن آن بتو و حال تو میداند و عاجز و بخیل
نیست به حقیقت باز نداشته است از تو مگر بسبب
خیر و صلاح که ترا در آن ست و ازین ست که انبیا و اولیا
و اصفیا را بلا بیشتر چنانچه رسول الله صلی الله علیه و سلم گفت

چون قومی را خدای تعالی دوست گیرد ایشانرا به بلا مبتلا
گرداند پس چون به بینی که خدای تعالی دنیا را از تو باز داشت
و ترا بسختیها و بلاهای بسیار مبتلا ساخت بدانکه نزدیک او عزتی
داری ؛ و بدانکه معامله که با دوستان خود کرده است میخواهد
بتو آن معامله کند فصل فی الجمله چون به یقین دانستی که خدای
تعالی به رزق تو ضامن شده است ؛ بروتوکل کن و از علائق
دست بدار از انکه علاقه نیست رساننده رزق خدای ست ؛
و همین ترک تدبیر کن در کارها و حواله کن بخداوند مدبر آسمانها
و زمین ها ؛ و همچنین راضی باش بدانچه خدای تعالی قضا
کرده است مر ترا ؛ و همچنین چون مصیبتی بتو رسد صبر
کن بران ؛ اگر همتی داری در کار عبادت ؛ چون اینهمه
که گفتم کردی ؛ هر چهار عوارض از نفس خود دفع کردی
و از جمله متوکلان ؛ و صابران ؛ و مفوضان ؛ و راضیان
شدی و حاصل شد مر نفس ترا راحت دل و جان
در دنیا و ثواب بزرگ و فراوان در عقبی و حاصل

شد میسر ترا خیر دنیا و آخرت

و ستیتم شد میسر ترا طریق

عبادت دشوار

عقبۂ کہ سخت

دشوار است

قطع کردی

واللہ

الموفق

وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ الْعَلِیِّ الْعَظِیْمِ

عقبه پنجم بواعث و باعث برانگیزنده را گویند
پس ازین بر تو باد ای برادر بر رفتن در راه عبادت
چون مستقیم شد ترا راه ؛ و عوائق مرتفع شد ؛ و عوارض
زائل و میسر نشود مر ترا رفتن در راه عبادت مگر بخوف و رجا ؛
و اما وجوب خوف به سبب دو چیز است سبب اول آنکه تا ترا
خوف از معاصی باز دارد که این نفس فرماینده است به بدیها
و میل کننده است بفتنه ها ؛ و باز نماند ازین مگر بترسانیدن
قوی و تهدید عظیم ؛ و تدبیر در کار او آن است که دایما تازیانه
خوفش میزده باشی قولا و فعلا و فکرا ؛ چنانچه از بعضی صالحان
روایت کرده اند که نفس او را به معصیتی خواند ؛ او برفت جامه کشید
و در میان ریگ گرم غلطید ؛ و نفس خود را گفت که این را
بچش ؛ آتش دوزخ ازین گرم تر است ؛ ای مردار در شب ؛
و ای بد کردار در روز ؛ سبب دوم آنکه تا بطاعت و عبادت
عجب نکنی ؛ که در عجب هلاک شوی بلکه باید که دایما خدمت
و عیبش کنی ؛ چنانچه از رسول الله صلی الله علیه و سلم روایت

کرده اند گفت اگر بگیرند مرا و برادرم عیسی را بدانچه این دو
کسب کرده اند؛ و اشارت بدو انگشت خود کرد؛ عذابی
کنند ما را که هیچکس را مثل آن عذاب نکرده اند؛ از حسن رحمة
الله علیه روایت کرده اند که گفتی؛ چگونه ایمن باشد از ما کسی
از آنکه احتمال دارد که گناهی کرده باشد و لسبب آن در امر
بروی لبته شده؛ و او نداند؛ و او بی حاجت عملی میکند
و زحمت می بیند؛ ابن سماک رحمة الله علیه نفس خود را عتاب
کردی و گفتی؛ ای نفس سخن میگوئی زاهدانه؛ و عمل میکنی منافقانه
و بهشت طمع داری؛ هیهات مر بهشت را قومی دیگر اند و ایشان
را عملهای ست جز این عمل که تو میکنی؛ پس این و امثال این
واجب ست بنده را که با نفس خود بگوید و بار بار تکرار کند تا بطاعت
عجب نکند و در معصیت نیفتد؛ اما وجوب رجا نیز
بسبب دو چیز ست؛ سبب اول آنکه تا ترا باعث شود
بر طاعت از آنکه طاعت کردن دشوار ست نفس را و شیطان
از کردن آن مانع ست و هوای نفس بضد آن داعی ست و

و ثوابی که بدان وعده کرده شده است از چشم غائب است ؛
و وقت رسیدن بدان ثواب در گمان بنده بعید است ؛ پس چون
حال برین صفت باشد نفس را برای طاعت کردن جنبشی نباشد
و بدان رغبت نکند مگر بچیزی که برابر آن موانع باشد ؛ بلکه بران
زیادت ؛ و آن نیست مگر امید در رحمت خدای تعالی و در
حسن ثواب او ؛ و شیخ من گفته است رحمة الله علیه که اندوه از
طعام باز دارد ؛ و ترس از گناه کردن باز دارد ؛ و امید بر
طاعت کردن تقویت دهد ؛ و یاد کردن مرگ از فضول دنیا
زاهد کناند **سبب دوم** آنکه تا بر تو تحمل کردن سختیها و مشقتها
آسان شود ؛ از آنکه هر که بشناسد قدر آن چیزی را که می طلبد
آسان باشد بروی هر چیزی را که برای او میدهد ؛ و هر چیز که
کسی را خوش آید برای او سختیها تحمل کند و به مشقتهائی که در راه
او پیش آید باک ندارد ؛ و هر که کسی را دوست دارد محنت او
تحمل کند بلکه از محنت او لذت گیرد ؛ نه بینی مشتاق شهد را که
هیچ بر نیش زنبور التفات ندارد ؛ بسبب شیرینی شهد ؛ و همچنین

مردو ببالارفتن وفرود آمدن از نردبان التفات نکنند و
با بارگران در روز دراز گرما بسبب آن دود می کرشبانگاه
خواهد یافت و همچنین ضرایع تحمل گرما و سختیها میکند بسبب
غله که حاصل خواهد شد همچنین ای برادر عابدانی که ایشان اهل
اجتهاد اند چون بهشت و انواع نعیم او از حور و قصور و طعام
و شراب و حله و پیرایه و جمیع آنچه که خدای تعالی آنجا وعده
کرده است یاد کنند آسان شود بر ایشان جمله زحمتهای که در
عبادت می بینند و جمله مشقتهای که از فوت شدن لذت
دنیاوی بدیشان میرسند حکایت کرده اند که اصحاب
سفیان ثوری رحمة الله علیه مر او را گفتند که یا اوستاد این خوف
و مجاهده و مشقتها که تحمل میکنی اگر خبری کمتر کنی هم امید نیست که مراد
خود بیابی سفیان گفت رحمة الله علیه چگونه اجتهاد نکنم شنیده
ام که اهل بهشت در منازل خود باشند نوری چنان بدرخشد که
در بهشت بهشت را روشن کند بدانند که آن نور خدای است
عز و جل و سجده کنند ندا کرده شود که سرها بردارید آنچه شما

گمان می برید آن نیست ؛ این نوردندان آن کنیزکی ست که با شوہر
خود خندیده است ؛ و این واشال ہمہ ثمرہ مجاہدہ است ؛ میگویم
که چون مدار کار عبادت جز دو چیز نیست یکی قیام کردن بطاعت
دوم باز بودن از معصیت ؛ و این ہر دو در نیاید ازین نفس
فرمائیدہ بہ بدی ما ؛ مگر بہ ترسانیدن و امیدوار کردن ؛
از آنکہ دابہ حرون محتاج باشد بکشندہ کہ او را بکشد ؛ و براننده کہ
او را براند ؛ و چون در راہی تنگ افتی ؛ با تازیانہ کہ تازیانہ
بزنی از یک جانب ؛ و بنمای او را جو از جانب دیگر ؛ تا برود
و بجهد از آنجای و خلاص یابی از آن تنگی ؛ پس ہمچنین نفس دابہ
ایست حرون و در مہواۃ دنیا و بلاد او افتادہ است ؛ و خوف
تازیانہ راننده اوست ؛ و امید جو کشندہ اوست ؛ پس ذکر
نار و عذاب ترسانندہ اوست ؛ و ذکر جنت و ثواب آن
امیدوار کنندہ اوست و ازین ہست کہ واجب ست ہر بندہ
کہ او طالب عبادت ست کہ نفس خود را از دوزخ بترساند ؛
و بہ بہشت امیدوار گرداند ؛ و الا نفس بعبادت موافقت

نکند و ازین است که خدای تعالی در قرآن مجید هر دو را ذکر کرده
است ؛ وعده و وعید و ترغیب و ترهیب و در هر یکی مبالغه نموده
تا از ثواب چندان کرده است که ازان صبر ممکن نیست ؛ و از
عقاب چندان کرده است که بران صبر ممکن نیست ؛ پس ترا
باد به لازم گرفتن این دو معنی ؛ تا حاصل شود ترا مراد تو از
عبادت و آسان شود احتمال مشقت ؛ والله ولی التوفیق
سوال اگر گوئی که چیست حقیقت رجا و خوف و چیست حکم
این هر دو **جواب** بدانکه خوف و رجا نزدیک علمای ما
رحمة الله علیهم از قبیل خواطر اند ؛ و مقدور بنده مقدمات
خوف و رجا است ؛ و در حد خوف گفته اند که خوف لرزه
ایست که در دل بنده حادث شود بگمان رسیدن مکروهی ؛
و مقدمات **خوف** چهار است **اول** یاد کردن گناهان
گذشته ؛ و بسیاری خصمان که فردا هر یکی طلب حق خود خواهند
کرد **دوم** یاد کردن سختی عقوبت خدای تعالی که بدان طاقت
نداری **سوم** یاد کردن ضعیفی نفس خود را از تحمل آن **چهارم**

یاد کردن قدرت خدای تعالی بر تو هر وقت که خواهد و هر چه که خواهد

واما رجا پس آن خوش شدن دل ہست بمعرفت فضل
خدای در احت یافتن او بسبب فراخی رحمت خدای تعالیٰ؛
و این ہمہ نیز از جملہ خواطر است و مقدور بندہ نیست در جائی دیگر
است کہ ان مقدور بندہ است؛ و آن یاد کردن فضل خدای تعالیٰ
و فراخی رحمت اوست؛ و مراد ازین باب ہمان اول ہست؛
یعنی خوش شدن دل بمعرفت فضل خدای تعالیٰ؛ و ضد رجا نومیدی
است؛ و آن تصور کردن فوت رحمت خدای تعالیٰ ہست
عزوجل و فضل او؛ و قطع کردن دل ازان؛ و این معصیت محض است
و مقدمات رجا چہار است اوّل ذکر نعمتہای سابقہ کہ
خدای تعالیٰ بغیر استحقاق و شفیعی داده است دوم ذکر آنچہ
وعدہ کردہ ہست از ثواب بسیار؛ و کرامت بزرگ سوم
ذکر بسیار نعمت خدای تعالیٰ بر تو در دین و دنیا بغیر استحقاق
و بغیر سوال چہارم ذکر فراخی رحمت خدای تعالیٰ و سابق شدن
رحمت او بر غضب؛ چنانچہ فرمودہ ہست سبقت رحمتی

عَلَیٰ تَعْضِیَنِی چون مواظبت کنی برین وداع اذکار حاصل
صر ترا خوف ورجا والسدولی التوفیق **فصل** پس برتو بادای
مردمہ قطع کردن این عقبہ باحتیاط تمام ازانکہ این عقبہ الست
باریک وخطرناک ؛ بہ سبب انکہ طریق او میان دو طریق است
کہ آن ہردو مخوف ومہلک اند ؛ یکی طریق امن ؛ دوم طریق
نومیدی ؛ وطریق رجا وخوف طریق عدلست میان این ہردو
نوع ؛ ازانکہ اگر بر تو امید غالب شود بشتابی کہ البتہ خوف نماند
در طریق امن افتی آیۃ فَلَا یَأْمَنُ مَکْرَ اللّٰہِ اِلَّا الْقَوْمُ
الْخَاسِرُوْنَ ۰ واگر بر تو خوف غالب شود بشتابی کہ البتہ رجا
نماند در طریق نومیدی افتی آیۃ اِنَّہٗ لَا یَیْئَسُ مِنْ رَّوْحِ
اللّٰہِ اِلَّا الْقَوْمُ الْکٰفِرُوْنَ ۰ واگر میان خوف ورجا جمع
کنی آن طریق عدل ومستقیم باشد ؛ پس ظاہر شد مہر اسہ طریق
درین عقبہ یکی طریق امن دوم طریق نومیدی سوم
طریق خوف ورجا کہ میان این ہردو است پس اگر بقدمی تو
حسیہ دراست میلی کنی در ہلاک افتی ؛ در ہا ... شکا ...

هلاک شوی ؛ و دشوار آن است که بر دو طریقه مهلک انسان قرار
بر طریق عدل ؛ اما آنکه اگر جانب امن نظر کنی ؛ ببینی رحمت خدای
تعالی چندانکه با او اصلا خوف نماند پس تکیه بر خدای تعالی
کنی و ایمن شوی ؛ و اگر جانب خوف نظر کنی ببینی سیاست
و هیبت خدای تعالی و غایت مناقشه او با اولیا و اصفیا
چندانکه اصلا انجا امید نماند پس یکبارگی نومید شوی پس
محتاج هستی بدین که تنها بسوی رحمت خدای تعالی نظر نکنی ؛ و
تنها سوی عذاب و هیبت نظر نکنی ؛ بلکه سوی هر دو نظر
بکنی ؛ و بگیری بعضی از آن و بعضی از این ؛ و از این هر دو راهی باریک
بسازی برای خود ؛ و در آن راه روی ؛ تا بسلامت مانی ؛ پس
پس نیک تامل کن این جمله را که گفتم ؛ و هشیار و بیدار شو برای این کار
که آسان نیست ؛ و بدانکه ممکن که این نفس کاهل و ستیزه را از
معصیت و محرمات او بازداری و بواسطه او کسب طاعت
بکنی و گرم سازی کردن سه اصل است سبیل دوام یکی یاد کردن نعمتهای
خدای تعالی در ترغیب و ترهیب دوم ذکر افعال مرگ فتن

و عفو کردن سوم یاد کردن جزای خدای تعالی مر بندگان
را به روز قیامت از ثواب و عقاب و تفصیل بر اصلی ازین
سه اصل در انجاست و درین باب کتاب تنبیه الغافلین تصنیف
کرده ام ولیکن درین کتاب بکلماتی که مقصود بدان حاصل
شود اشارت کنم اصل اول در اقوال خدای تعالی
تامل کن ای مرد آنچه در کتاب خود گفته از آیات ترغیب
و خوف و رجا اما آیات رجا چنانکه فرمود لا تقنطوا من رحمة
الله ان الله یغفر الذنوب جمیعا یعنی نومید مشوید
از رحمت خدای تعالی بدرستی که خدای تعالی بیامرزد گناهان
را و دیگر و من یغفر الذنوب الا الله یعنی کیست که
بیامرزد گناهان را جز خدای تعالی و دیگر غافر الذنب و
قابل التوب یعنی خداوند تعالی آمرزنده گناهان و قبول کننده
توبه است و دیگر و هو الذی یقبل التوبة عن عباده
و یعفو عن السیئات یعنی اوست خدای تعالی که قبول
کند توبه را از بندگان و عفو کند از بدیها و دیگر کتب ربکم

عَلٰی نَفْسِہِ الرَّحْمَۃَ یعنی نوشت پروردگار شما بر نفس خود
رحمت را دیگر وَرَحْمَتِی وَسِعَتْ کُلَّ شَیْءٍ فَسَاَکْتُبُہَا
لِلَّذِیْنَ یَتَّقُوْنَ یعنی رحمت من شامل ست ہمہ چیز را اند
باشد کہ رحمت کنم مرکسان را کہ تقوی کردہ اند دیگر اِنَّ اللّٰہَ
بِالنَّاسِ لَرَءُوْفٌ رَّحِیْمٌ یعنی خدای تعالی بمردمان مہربان
و بخشایندہ است دیگر وَکَانَ بِالْمُؤْمِنِیْنَ رَحِیْمًا یعنی
خدای تعالی رحیم است بمومنان پس این و امثال
این آیات رجاست واما آیات خوف وسیاست
قولہ تعالی یَا عِبَادِ فَاتَّقُوْنِ یعنی بندگان من بترسید از من
قولہ تعالی اَفَحَسِبْتُمْ اَنَّمَا خَلَقْنٰکُمْ عَبَثًا یعنی پنداریدکہ شمارا
برای بازی آفریدہ ایم قولہ تعالی اَیَحْسَبُ الْاِنْسَانُ
اَنْ یُّتْرَکَ سُدًی یعنی می پندارد آدمی کہ بہ گذاشتہ شود
قولہ تعالی مَنْ یَّعْمَلْ سُوْٓءًا یُّجْزَ بِہٖ یعنی ہر کہ عمل بد کند بدان جزا
دادہ شود قولہ تعالی وَقَدِمْنَآ اِلٰی مَا عَمِلُوْا مِنْ عَمَلٍ
فَجَعَلْنٰہُ ہَبَآءً ... [illegible]

بعملی که کرده بودند وانرا هباءً منثورا گردانیدیم اما آیاتی که

جامع است میان خوف و رجا قوله تعالی

نَبِّئْ عِبَادِي أَنِّي أَنَا الْغَفُورُ الرَّحِيمُ یعنی بیاگاهان بندگان

مرا که من آمرزنده و بخشنده ام و در عقب آن گفت قوله تعالی

وَأَنَّ عَذَابِي هُوَ الْعَذَابُ الْأَلِيمُ یعنی بیاگاهان که عذاب

من عذابی دردناک است تا بیکبارگی رجا مستولی نشود قوله تعالی

شَدِيدِ الْعِقَابِ یعنی خداوند سخت عقوبت کننده است و در

عقب آن گفت قوله ذِي الطَّوْلِ لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ یعنی اوست

خداوند فضل تا بیکبارگی خوف مستولی نشود و عجب تر ازین آنکه

گفت وَيُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ یعنی حذر میکناند خداوند تعالی

شما را از نفس خود و در عقب آن گفت وَاللَّهُ رَءُوفٌ بِالْعِبَادِ

یعنی خدا مهربان است به بندگان و عجب تر ازین آنکه گفت

مَنْ خَشِيَ الرَّحْمَٰنَ بِالْغَيْبِ یعنی هرکه ترسید از رحمن

ترسیدن را به اسم رحمن متعلق کرد و به اسم جبار و قهار و منتقم

و متکبر نکرد تا خوف با ذکر رحمت باشد و خوف دل ترا بیکبارگی

نه براند چنانچه گویند اتا در مهربانی خود ترسی ؛ و از پدر مهربان
خود ترسی ؛ و نه از ابر کریم ترسی ؛ و مراد ازین آیات آنست که بر طریق
عدل باشی نه بر طریق امن و قنوط **اصل دوم آنست** که در
افعال خدای تعالی و معامله او نظر کنی اما **از جانب خوف**
پس بدانکه ابلیس هشتاد هزار سال عبادت کرده تا او بیان گفته اند
که بر روی زمین جایی نگذاشت مقدار یک قدم که آنجا سجده نکرد
پس یک فرمان خدای تعالی را ترک کرد از در خود براند ؛ و
عبادت هشتاد هزار ساله بر روی او باز زد ؛ تا روز قیامت لعنتش
کرده و عذاب مؤبد برای او مهیا کرده ؛ تا روایت کرده اند که
رسول الله صلی الله علیه و سلم جبریل را دید دست معلق به پرده
کعبه و میگفت الهی نام مرا متغیر مکن ؛ و جسم مرا بدل مکن ؛ پس آدم
صلوات الله علی نبینا و علیه را بیافرید او را بدست قدرت خود فرود
آورده یک گستاخی کرد و یک خوردنی خورد که در آن اجازت نبود
ندا کردندش که در همسایگی من نباشد ؛ هر آنکه بی فرمانی من کند ؛ و بفرمود
ملائکه را که از آسمان به آسمان بیرون کردندش تا آنکه بر زمین

انداختند؛ وقبول نکرد توبه او را تا نگریست دویست سال وپیش
آمد او را از خواری ورنج وبلا انچه پیش آمد؛ واز فرزندان او تا ابد
در رنج بماندند؛ پس شیخ المرسلین نوح صلوة الله علی نبینا وعلیه
تحمل کرد در کار خود از مشقت انچه تحمل کرد ونگفت مگر یک کلمه بغیر
وجه تا اندیشه آمد بخواه از من چیزیکه نمیدانی؛ من ترا وعظ میکنم که
از جمله جاهلان مباش؛ تا روایت کرده اند که چهل سال از شرم
آن نظر بسوی آسمان نکرد پس ابراهیم علیه السلام بود از وی مگر
یک لغزش چندان تضرع کرد وچندان بترسید؛ وبنالید؛
تا روایت کرده اند که از ترس آن چند روز گریستن گرفت
پس خدای تعالی جبرئیل را بر وی فرستاد وگفت ای ابراهیم هرگز
دیده که دوست مر دوست خود را عذاب کند به آتش؛ ابراهیم
گفت که ای جبرئیل چون گناه خود را یاد میکنم دوستی او فراموش
می شود؛ پس موسی بن عمران صلوة الله علی نبینا وعلیه؛ بود از وی
که گذشت زدن از غضب؛ چندان بترسید واستغفار کرد وگفت
رب انی ظلمت نفسی فاغفر لی؛ پس هم در زبان او

بلعم باعور را حال چنان بود که چون نظر کردی عرش را دیدی و
میل سوی دنیا و اهل او کرد و ترک حرمت ولی از اولیای
الله کرد معرفت خود از وی سلب نمود و همچون سگ رانده اش
گردانید و در وادی هلاکت و ضلالت انداخت تا ابد از
عالمی شنیده ام که حکایت کرد اول کار بلعم باعور چنان بود که
در مجلس او دوازده هزار دوات بود متعلمان را که از وی علم
تعلیم گیرندگان
می نوشتند چون خدای تعالی او را براند اول کتابی که تصنیف
کرد این بود که گفت عالم را صانعی نیست نعوذ بالله من سخطه
بنگر که دوستی دنیا و شومیت او عالمان را چه میکشد پس بدان
شو که کار بزرگ است دل بیدار و عمر اندک و در عمل تقصیر و ناقد
بصیر داود علیه السلام که خلیفه او بود بر روی زمین یک گناه کرد
بر آن چندان بگریست که از آب چشم او گیاه برست و چون گفت
الهی بر گریه و زاری من رحمت نکنی جواب شنید که ای داود
فراموش کردی گناه را و یاد میکنی گریه را تا چهل روز دیگر بر او نوحه
بکرد و بعضی گفته اند که چهل سال و پسر او یونس علیه السلام که یک

غضبی بکرد در غیر محل حبس کرد او را در شکم ماهی در قعر دریا چهل
روز و او در آنجا میگفت لَا اِلٰہَ اِلَّا اَنْتَ سُبْحَانَکَ اِنِّی
کُنْتُ مِنَ الظّٰلِمِیْنَ ۝ و ملائکه صوت او می شنیدند گفتند
یا رب صوتی معروف از موضعی مجهول می شنویم خدای تعالے
گفت که این صوت بندهٔ من است یونس پس ملائکه شفاعت
او کردند و با این همه اهش بگردانید ذو النون خواندش و همچنین
یعنی صاحب انبیا
می آئی تا سید المرسلین صلوة الله علیه که عزیزترین و مکرم ترین خلق
او بود مر او را گفتند فَاسْتَقِمْ کَمَا اُمِرْتَ وَمَنْ تَابَ مَعَكَ
وَلَا تَطْغَوْا اِنَّهٗ بِمَا تَعْمَلُوْنَ بَصِیْرٌ یعنی بایست چنانچه فرموده
شده تو و هر که باتست و بیفرمانی مکنید که خدای تعالی بدانچه
شما میکنید بیناست تا اگر رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت مرا
سورهٔ هود پیر کرد و چندان قیام شب کرد که پایهای مبارک
ورم کرد گفتند یا رسول الله خدای تعالی گناهان گذشته و آینده
تو آمرزیده است این چیست گفت که بنده شکر کننده نباشم
پس صحابه رضی الله تعالی عنهم اجمعین ایشان بهترین قرون امت

بودند؛ وقتی گشته مزاح میکردند این آیات این آیت فرود آمد
اَلَمْ یَاْنِ لِلَّذِیْنَ اٰمَنُوْا اَنْ تَخْشَعَ قُلُوْبُهُمْ لِذِکْرِ اللّٰهِ یعنی
وقت نیامد مر کسانی را که ایمان آورده اند که از خدای تعالے
بترسند و با آنکه این امت بهترین امت اند و مرحوم اند چندین
حدها و سیاستها بر ایشان بنهاد؛ تا آنکه یونس بن عبید گفتی
ایمن مشو از آنکسی که برای پنج درم دست تو بریدن گفته است شاید که
بخوف
فردا عذاب او نیز همچنین باشد و اما از جانب رجا میگوئی
از رحمت فراخ خدای تعالی هرچه توانی و کیست که غایت و نهایت
او را تواند شناخت؛ یا وصف او بتواند کرد؛ چه وصف کنند
رحمت خدای تعالی را که کفر هفتاد ساله به ایمان یک ساعت بخشید؛
نبینی که ساحران فرعون برای آن آمدند تا با موسی حرب کنند
و بر دشمن او سوگند خورده؛ بودند ایشان را مگر آنکه بصدق گفتند
اٰمَنَّا بِرَبِّ الْعٰلَمِیْنَ چگونه قبول کرد ایشانرا و به بخشید ایشان
را جمیع گناهان گذشته؛ و ایشان را سر همه شهیدان گردانید
در بهشت؛ این بود معامله او با کسی که او را یکساعت بشناخت

دیگی گفت اورا بعد از کفر وضلالت چندین ساله ؛ پس چگونه
باشد معاملهٔ او باکسی که همه عمر در توحید او گذرانیده است ؛
یعنی که اصحاب کهف همه عمر بکفر بودند چون رَبُّنَا رَبُّ
السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ گفتند ؛ چگونه قبول کرد ایشانرا و چگونه
عزیز و مکرم گردانید ایشانرا ؛ چگونه حرمت و مهابت داد ایشانرا
تا بگفت مر بهترین خلق را لَوِ اطَّلَعْتَ عَلَيْهِمْ لَوَلَّيْتَ مِنْهُمْ
فِرَارًا وَّلَمُلِئْتَ مِنْهُمْ رُعْبًا ؛ یعنی اگر مطلع شوی تو بر
ایشان هر آینه روی بگردانی از ایشان برای فرار کردن و پر
شوی از ترس ایشان ؛ بلک چگونه مکرم کرد سگی را که متابع ایشان
تا آنکه ذکر کرد اورا در کتاب عزیز چند بار ؛ این است فضل و
کرم او با سگی که گامی چند برفت با قومی که اورا شناخته
بودند ؛ پس چگونه باشد فضل او با بندهٔ مومن که هفتاد سال
خدمت او کرد ؛ و اگر هفتاد هزار سال برید ؛ هم [ای همه عمر] عبادت او
کند ؛ و نشنیده که چگونه عتاب کرد نوح علیه السلام را بسبب
دعا کردن بر گنهکاران بهلاک ایشان ؛ و چگونه عتاب کرد

موسی علیه السلام را در کار قارون ، وگفت که قارون بتو فریاد
کرد به فریادش نرسیدی بعزت خویش اگر از من فریاد خواستی
بفریادش رسیدمی ، و درگذشتمی وچگونه عتاب کرد یونس علیه السلام
در کار قوم او گفت اندوهگین مشوی بر درخت کدو که در یک ساعت
رویانیدم و در یک ساعت خشک کردم و اندوهگین نمیشوی بر صد هزار
کس یا زیاده ازین ، پس چگونه عتاب کرد سید المرسلین صلی الله علیه
وسلم را چنانکه روایت کرده اند که از باب بنی شیبه در مسجد حرام در آمد
قومی را دید که می خندیدند گفت چرا می خندید ، درین خبر [illegible]
چون نزدیک حجر اسود رسید بپای پس سوی ایشان بازگشت ، وگفت
که جبریل آمد و مرا گفت خدای تعالی میگوید که ای محمد بندگان مرا
از رحمت من نومید مکن ، بیاگاهان بندگان مرا که من غفور رحیم
و در خبر مشهورست از رسول الله صلی الله علیه وسلم که گفت خدای تعالی
را صد جزو رحمت است یکی ازان در دنیا میان آدمیان و پریان
و بهائم قسمت کرده است ، ونود و نه جزو برای رحمت کردن
برای قسمت [illegible]
بر بندگان در روز قیامت ذخیره داشته ، و بدانکه چون خدای تعالی

ترا معرفت خود داده است و از جملهٔ این امت مرحومه
گردانیده و معرفت سنت و جماعت و نعمتهای ظاهر و باطن
داده است پس امید است از فضل عمیم او که آن را تمام کنند
وازان بود و نه جز رحمت که ذخیره کرده است لطفی کامل تر ارزانی
فرماید **اصل سوم در ذکر وعده و وعید که در قیامت
کرده است** یاد کن درین چهار حالت را ؛ مرگ ؛ و گور ؛
و قیامت ؛ و بهشت ؛ و دوزخ ؛ و آنچه در هر مقامی هست
از خطرها مر مطیعان و عاصیان را ؛ و مقصران و مجتهدان را
اما مرگ یاد کن در دو حال دو مرد یکی آنکه از ابن شبرمه روایت
ست که گفت با شعبی برای پرسیدن مردی بیمار رفتیم و
او در سکرات بود نزدیک او مردی بود که تلقین کلمهٔ شهادت
میکرد ؛ شعبی آن مرد را گفت که نرم گوی مریض گفت اگر مرا تلقین
کنند یا نکنند من ترک آن نخواهم کرد ؛ شعبی گفت حمد مر خدای را
که یار مرا نجات داد ؛ دوم حکایت شاگرد فضیل عیاض گفته
اند که او را شاگردی بود وقت سکرات موت فضیل بر وی آمد

ونزدیک سر او بنشست و سوره یس خواندن گرفت شاگرد
گفت که ای استاد این سوره مخوان فضیل ساکت شد پس
تلقین کلمه شهادت کرد مریض گفت نخواهم گفت که ازو بیزارم
و همین بمرد فضیل در خانه رفت و چهل روز میگریست پس
او را در خواب دید که بسوی دوزخ می برند گفت بچه چیز خدای
معرفت خویش از تو بستانید و تو عالمترین شاگردان من
بودی گفت بسه چیز یکی غمازی یعنی آنچه تو مرا میگفتی بیاران
خلاف آن میگفتم دوم حسد سوم مرا علتی بود مرا طبیبی گفت
اگر هر سال یک قدح شراب بخوری علت تو برود پس یک قدح
خمر بخوردمی بعد ازین باد کن حال دو مرد دیگر یکی آنکه عبد الله
ابن مبارک رحمة الله علیه حکایت کرده است که مردی بود بوقت
سکرات نظر سوی آسمان کرد و بخندید و گفت لِمِثْلِ هٰذَا
فَلْيَعْمَلِ الْعَامِلُوْنَ ۰ یعنی از برای مثل این چیزها عاملان عمل
کنند دوم آنکه روایت کرده اند از مالک دینار رحمة الله علیه
گفت بر همسایه خود وقت سکرات رفتم مرا گفت ای مالک

دو کوه آتش پیش خود می بینم مرا برای رفتن بران جبر میکنند
از اهل او پرسیدم که حالش چه بود گفتند دو پیمانه داشت بیکی
خریدی و بدیگری بفروختی هر دو را بخواستم یکی را بر دیگری
زدم تا بشکستم پس آن مرد را پرسیدم که حال چیست گفت
زیاده زیاده اما گور و حال آن بعد از مرگ یاد کن
دران حال و مرد یکی انکه صالحی گفته است که سفیان ثوری
را بعد مرگ در خواب دیدم گفتم که چیست حال تو یا ابا عبد الله
روی از من بگردانید و گفت این وقت کنیت نیست گفتم
چیست حال تو ای سفیان گفت پروردگار خود معاینه
کردم و دیدم مرا گفت که گوارا باد مر ترا با رضای من ابا سعید
در شبها تاریک چشم گریان به اشتیاق تمام قیام میکردی
پس مر تراست این ساعت که اختیار کنی بر قصر که خواهی
و مرا زیارت کنی که من از تو دور نیستم و دوم انکه بزرگی گفته
است که مردی را در خواب دیدم رنگ رویش برگردیده
است و هر دو دست بر گردنش بسته گفتم که خدای تعالی

با توجہ کرد گفت روزگاریکہ ما دران بازی میکردیم گذشت
اکنون این روزگاریست کہ با ما بازی میکنند و باوکس بحال
دوبرد و دیگر یکی آنکہ صالحی حکایت کردہ است کہ مرا پسری
بود شہید شد۔ شبی کہ عمر بن عبد العزیز وفات یافت
اورا بخواب دیدم گفتم ای پسر نہ تو مردہ بودی۔ گفت لی
شہید شدہ بودم و نزدیک خدای تعالی زندہ ام و روزی
دادہ می شوم۔ پس گفتم چیست کہ چندین مدت تراندیدم گفت
در میان اہل آسمان ندا کردند کہ ای جملہ انبیا و اولیا و صدیقان
و شہیدان در نماز جنازہ عمر ابن عبد العزیز حاضر شوید۔ پس من
آمدم و نماز جنازہ بگذاردم۔ پس ازانجا آمدم تا بر شما سلام
کویم اما دوم آنکہ ہشام بن جبلہ گفتہ است کہ مرا پسری جوان
بمرد در خوابش دیدم پیر شدہ گفتم ای پسر این پیری چیست؟
گفت چون فلان ہمارسید و موزخ ہمرسیدن او بانگی زد کہ
ہیچکس از ما جوان نماند ہمہ پیر شدند اما قیامت نال
کن وران دو قول خدای تعالی کہ گفت یَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِیْنَ

إِلَى الرَّحْمٰنِ وَفْدًا وَنَسُوقُ الْمُجْرِمِينَ إِلَى جَهَنَّمَ وِرْدًا
یعنی روز قیامت حشر کنیم متقیان را در حالتی که سواران باشند
بر ناقهای بهشت گروه گروه و براینم گناهکاران را بسوی دوزخ
در حالی که تشنه باشند پس یکی باشد که چون بیرون آمد از گور
براقی بیند بر سر گور خود و تاجی و حله پس بپوشد و سوار شود و سوی
بهشت خرامد از عزتش نگذارند که بپای خود در بهشت رود و دیگری
از گور بیرون آید بیند بر سر گور زبانیه و عقوبتها حاضر آمده آن
بدبخت را نگذارند که بپای خود در دوزخ رود بلکه بکشندش
بروی بسوی دوزخ و از عالمی شنیده ام که گفت روایت هست
از رسول صلی الله علیه وسلم که چون روز قیامت شود قومی از گورهای
خود بیرون آیند و ایشان را اشتران باشند با پرها تا بران سوار
شوند و در عرصات قیامت بپرند و بر دیوارهای بهشت فرود
آیند چون ملائکه ایشان را ببینند هر یکدیگر را گویند که ایشان
کیانند بگویند که ما اینم که از امت محمد صلی الله علیه وسلم باشند
پس بعضی از ملائکه بیایند و ایشان را پرسند که شما کیانید

وازامت کیستید ایشان بگویند که ما از امت محمدیم صلی الله علیه وسلم
ملائکه گویند حساب کرده شدید گویند نی ٭ گویند که عملهای شما وزن
کردند گویند نی ٭ گویند که نامهای خود خوانده اید گویند نی ٭ ملائکه
گویند باز گردید که این همه شمارا در پیش است ٭ ایشان گویند شما چیزی
ما را داده اید که بدان حساب کرده شویم پس منادی ندا کند که بندگان
مار است گفت قوله تعالی مَا عَلَی الْمُحْسِنِیْنَ مِنْ سَبِیْلٍ
واما جنت ونار تامل کن درین هر دو آیت از کتاب
خدای تعالی یکی آنکه گفت وَسَقٰهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا
طَهُوْرًا ٭ یعنی بنوشانند مر ایشان را پروردگار ایشان شراب طهور
دوم اِنَّ هٰذَا کَانَ لَکُمْ جَزَآءً وَّکَانَ سَعْیُکُمْ مَّشْکُوْرًا
یعنی این هست جزای شما و هست سعی شما پسندیده دوم آنکه
حکایت کرده است خدای تعالی از طایفه دوزخیان وگفت
رَبَّنَآ اَخْرِجْنَا مِنْهَا فَاِنْ عُدْنَا فَاِنَّا ظٰلِمُوْنَ ٭ قَالَ اخْسَـُٔوْا
فِیْهَا وَلَا تُکَلِّمُوْنِ ٭ یعنی طایفه از اهل دوزخ گویند که ای پروردگار
ما بیرون آر ما را ازینجا اگر باز گردیم و ایمان نیاریم پس ظالم باشیم خدای تعالی

بگوینیا باشید درین آتش از رحمت نا امید و سخن مگوئید با من ٭
روایت کرده اند که چون خدای تعالی این بگوید همه سگ گردند
و در دوزخ لبطرق سگان بانگ کنند ٭ خدای تعالی ما همه را ازین
خواری و عذاب نگاهدارد که مصیبتی سخت یحیی بن معاذ رازی
رحمة الله علیه گفته است ندانم که کدام مصیبت ازین هر دو قوی
تر است فوت شدن نعمت بهشت + یا رفتن در دوزخ ٭ اما بهم
حال فوت نعمت آسان تر است از تحمل کردن دوزخ ٭ و مصیبتی
عظیم و هولناک در خلود است ٭ از انکه اگر وقتی منقطع شدی بودی
همه کار آسان تر بودی ٭ ولیکن دشواری در ابدی آخر نیست ٭
پس کدام دل آن تحمل تواند کرد ٭ و کدام نفس بران صبر تواند کرد
ازین است که عیسی صلوة الله علی نبینا و علیه السلام گفته است که ذکر
خلود نار دلهای خائفان را می بُرد ٭ با حسن رحمة الله گفتند که
آخرین کسی که او را از آتش دوزخ بیرون آرند + مردی باشد که
نام او هناد است او را هزار سال عذاب کرده باشند ٭ بعد از
هزار سال فریاد کند و گوید یا حنّان یا منّان ٭ حسن بگریست

وگفت کاشکی آن معتاد من بودمی ؛ ازین سخن تعجب کردند گفت
چه عجب میکنید انکه وقتی او را بیردن خواب را آورد ؛ میگویم کر هم
کار برین یک اصل راجع شد ؛ وآن نکته ایست که پشت ما را ای
شکسته وروی ما را زرد میکند ؛ وطبار را می برد ؛ وجگر ما را میگداز
وچشم ما را میگریاند ؛ وآن خوف سلب معرفت ہست واین است
غایت نهایت خوف خائفان ؛ دیگر ازین طائفه گفته که غم ایمان است
ست ؛ وغم طاعت که قبول کنند یا نکنند ؛ وغم معصیت که آمرزید یا نه
وغم معرفت که مبادا سلب کند ؛ ومخلصان گفته اند که غم یکی بیش
نیست وآن غم سلب معرفت است ؛ و هر غمی که جز این غم است
سهل ست ؛ از انکه منقضی شدنی است ؛ وروایت کرده اند که
یوسف اسباط گفت رحمة الله علیه که پیش سفیان ثوری بودم
دیدم که همه شب بگریست ؛ گفتم چرا گریه میکنی ؛ مگر این همه گریه تو
بسبب گناهان ست پس گیاهی از زمین برداشت وگفت
آمرزیدن گناهان بر خدای تعالی ازین آسان تر است ، ولیکن
می ترسم که مبادا ازمن معرفت سلب کند سوال اگر کوئی که مبادا

دوطریق کدام راه سلوک کنم طریق خوف یا طریق رجا **جواب** گویم کہ طریق مرکب از ہردو طریق نیکوست ازانکہ گفتہ اند ہرکہ بروی رجا غالب شود او از جملہ مرجیان باشد، وہرکہ خوف بروغالب شود او از جملہ حروریان باشد، ومقصود آنست کہ میان ہردو جمع کند **سوال** اگر گوئی کہ در ہیچ حال یکی ازین ہردو راجح دفاضلتر باشد یا نہ **جواب** چون بندہ قوی وصحیح باشد خوف اولی تر، وچون ضعیف ورنجور شود خاصہ وقت سکرات رجا اولی تر، ہمچنین شنیدہ ام از عالمان، میگویم این ازان است کہ خدای تعالی فرمودہ است کہ من نزدیک شکستہ دلانم از ترس من، پس در وقت مرگ وسکرات رجا اولی تر، ازانکہ دل او درین وقت شکستہ است بسبب ترس گناہان کہ در حالت صحت کردہ است **سوال** اگر گوئی کہ بندہ در گمان نیک بردن بخدای تعالی اخبار وارد است **جواب** بدانکہ یکی از گمان نیک بردن حذر کردن از معصیت خدای تعالی است وترسیدن از عقاب او وجہد کردن در طاعت او وبدانکہ اینجا اصطلاح است

هزرگ ۞ نکتهٔ الست باریک که بیشتر مردمان دران غلط میکنند ؛ وآن فرق کردن ست میان رجا وتمنا رجا بر اصلی باشد ـ وتمنی بی اصل ۞ مثالش آنکه هرکه زراعت کند و زحمت بیند پس گوید کامید میدارم که مارا ازین زراعت صد پیمانه حاصل شود ؛ این آرزو رجاست ؛ ودیگری باشد که زراعت نکند و همه وقت بخسپید و همه سال غافل ماند چون وقت درودن آید بگوید که امید میدارم که مرا صد پیمانه حاصل شود ؛ واگوید از کجا ترا این ارزو حاصل شود ؛ این تمنا باشد ؛ بی اصل همچنین بنده چون جهد کند در عبادت خدای تعالی واز معصیت باز ماند وبگوید که امید میدارم که مرا این اندک را خدای تعالی قبول کند واین تقصیر تمام گرداند ؛ وثواب عظیم دهد وزلل عفو کند ؛ این آرزو را رجا باشد ؛ اما چون غافل ماند وترک طاعت گیرد وبه معصیتها ارتکاب کند وبه خشم خدای تعالی باک ندارد وبه نهی او التفات نکند ؛ وبه وعده و وعید او پروا نکند ؛ پس بگوید که امید میدارم از خدای تعالی بهشت ؛ ونجات از دوزخ ؛ این

تمنا باشد بی اصلی که دران حاصل نیست و از جهل خود آن را
رجا و حسن ظن نام کرده است و این خطا و ضلالت است میگویم
که مؤید این اصل است آنچه روایت کرده اند از رسول الله صلی الله
علیه وسلم که گفت عاقل کسی است که با نفس خود حساب کند و برای
مرگ عمل نیکو کند و احمق کسی است که پیروی نفس کند و از
خدای تعالی طمع مغفرت دارد و درین معنی حسن بصری رحمة الله
علیه گفته است که قومی را تمنای مغفرت از عمل کردن باز داشت
تا از دنیا بیرون رفتند و ایشان را حسنه نبود و گفتند که ما ظن نیک
داریم بخدای تعالی و دروغ گفتند اگر ایشان را ظن نیکو بودی
به عمل مشغول شدندی چنانکه خدای تعالی در قرآن مجید فرموده است
وَذٰلِكُمْ ظَنُّكُمُ الَّذِي ظَنَنْتُمْ بِرَبِّكُمْ أَرْدَاكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ
مِنَ الْخَاسِرِينَ یعنی شما که به پروردگار خود گمان برده بودید
در دنیا آن گمان شما را هلاک کرد پس گشتید شما از زیان کاران و
جعفر صبحی میگوید که ابو میسره عابد را دیدم پهلوهایش از غایت مجاهده
بیرون آمده گفتم که چنین مجاهده چرا میکنی رحمت خدای تعالی

فراخ است ؛ در خشم شد و گفت چه دیدی از من که آن دلیل نومیدی باشد قوله تعالی إِنَّ رَحْمَتَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِّنَ الْمُحْسِنِينَ یعنی رحمت خدای تعالی نزدیک نیکوکارانست ؛ جعفر گفت کہ این سخن ادراک گربانید ؛ پس نیکو فہم کن این نکتہ را و از خواب غفلت بیدار شود اللہ الموفق **فصل** حاصل جملہ کار آنکہ چون فراخی رحمت خدای تعالی یاد کردی ؛ بعد ازانکہ تو از جملہ است مرحوم ہستی ؛ پس غایت فضل و کمال جود او ذکر کردی ؛ و عنوان کتاب او کہ سوی تو فرستادہ است بسم اللہ الرحمن الرحیم دیدی ؛ پس بسیاری نعمتہا کہ او ترا دادہ است بی شفیعی دیدی ؛ و از جانب دیگر کمال جلال و عظمت و ہیبت او دیدی ؛ و پس غضب او کہ آسمانہا و زمین را طاقتش ندارد دیدی ؛ پس غایت غفلت و بسیاری گناہان خود دیدی ؛ پس خطر معاملہ و علمہا دیدی این ہمہ ترا بہ خوف و رجا آوردہ ؛ و راہ عدل را سلوک کردی و از ہر دو جانب مہلک ایمن شدی ؛ یعنی از امن و یاس شراب ممزوج خوشگوار خوردی ؛ و از ہر دو رست رجامی

صرف وازحرارت خوف صرف خلاص یافتی ؛ و بمقصود

رسیدی وازعلّتِ بین سالم گذشتی ؛ و یافتی

نفس خود را چست شده برای طاعت ؛

و گذرانده در خدمت شب و

روز بی فتوری و غفلتی ؛

از مناصی یک بار

خلاص یافتی و از

جمیع اصفیا که

خواص و محبانش ؛

شدی و این

مقصد با خطر

را دریافتی

یگانگی

ولا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم

عقبهٔ ششم قوادح و قادح عیب کننده را گویند

پس ازین بر تو باد ای برادر به نگاه داشتن خود از چیزی که مفسد
و مبطل عمل تست؛ و گفته ایم که آن دو چیز است یکی ریا
دوم عجب اما ریا بدانکه اجتناب از ریا واجب است بسبب
دو چیز سبب اول انکه چون در عبادت ریا کنی قبول از تو
دیدان ثواب بسیار حاصل شود؛ والا بر تو رد کنند؛ و از جمیع
ثواب و یا از بعضی محروم مانی؛ چنانکه روایت کرده اند از
رسول الله صلی الله علیه وسلم که خدای تعالی گفت من توانگر
ترین توانگرانم از شرک یعنی هر که عملی کند و در ان کسی را بجز من
شریک کند؛ من عمل او را قبول نکنم؛ مگر آنچه خالص باشد برای
من؛ و گفته اند که فردای قیامت خدای تعالی مر بنده را گوید
وقتی که بنده درخواست ثواب عمل کند؛ نه در مجلسها ترا بجای
بلند نشاندند؛ نه ترا در دنیا مهتری دادند؛ و نه چیزها بدست
تو ارزان فروختند سبب دوم که موجب اجتناب از ریاست
آنست که اندر ریا خطر سخت و خطر عظیم است؛ و مسکوک که بعضی

از خطر ریا آنست که در ریا دو فضیحت است؛ و دو مصیبت

اما دو فضیحت یکی فضیحت سرست؛ و آن ملامت است پیش

ملائکه؛ چنانکه روایت کرده اند که ملائکه عمل بنده بالا برند؛

خدای تعالی گوید که بر بریده و در سجین اندازید که مقصود او ازین

عمل من نبوده است پس فضیحت شود دوم فضیحت علانیه است

و آن روز قیامت است پیش همه خلائق؛ چنانچه روایت است

از رسول الله صلی الله علیه وسلم که گفت مرائی را بروز قیامت

بچهار نام خوانند؛ ای کافر؛ ای فاجر؛ ای مکار؛ ای زیانکار

سعی تو باطل شد؛ و اجر تو بباد رفت؛ که امروز ترا نصیب نیست

طلب کن اجر از کسی که عمل برای او کردی؛ در روایت کرده اند

که روز قیامت منادی ندا کند چنانکه همه خلائق بشنوند که کجااند

آنانکه مردمان را می پرستیدند برخیزند؛ و اجرهای خود از ایشان

بگیرند؛ که من قبول نکنم عملی را که با او چیزی آمیخته باشد + و اما دو

مصیبت یکی آنکه بهشت از دست رود + چنانچه رسول الله

صلی الله علیه وسلم خبر داده که بهشت سخن گفت که من حرامم

برنجیل دمرائی : واین حدیث را دو معنی ست : یکی آنکه مراد
از بخیل آن باشد که او به گفتن لا اله الا الله محمد رسول الله
بخیلی کرده باشد : ومراد از مرائی آن باشد که به ایمان و از حیا
ریا کرده باشد واین قول ضعیف ست : معنی دوم آنکه نفس خود
را از ریا و بخل پاک نکرده باشد : پس چنین کس بیم زوال
ایمان باشد : پس در کفر افتد : ولاجرم بهشت اورا از دست
رود : حدیث دوم دخول نار ست : از آنکه ابو هریره روایت
کرده است از رسول الله صلی الله علیه وسلم که گفت روز قیامت
اول مرد را بیارند که قرآن خوانده باشد : و مرد دیگر را بیارند که
در راه خدای تعالی کشته شده است : و مردی را بیارند که مال
بسیار داشت و در راه خدای تعالی خرج کرده است پس
خدای تعالی گوید مر خواننده قرآن را ترا آموختم آنچه بر رسول خود
صلی الله علیه وسلم فرو فرستادم گوید بلی یا رب : خدای تعالی
گوید چه کردی در آنچه ترا آموختم گوید یا رب بشب و روز خواندم
خدای تعالی گوید دروغ میگوئی : ملائکه گویند دروغ میگوئی

گوید بلکه مقصود تو این بود که گویند فلان قران خوان است
و آن خود گفتند ؛ پس صاحب مال را بیارند خدای تعالی گوید
نه انکه بر تو نعمت فراخ کرده بودم ؛ و بکسی محتاج نکرده ایم ؛ گوید
بلی یا رب ؛ خدای تعالی گوید چه کردی بر انچه ترا دادیم ؛ گوید یا رب
صله رحم بجا آوردم ؛ و صدقه دادم ؛ خدای تعالی گوید دروغ میگوئی
و ملائکه گویند دروغ میگوئی ؛ خدای تعالی گوید بلکه مقصود تو این
بود که گویند فلان سخی است ؛ و آن خود گفتند ؛ پس آنرا بیارند که
در راه خدای تعالی کشته شده است خدای تعالی گوید چه کردی
گوید یا رب مرا جهاد کردن فرمودی در راه تو جهاد کردم تا کشته
شدم ؛ خدای تعالی گوید دروغ میگوئی ؛ ملائکه گویند ؛ دروغ میگوئی
خدای تعالی گوید بلکه مقصود تو این بود که گویند ؛ فلان دلیر است
و آن خود گفتند ؛ و اینهمه کس را بروی اینها کشیده بذلت و
خواری در دوزخ اندازند ؛ ابو هریره رضی الله تعالی عنه میگوید که
رسول الله صلی الله علیه وسلم اینجا رسید ؛ دست بر زانوی من
زد ؛ و گفت ای ابو هریره ایشانند از خلق خدای تعالی که اول

آتش دوزخ بدیشان برافروزند؛ ابن عباس رضی الله عنهما گفت
که از رسول الله صلی الله علیه وسلم شنیده ام که دوزخ و اهل دوزخ
از اهل ریا فریاد کنند گفتند یا رسول الله دوزخ چگونه فریاد کند؟
گفت از گرمی آتش که ایشان را عذاب خواهند کرد **سوال** اگر گویی
که خبر کن ما را از حقیقت ریا و اخلاص و حکم اینها و تاثیر اینها در عمل؛
جواب بدانکه اخلاص نزدیک علمای ما دو اخلاص است
یکی اخلاص عمل؛ دوم اخلاص در طلب اجر؛ اما اخلاص عمل ارادت
قربت است بخدای تعالی و تعظیم امر او و اجابت دعوت او
و باعث برین اعتقاد صحیح است، و اما اخلاص در طلب اجر ارادت
نفع آخرت است به عمل خیر؛ و رسول الله صلی الله علیه وسلم را از اخلاص
پرسیدند. فرمود اخلاص آنست که بگویی پروردگار من خدای است
عز و جل؛ پس چنانچه فرموده است چنان راست باشی؛ یعنی
هوا و نفس خود را نپرستی؛ و عبادت مکن مگر پروردگار خود را
و در عبادت مستقیم باشی؛ چنانکه فرموده شده؛ و این اشارت
است به قطع کردن از هرچه بجز خدای تعالی است؛ این است

اخلاص حقیقی و ضد اخلاص ریا است و آن ارادهٔ نفع دنیا است
بعمل آخرت ؛ و آن بر دو نوع است ریای محض است و ریای تخلیط
ریای محض آنست که همین ارادهٔ نفع دنیا باشد لا غیر ؛ و ریای
تخلیط آنست که اراده بر دو باشد نفع دنیا و آخرت ؛ این است
مقدار اخلاص و ریا اما تاثیر این ها در عمل بدانکه اخلاص در عمل فعل را سبب
قربت گرداند ؛ و اخلاص در طلب اجر فعل را مقبول و وافر الاجر
گرداند ؛ و نفاق عمل را حبط گرداند و بیرون آرد عمل را از آنکه
او قربت باشد و باطل کند استحقاق ثوابی را که بران عمل موعود
کرده اند ؛ و نزدیک بعضی علما از عارف ریای محض نباشد اگرچه
مبطل نصف ثواب است ؛ و نزدیک بعضی علما ممکن است که از عارف
ریای محض باشد و او مبطل نصف اضعاف است ؛ و ریای تخلیط
مبطل ربع اضعاف است و نزدیک علمای ما صحیح آنست که از عارف
ریای محض نباشد بلکه ریای آخرت و لیکن با سهو افتد و حکم
آنست که اثر ریا ربع قبول و نقصان در ثواب است ؛ و [illegible]
نیست ؛ و به فقه صحیح ؛ و شرح این مسائل دراز است و در کتاب

احیاء العلوم و در کتاب اسرار معاملات دین به استقصا گفته ام
سوال اگر کوئی که مواضع اخلاص کدام است ؛ و در کدام طاعت اخلاص
واجب شود **جواب** بدانکه اعمال نزدیک بعضی علما سه قسم اند ؛
یکی قسم آنست ، که در وی بر دو اخلاص باشد و آن عبادت ظاهر است اصلی ؛
و قسمی آنست ، که در وی بر دو اخلاص نباشد و آن اعمال باطن است اصلی ؛
و قسمی آنست ، که در وی اخلاص طلب اجر افتد نه اخلاص عمل ؛ و آن
مباحاتی است که برای قوام گیرند ؛ و شیخ من گفته است رحمة الله
علیه هر عملی که احتمال دارد که او را برای غیر خدای تعالی کنند از عبادات
اصلی ؛ دران اخلاص عمل باشد ؛ پس برین قول مر اکثر عبادات
باطن اخلاص عمل باشد ؛ واما اخلاص طلب اجر ؛ مشائخ کرامیه گفته
اند که اخلاص طلب اجر در عبادات باطن نباشد ؛ از آنکه بجز خدای
تعالی کسی بران مطلع نیست ، پس دران ریا نتواند بود ولاجرم
به اخلاص طلب محتاج نباشد ؛ و شیخ ما گفته است رحمة الله
چون مریدی از خدای تعالی بعبادت باطن نفع دنیا خواهد آن نیز
ریا باشد ؛ نیکو بود نیست که در بهشتی از عبادت باطن بر بود

اخلاص باشد و ہمچنین در نوافل ؛ واجب است ہر دو اخلاص وقت شروع ؛ اما مباحات کہ برای قوام گیرند در وا اخلاص طلب اجر باشد نہ اخلاص عمل ؛ از انکہ صلاحیت آن ندارد ؛ کہ بنفس خویش قربت باشد ؛ بلکہ آلتی ہست برای قربت **سوال** اگر گوئی کہ این موضع اینہا بود بیان مار او قت اینہا از عمل **جواب** بدانکہ اخلاص عمل بر افعال مقارن باشد لامحالہ ؛ وازو متاخر نباشد ؛ واما اخلاص طلب اجر ؛ بل باشد کہ از عمل متاخر باشد و نزدیک بعضی از علمای معتبر دران وقت فراغ است کہ چون فارغ شد بر اخلاص یا بر ریا کار تمام شد ؛ و تدارک ممکن نیست ؛ و نزدیک عابدان کہ از مشائخ کرامیہ بودند ؛ مادام منفعتی کہ مطلوب باشد از ریا نیافتہ است اقامت اخلاص دران عمل ممکن ہست ؛ چون مطلوب یافت اخلاص فوت شد ؛ و بعضی علما گفتہ اند کہ در فریضہ تا اقامت اخلاص ممکن ہست تا وقت مرگ واما در نوافل ممکن نیست ؛ فرق این گفتہ اند کہ بندہ فریضہا بامر خدای تعالی کردہ است ؛ پس در فرائض ازو امید فضل باشد ؛

واما نغل بنده بر مراد خود کرده است پس بطلبند از وی حق انچه
به تکلیف کرده است به نفس خود ؛ من میگویم که درین مسائل فائدہ
است وآن آنست که هر که ریای کند و یا ترک اخلاص کند اورا علی
تدارک او ممکن باشد برکجی این وجوه که گفتیم ؛ و مقصود ما از نقل
مذاهب مردمان درین دقائق آن بود که راه برجستدی در کار
عبادت آسان شود ؛ اگر دریک قول علّت خود را دوانیابد در قول
دیگر یابد ؛ نیکو فهم کن این را سوال اگر گوئی که هر علی محتاج است
به اخلاص علیحده یانه جواب بدانکه درین خلاف کرده اند بعضی
گفته اند روا باشد که اخلاص متناول شود مرجملہ عبادات را پس علی که
ذوارکان است مثل وضوء و نماز ؛ ولبنده است درین ایک
اخلاص ؛ ازانکه بعضی ازان به بعضی متعلق است از روی صلاح و
فساد سوال اگر گوئی که اگر کسی عمل خبر کند و مرادا وجمع مردمان و نفع
ازایشان نباشد ولیکن مرا ورنیادی باشد از خدای تعالی آن نیز
ریا باشد یانه جواب بدانکه این محض ریا باشد ؛ علمای گفته اند
رحمة الله علیهم که اعتبار در ریا مراد را است ؛ هر کس را که از و مراد طلبید

پس چون مراد تو از عمل خیر نفع دنیاوی باشد آن ریاست خواه
از خدای تعالی طلبی خواه از مردمان چنانچه خدای تعالی در کتاب
خود میفرماید مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا
وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ نَصِيبٍ یعنی هر که مراد او کشت زار دنیا
باشد بدهیم او را از آن دنیا شد مراو را در آخرت بهره پس لفظ
ریا در اشتقاق خود از معنی رؤیت معتبر نیست و آنکه این اراده فاسد
را نام ریا کرده اند بدان سبب است که بیشتر از قبیل مردمان و رؤیت
ایشان افتاد نیکو فهم کن این را سوال اگر گوئی که آن دنیا
بعبادت کردن از خدای تعالی میخواهند برای آن میخواهند که محتاج
مردمان نباشند و او را بر عبادت تقویت شود و هم ریا باشد
یا نه جواب بدانکه مستغنی شدن از مردمان در بسیاری
مال و جاه نباشد بلکه در قناعت باشد و اعتماد کردن بر خدای
تعالی و اما تقویت بر عبادت اگر مراد او این باشد ریا نباشد
و همچنین هرچه تعلق بکار آخرت دارد خواستن آن بعمل خیر ریا نباشد
و همچنین اگر مراد تو آن باشد که ترا مردمان تعظیم کنند و دوست

دارند و مراد تو ازین تا بسبب حق باشد و نشر علم و برانگیختن
مردمان بر عبادت این هم ریا نباشد و اگر مقصود تو شرف
نفس تو باشد یا دنیا آن ریا باشد بدانکه من از بعضی مشایخ خویش
پرسیدم که اولیا در ایام عسرت سورهٔ واقعه خوانده اند و مراد
ایشان از خواندن این سوره آن بود که خدای تعالی از ایشان سختی
دفع کند و چیزی از دنیا بر ایشان فراخ گرداند پس چگونه روا
باشد که متاع دنیا به عمل خیر بخواهد مرا جواب گفت که مراد ایشان آن
بود که خدای تعالی ایشان را قناعت دهد یا قوتی که بدان عبادت
توانند کرد و علم توانند خواند و این از جمله ارادهٔ خیر است
نه ارادهٔ دنیا بدانکه خواندن این سوره در کار سختی رزق از جمله
سیرتهای سلف است و درین باب اخبار و آثار از رسول الله صلی
الله علیه وسلم و صحابه رضی الله تعالی عنهم وارد است تا روایت
کرده اند که ابن مسعود را رض چون عتاب کردند در کار فرزندان
او بدان سبب که از برای فرزندان از دنیا چیزی نگذاشت
جواب گفت که سورهٔ واقعه برای ایشان گذاشته ام و این کم

علما و مشائخ سلف رحمة الله علیهم خوانده اند ازینجاست و الله
بحمد الله به سختی ها و تنگی های دنیا ایشان را التفاتی نیست بلکه
این طائفه کسانی اند که سختی ها و تنگی های دنیا را غنیمت دارند
و از خدای تعالی منت انگارند اگر چیزی از دنیا بر ایشان فراخ
شود بترسند و ناخوش شوند و آن را از خدای تعالی استدراج
دانند قول ایشان آنست که گرسنگی سرمایهٔ ماست و بنای مذهب
اهل تصوف برین است و مذهب من و مذهب شیخان من نیز
همین است و جمله سلف برین بوده اند اما تقصیر بعضی از متاخران
را اعتبار نیست و ما که اینجا این فصل ذکر کردیم سبب آن بود که
نباید که مخالفی بر مقصود این قوم مطلع نشود و درین غلط کند
و یا مبتدی ساده لوح که از علم حق آن نگرفته باشد در غلط افتد
بدانکه گوید چگونه لائق باشد اینحال بحال اهل زهد و تجرد و ارباب
صبر و ریاضت بدانکه این خبریست ماخوذ از سنت و نیز مقصود
حصول قناعت است و تقویت بر عبادت نه آنکه مقصود
نزه و شهوت است و با تنگ آمدن از تحمل سختی و گرسنگی و

بهتر آنست که در عقب خواندن این سوره قناعتی در دل پیدا
می شود و حرص گرسنگی دفع میگردد و دل را از طعام تسکینی
حاصل میشود بدانکه این را کسی که امتحان کرده باشد **فائدهٔ**
دوم عجب است بدانکه وجوب پرهیزیدن از عجب **سبب**
دو چیز است **سبب اول** آنکه آنکس که عجب کند از توفیق محروم
ماند از آنکه عجب کننده مخذول است و چون از بنده توفیق
منقطع شود بزودی هلاک شود و ازین است که رسول الله صلی
الله علیه وسلم فرموده سه چیز هلاک کننده است بخلی که پیروی آن
کنند و هوای که اتباع آن کنند و عجب کردن آدمی بنفس خود
سبب دوم آنکه عجب مفسد عمل صالح است و ازین است
که عیسی علیه السلام گفت ای جماعت حواریان بسا چراغ که اورا باد
بمیرانیده است و بسا عابد که اورا عجب فاسد کرده است و چون
مقصود و فائده همین عبادت است و این خصلت محروم میکند
بنده را از عبادت و اگر حاصل شود اندکی از عبادت عجب مفسد آن
عبادت است پس واجب است حذر کردن ازین خصلت الله الموفق

سوال اگر گوئی که چیست حقیقت عجب و معنی آن و چیست تاثیر و
حکم آن جواب بدانکه حقیقت عجب بزرگ داشتن عمل
صالح است ؛ و تفصیل آن نزدیک علما باز کردن بنده است
حاصل شدن شرف عمل صالح به چیزی ؛ جز خدای تعالی یا
بمردمان یا به نفس یا به چیزی دیگر و گفته اند که عجب مثلث باشد
و آن آنست که عمل صالح را ازین سه چیز داند نفس و خلق و شی
دیگر و مثنی باشد و آن بدان باشد که ذکر کند حصول عمل صالح را
از دو چیز و موحد باشد و آن آنست که ذکر کند حصول عمل صالح را
از یکی ؛ و ضد عجب ذکر منت است و آن آنست که بداند که حصول
عمل صالح بتوفیق خدای تعالی است ؛ که او را مشرف گردانیده و ثواب
واجر و قدر او عظیم گردانیده ؛ و ذکر منت فرض است وقت دواعی
خطرات عجب ؛ و نفل است در جمیع اوقات ؛ و اما تاثیر عجب در عمل
صالح بعضی علما گفته اند که اگر عجب کند عمل او حبط شود ؛ اگر پیش
از مرگ توبه کند عمل او بسلامت ماند ؛ و این است اختیار همه صاحب
از مشائخ کرامیه ؛ و حبط شدن عمل نزدیک او آنست که نیکی و ران

وران توان نماند و در قواعد برا وحبط شدن رفتن اضعاف هست نه رفتن کل سوال اگر گوئی که چگونه پوشیده شود بر بنده عارف ماندانکه توفیق عمل صالح از خدای تعالی است جواب بدانکه اینجا نکته ایست لطیف وآن آنست که بدانی که مردمان در عجب سه صنف اند اول صنفی با عجب اند در همه حال و ایشان معتزله اند و قدریه اند و کسانی که مر خدای را بر خویش در فعل منتی نمی بینند و عنایت و توفیق ولطف خاص را منکر اند و آن بسبب شبهه است که بر ایشان مستولی شده هست و صنف دوم آنست که با ذکر منت الله در همه حال ایشانند اهل استقامت وایشان را در هیچ عملی عجبی نیست و آن بسبب بصیرتی هست که خدای تعالی ایشان را کرامت کرده و صنف سوم مخلطان اند و ایشان عامه اهل سنت وجماعت اند وقتی بیدار شوند و منت خدای تعالی را یاد کنند و وقتی دیگر غافل شوند و عجب کنند و آن بسبب غفلت عارضی باشد وسستی در اجتهاد و نقصان در بصیرت سوال اگر گوئی که چیست حال قدریه و معتزله در افعال ایشان جواب بدانکه

دریں اختلاف ہست بعضی گفته اند که همه اعمال ایشان حبط
است بسبب اعتقاد ایشان؛ وبعضی گفته اند که هیچ عملی از اعمال
ایشان را حبط نشود از ایشان تا مخصوص نباشد هر عملی به عُجبی؛
چنانکه اعتقاد اهل سنت و جماعت مانع عجب نیست در هر عملی
تا مخصوص نباشد بذکر منت **سوال** اگر گوئی که جز ریا و عجب دیگر قوادحی
هست در عمل باید **جواب** بدانکه جز این دو قوادح بسیار هست
ولیکن این هر دو را که مخصوص ذکر کردیم بسبب آنکه اصل اند و مدار کار
بر اینهاست؛ بعضی مشائخ گفته اند که بر بنده واجب است که عمل را از
ده چیز نگاه دارد نفاق و ریا و تخلیط و منّ و اذی و ندامت و
عجب و حسرت و تهاون و خوف ملامت مردمان؛ و شیخ من هر
خصلتی را ضدی گفته است که ضد نفاق اخلاص است و ضد ریا
اخلاص طلب اجر است؛ وضد تخلیط تفرید عمل است؛ وضد منّ تسلیم
عمل است بخدای عز وجل؛ وضد اذی نگاه داشتن عمل است؛ و
ضد ندامت ثابت داشتن نفس است؛ وضد عجب ذکر منت است؛
وضد حسرت غنیمت داشتن خیر است؛ وضد تهاون تعظیم داشتن

توفیق بیست ؛ و ضد خوف ملامت مردمان ترس ہست از خدای تعالی
و بدانکہ نفاق عمل را حبط کند ، و ریا عمل را رد کند ، و من و اذی صدقہ را
حبط کند بکلی در حال و نزدیک بعضی مشائخ من و اذی حبط کند اضعاف را
و ندامت حبط کند عمل را بر قول ہمہ مشائخ ؛ و عجب اضعاف عمل را ببرد و
حسرت و تہاون و خوف ملامت عمل را سبک کند ؛ و گرانی او ببرد ، مگر کہ
حاصل قبول در و باز میگردد بنوعی از تعظیم و استخفاف ؛ و حبط کردن باطل
کردن لفقہائی ہست کہ آن بہ فعل باشد ؛ و این باطل گردانیدن وقتی بہ
ابطال ثواب باشد و وقتی بہ ابطال تضعیف ؛ و ثواب منفعتی ہست کہ فعل
بعینہ مقتضی آنست و تضعیف زیادت ہست برین ؛ و گرانی فعل زیادتی
ہست کہ بقرینہ احوال مر فعل حاصل آید ؛ چنانچہ احسان کردن در حق
یکی از اہل خیر بیش از آن در حق مادر و پدر ؛ بیش از آن در حق پیغامبری از
پیغامبران و دیگر نیز گرانی ہست ولیکن تضعیف نباشد ؛ این ہست جملہ
در خلاصۃ الحجہ و در ہمین تحقیق کردہ ام ؛ نیکو فہم کن این را ، واللہ الموفق فصل
بر تو باد بہ قطع این عقبہ بجہد تمام کہ درین عقبہ خوف بسیار ہست از آنکہ صاحب
طاعت بسر عقوبات ابد برسد و تحمل این ہمہ مشقتہا کردہ تا ادراک لذت عبادت

حاصل شد و خوف نیست بر عبادت مگر ازین عقبه پس حذر کردن ازین
واجب آمد و ما ذکر کنیم در هر یکی ازین دو قادح اصول مقنعه را یاد
یاد کن دران چهار اصل **اصل اول** خدای تعالی گفته است اَللّٰهُ الَّذِیْ
خَلَقَ سَبْعَ سَمٰوٰتٍ وَّمِنَ الْاَرْضِ مِثْلَهُنَّ يَتَنَزَّلُ الْاَمْرُ
بَيْنَهُنَّ لِتَعْلَمُوْٓا اَنَّ اللّٰهَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيْرٌ وَّاَنَّ اللّٰهَ قَدْ اَحَاطَ
بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا ۔ یعنی خدای تعالی که بیافرید هفت آسمان ها را و زمین ها
را مثل آن میرود امر او میان اینها و حکم و ملک (بادشاهی) او نافذ است و دلیلش آن
تا بدانید که خدای تعالی بر همه چیز قادر است گویا می فرماید که من
آسمان ها و زمین ها را و آنچه در میان اینهاست بیافریده ام با
چندین عجائب و بدائع و بنظر تو لب بنده کرده ام تا بدانی که من قادر
عالمم و تو دو رکعت نماز با چندین عیوب و تقاصیر میگذاری
و بنظر من و علم من و ثنای من و شکر من کفایت نمیکنی
و میخواهی که عمل ترا خلق بدانند تا ترا مدح کنند این روا باشد
و هیچ عاقلی این را به پسندد **اصل دوم** هر که را چیزی
باشد نفیس و می تواند که در مقابل آن هزار هزار دینار

بستانند پس آن به فلسی بفروشد نه آنکه این زیانی عظیم باشد و دلیل قاطع باشد بر کم همتی و قصور علم و رکاکت عقل وی همچنین هر چند بنده را از مدح خلق و حطام دنیا حاصل آید به نسبت آنچه او را از رضای رب العالمین و ثنا و ثواب و شکر او حاصل شود کمتر از فلسی است به نسبت هزار هزار دینار بلکه به نسبت تمام دنیا پس نه آنکه این خسران عظیم باشد که آن چندان کرامات عزیز و شریف بدین کارهای حقیر دنیاوی از خویش فوت کند و اگر البته ازین همت خسیس هم چاره نباشد ترا هم باید که از عبادت قصد آخرت باشد که دنیا هم پس او بیاید بلکه همین خدای را به طلب تا هر دو سرای ترا بدهد ازان که او مر هر دو را مالک است چنانکه گفت مَن كَانَ يُرِيدُ ثَوَابَ الدُّنْيَا فَعِندَ اللَّهِ ثَوَابُ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ یعنی هرکه ثواب دنیا میخواهد پس نزدیک خدا ثواب دنیا و آخرت است هر دو و رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود که خدای تعالی

بعمل آخرت دنیا بدهد ٭ ولیکن بعمل دنیا آخرت ندهد پس اگر
نیت را خالص کنی و همت برای آخرت مجرد کنی دنیا و آخرت
ترا هردو حاصل آید ٭ و اگر همین دنیا طلبی آخرت در حال از تو فوت
شود ٭ و بسا باشد که دنیا هم نیابی ٭ و اگر بیابی خود بر تو باقی نماند
پس دنیا و آخرت هر دو را زیان کرده باشی **اصل سوم**
آنکه بدانی که مخلوقی که برای او عمل میکنی و رضای او میطلبی اگر بداند
که تو برای او عمل میکنی ترا دشمن گیرد ٭ پس چگونه عمل کند عاقل برای
کسی که اگر آن کس بداند که عمل کند ٭ رضای او میطلبد او را
دشمن گیرد ٭ پس عمل کن ای مسکین برای کسی که چون برای او عمل
کنی و رضای او طلبی ترا دوست گیرد ٭ و از همه مستغنی گرداند این
اصلی است مفید برای کسی که فهم کند **اصل چهارم** آنکه کسی را اگر
چیزی حاصل شود ٭ و می تواند که بواسطهٔ آن چیز رضای ملکی معظم
در دنیا حاصل کند ٭ پس اگر ترک آن گیرد ٭ و بواسطهٔ آن چیز
طلب رضای کناسی خسیس کند ٭ آن دلیل بر دنائت و حماقت
او باشد ٭ و در اکو ب چه حاجت داشتی که رضای کناسی

با امکان قدرت بر طلبیدن رضای ملک ؛ پس از تو بود
خوشنودی فوت شد ازین همه ماننده واران ببوراند ؛ این است
حال مرائی از آنکه چه حاجت دارد برضای مخلوق حقیر ضعیف ؛
داو قادر است بر حاصل کردن رضای پروردگار جهانیان ؛
واگر البته نتوانی که ترک طلب رضای مردمان گیری طریق تو آنست
که ارادت خود را مجرد کنی ؛ و همین رضای خدای تعالی طلبی تا
رضای مردمان نیز ترا حاصل آید ؛ از آنکه همه دلها بدست اوست
چنانکه خواهد بگرداند ؛ حسن بصری رحمة الله علیه گفت که مردی
سوگند خورد و گفت بخدای تعالی که بعبادت کنم خدای را که بدان
مشهور گردم ؛ پس اول کسی که در مسجد در آمدی او بودی ؛ و آخر کسی
که از مسجد بیرون آمدی او بودی ؛ و هرگز ندیدی کسی او را مگر ایستاده
بنماز ؛ همچنین هفت ماه بماند ؛ و درین مدت بر هر طائفه که بگذشتی
گفتندی که این مرائی چنان کرد ؛ و این مرائی چنین گفت ؛
پس بخویشتن بازگشت ؛ و با خود گفت که بعد ازین عمل برای
خدای تعالی بکنم ؛ بی آنکه هر عملی که میکرد جز خیری نیفزاید ؛ بجز دو

بیت چنان شد که هر طائفه که بگذشتی گفتندی رحمت باد بر
فلان که بخیری مشغول است چون حسن رحمه الله علیه این حکایت
تمام کرد این آیت بخواند إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ
سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَٰنُ وُدًّا یعنی آن کسانیکه ایمان آورده اند
و عمل صالح کرده اند ایشانرا خدای تعالی دوست گیرد و در دلهای
مومنان نیز دوست گرداند اما عجب آنست که در ان سه
اصل است اصل اول عمل بنده را قیمتی و مقداری
که باشد از ان باشد که خدای تعالی انرا قبول کند و بدان راضی
شود چنانچه بینی که مزدور همه روز کار کند به دو درم و پاسبان همه
شب بیدار باشد بسبب دو دانگ و همچنین جمله ارباب
صناعت و حرفت هر یکی کار خود با کنند شب و روز قیمت
عمل ایشان درمهای معدوده باشد پس اگر فعل خود را صرف
برای خدای تعالی کنی و برای او مثلاً روزه داری میگوید
إِنَّمَا يُوَفَّى الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ یعنی
ما بدهیم صابران را اجر بیحساب زیرا این روزه ایست که قیمت

او دو درم بود با تحمل رنج بسیار، و با آنکه نان بامداد و شبانگاه
خوردی چنین قیمتی او را پدید آمد، و اگر شب بخیزی و آن اعمال برای
خدا تعالی کنی، گوید فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُم مِّن
قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ۚ یعنی نداند هیچ نفسی که
من چه پنهان داشته‌ام برای ایشان از خنکی چشم جزای آنچه
عمل کرده اند، پس این پنهان شب است که اگر کار دیگر میکردی
قیمت او دانگ یا دو درم بودی، که مراد را این چنین قدر و
قیمت پیدا شد، بلکه ساعتی اگر از آن شب یا روز و در بعث
نماز سبک بگذاری بلکه ساعتی از آن بگوئی لَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰه
خدای تعالی فرموده مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِّن ذَكَرٍ أَوْ أُنثَىٰ وَ
هُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ يُرْزَقُونَ
فِيهَا بِغَيْرِ حِسَابٍ یعنی هر که عمل نیک کند از مرد و زن،
و او مسلمان است ایشان در آیند در بهشت، و روزی داده
شوند در بهشت بی حساب، این یک ساعت بود از ساعات تو
و نفسی بود از انفاس تو که از نزدیک اهل دنیا قدری و قیمتی

نیست ؛ و نه نزدیک تو ؛ و مثل این چندین ساعتها را در لاشی
ضایع کرده ؛ پس بدان قدر ساعات و انفاس خود را ؛ و قیمت
او بیفزای ؛ پس واجب است مر عاقل را که حقارت عمل خود بداند ؛
و قدر عمل خود و شرف آن از خدای تعالی تصور کند ؛ و بپرهیزد از
خرد کردن عمل بر وجهی که او را اصلا جهت آن نباشد که قبول خدای را
شاید ؛ که هم به اصل خود باز گردد و قیمتش به هیچ باز آید ؛ مثال او خوشه
باشد از انگور ؛ و یا دسته باشد از ریحان ؛ و قیمتش در بازار یک
دانگ باشد ؛ و اگر آن را بوجه هدیه به پادشاهی بدهی ؛ او آن را قبول
کند بسا باشد که هزار دینار در عوض آن به بخشد ؛ و اگر در حضرت
او قبول نیفتد ؛ و آن را رد کند ؛ هم بدان قیمت خسیس خود باز آید ؛
هم چنین کار عبادت است ؛ پس بیدار شو و فهم کن **اصل دوم**
آنست که بدانی چون ملکی در دنیا یکی را وظیفه معین کند از طعام
و یا جامه و یا درم ؛ شب و روز او را به انواع خدمت فرماید و
با خواری و مذلت دارد ؛ بسا باشد که پای او از کثرت ایستادن آماس
کرده ؛ و چون سوار شود در رکاب وی پیاده دود ؛ او بسا باشد که

یا دشمن از جملهٔ کسی دوست و دشمن نگشانده چنین خدمت و مشقت و مذلت و مضرت همه بجهت آن منفعت حقیر فانی ست که آن از روی حقیقت هم از خدای ست و جل پس خدای تعالی است که ترا از نیست پس ترا بپرورید پس چندین نعمت های ظاهر و باطن دینی و دنیاوی داده و نفسی عطا فرموده چنانکه هیچ فهمی بکنه آن نرسد و تو دو رکعت نماز با چندین عیوب و آفت ها گذاردی با چندان ثوابی که ترا خواهد داد آن را بزرگ پنداری و بران عجب کنی این کار عاقل باشد

اصل سوم آنکه اگر پادشاهی باشد که رسم او آنست که ملوک و امرا را خدمت فرماید و پیش او اولیا و حکما بایستند و عقلا و علما پیش اسپ وی بروند و چون آن پادشاه مر بازاریی یا دہقانی را بگوید بسبب رحمتی که در باب او دارد که برابر این ملوک و سادات و اکابر و افاضل بایستد و بسوی خدمت پرعیب او بچشم رضا نگرد پس اگر این مرد بدان خدمت پرعیب بر ملک منت نهد هر آئینه گویند که این دیوانه است و چون این مقرر شد بدانکه خدای تعالی پادشاهی ست که آسمانها

زمین ها و آنچه در میانهاست او را تسبیح میگویند ؛ از جمله خدام
او جبرئیل و میکائیل ؛ و اسرافیل ؛ و عزرائیل ؛ و حاملان عرش و
دیگر روحانیان ؛ و روحانیان اند که عدد ایشان کسی نداند مگر خدای تعالی
وَمَا يَعْلَمُ جُنُودَ رَبِّكَ إِلَّا هُوَ ؛ پس بعد از ایشان از جمله خدام او
آدم ؛ و نوح ؛ و ابراهیم و موسی ؛ و عیسی ؛ و محمد رسول الله صلی الله
علیه وسلم بهترین عالمیان و جمیع انبیا صلوات الله علیهم اجمعین اند
با مراتب بلند ؛ و مناقب عزیز و شریف ؛ و مقامات کریم ؛ او
عبادات عظیم ؛ و پس ایشان علما و ائمه دیندار و زهاد و اولیای
پاک و عبادتهای خالص ؛ و خوارترین خادمان بر در او پادشاهان
دنیا و جباران اند ؛ پس او با چندین عظمت و جلال ترا اجازت
کرده است که او را عبادت کنی ؛ و بر آن دو رکعت نماز پر عیب که
خواهی گزارد چندان ثواب وعده کرده است ؛ و با این همه بدان
دو رکعت عجب کنی ؛ آن را کاری دانی چه تباه شده باشی ؛ و چه جاهل
شخصی باشی ؛ وَاللّٰهُ الْمُسْتَعَانُ وَإِلَيْهِ الْمُشْتَكَى مِنْ هٰذِهِ النَّفْسِ الْجَاهِلَةِ
وَعَلَيْهِ التُّكْلَانُ **فصل** تمثیل وی بر وجه دیگر آنست که پادشاهی

بزرگ چون اجازت کند؛ به آوردن هدیها برای خویش از جواهر و
نفایس و اموال؛ پس اگر تقالی یکدسته ترب یا دهقانی یک خوشه
انگور که بهای او دو دانگی یا حبه است در حضرت آن پادشاه آرد و مزاحم
این بزرگان و اغنیا شود و این ملک از این فقیر سوای ادای این هدیه
را قبول کند؛ و بسوی او بنظر رضا و قبول بنگرد و او را خلعتی نفیس فرماید
نه آنکه این از وغایت فضل و کرم باشد؛ پس این فقیر بر این ملک
منت نهد؛ و بدان دسته ترب و یا خوشه انگور عجب کند؛ او را
بگویند که این مجنون است بی عقل؛ پس اکنون چون شبی برخیزی و
دو رکعتی چند بگذرانی دران ساعت فکر بکن که چند کس در بر و بحر و شهرها
و بیابانها از صدیقان؛ و خائفان؛ و مشتاقان و متضرعان خاشع
اند؛ و بر در خدای تعالی بعبادت ایستاده؛ بانفسهای ترسان؛ و
دلهای بریان و چشمهای گریان؛ و زبانهای پاک؛ و نماز تو با اگر دران
بقدر امکان جهد کنی و اصلاح نمائی لائق حضرت این مالک معظم نباشد
و شیخ من گفته است رحمة الله علیه ببین ای غافل؛ هرگز نمازی سوی
خدای تعالی فرستاده که خواجه سوی یکی از توانگران فرستد و ابوبکر

و آن رحمة الله علیه گفتی که چون من از نماز فارغ شوم مرا شرم سخت
تر از آن زن اید که او از زنا فارغ شده باشد **فصل** بگویم کم
بعد ازین جمله بیدار شوی مرد از خواب غفلت خورده درین عقبه و الا
از جمله زیانکاران باشی که این عقبه دشوار است و تلخ است و صعب
است و زیانکارترین عقبات که ترا درین راه پیش آید این است
از آنکه فایده جمله عقبات گذشته اینجا ظاهر خواهد شد اگر درین عقبه
سلامت ماندی سود اکردی و الا جمله سعی تو باطل شود و همه عمر تو به
بطالت گذشت پس ازین بدانکه درین عقبه سه چیز جمع شده
است که آن سبب دشواری است اول آنکه کاری باریک است
دوم آنکه زیانی سخت است سوم آنکه خطر عظیم است اما باریک کار
از آن است که جایهای ریا و عجب در علمها بغایت دقیق و پنهان
است هرگاه که حال چنین باشد مطلع نشود بران مگر عالمی دانا
و با بصیرت در کار دین و بیدار دل و احتراز کنند چون چنین است
بسیار کس مشغول نشود و جاهل غافل یکی از علما نیشاپور مرا حکایت کرد
عطاء سلمی رحمة الله علیه جامه بیافت و در یافتن آن بقدر

امکان احتیاط کرد پس در بازار برد چون بر بزاز عرض کرد
بزاز او را قیمت اندک کرد و گفت درین جامه چندین عیب
است ؛ عطا در گریه شد و بسیار بگریست چنانکه بزاز پشیمان
شد و به معذرت پیش آمد ؛ و گفت که بهای این بر جه مطلوب
تست بستان ؛ عطا گفت گریه من ازین نیست که تو گمان میبری
من این صنعت را نیکو دانم ؛ و بقدر امکان درین جامه احتیاط
کرده‌ام ؛ تا درین هیچ عیبی نباشد ؛ چون بر کسی عرض کردم که به
عیبها دانا بود چندین عیب در وی پیدا کرد که من ازو غافل
بودم ؛ پس چگونه باشد عملهای ما چون عرض کنند بر خدای تعالی
فردا چندین عیب و نقصان در وی پیدا شود ؛ که ما امروز از آن
غافلیم ؛ و یکی از صلحا گفته است رحمة الله علیه که شبی بوقت سحر
بالای بام که نزدیک شارع عام بود و سوره طٰه میخواندم ؛ چون
تمام کردم در خواب شدم ؛ شخصی را دیدم که از آسمان ؛ فرود آمده
بود در دست او کاغذی ؛ پیش من آنرا بکشاد دیدم که سوره طٰه
نوشته است و در زیر هر کلمه ده حسنه ثبت گشته مگر زیر یک کلمه که م

دانشید گر این کلمه نیز خوانده ام چرا در زیر این ثوابی ثبت نیست
آن شخص گفت راست میگوئی خوانده ؛ وما نیز ثواب آن
نبشته بودیم ؛ ولیکن منادی ندا کرد از زیر عرش که آن را
بکشید ؛ پس آنرا محو کردیم ؛ آن مرد گفت که هم در خواب
بگریستم و گفتم چرا چنان کردید ؛ گفت چون بدین کلمه رسیدی
مردی در شارع عام میگذشت ؛ بسبب او آواز خود درین کلمه
بلند کردی ثواب این کلمه باد رفت ؛ اما سختی زیانی آنست که ریا
و عجب آفتی عظیم اند در یک لحظه واقع شود ؛ و بسا باشد که عبادت
نود ساله را باطل کند ؛ حکایت کرده اند که مردی سفیان
ثوری را با اصحاب او را مهمان خواند ؛ پس آن مرد اهل خود را
گفت ؛ طبق که در حج اول آورده بودم بیارید ؛ بلکه آن طبق که
در حج دوم آورده ام بیارید ؛ چون این بگفت سفیان ثوری
او بجهید ؛ و گفت ای مسکین دو حج را بدو کلمه باطل کردی ؛ اما خطر
عظیم از چهار وجه است ؛ یکی آنکه خدای تعالی ملکی است که عزت
جلال او را نهایت نیست ؛ دوم هر اربار تو نهان نیست

سوم آنکه ترا بدنی ہست معیوب بعیبہای پنہانی ؛ وآلوده
بہ آفتہای بسیار ؛ چہارم کارہای مخوف اگر واقع شود وآن
زلتی باتباع نفس سوی اوست ؛ پس محتاجی که بیرون آری
عمل صافی سالم ازبدنی معیوب ؛ ونفسی مائل بہ شره بر درہم که
در حضرت خدای تعالی را بشاید ؛ تا جلال وعظمت او وکثرت نعم او
بر تو باقی ماند ؛ والا فوت شود مر ترا رنجی عظیم که هیچ نفسی نوبت
شدن آن مسامحت نتواند کرد ؛ بلکه باشد که در مضیقی افتی که
طاقت آن نداری واین والله که کاری عظیم ہست ؛ اما جلال و
عظمت خدای تعالی بمثابتی است که ملایک مقرب شب و روز
در خدمت او ایستاده اند ؛ وخدمتش میکنند ؛ تا بعضی از ایشان
از روز آفرینش در قیام اند ؛ وبعضی در رکوع اند ؛ وبعضی سجود
اند ؛ وبعضی در تسبیح اند ؛ وبعضی در تہلیل اند ؛ نه قائم قیام خود
تمام کند ونه راکع رکوع ؛ ونه ساجد سجود ونه مسبح تسبیح ؛ ونه مہلل
تہلیل تا نفخ صور ؛ وچون از چنین خدمت عظیم فارغ شوند ندا
کنند بیک بارگی وبگویند سُبْحَانَكَ مَا عَبَدْنَاكَ حَقَّ

عبادتک محمد سید المرسلین و خیر العالمین صلی الله علیه وسلم
میگوید لا احصی ثناءً علیک انت کما اثنیت علی
نفسک یعنی نتوانم ثنا گفتن بر تو چنانچه تو ثنای خویش خود گوئی
اما نعمت خدای تعالی بحدی است که شمار آن ممکن نیست چنانکه
گفت وَاِنْ تَعُدُّوْا نِعْمَةَ اللّٰهِ لَا تُحْصُوْهَا ؛ روایت کرده
اند که مردمان را بر سه دیوان عرض کنند یکی دیوان نیکی دوم
دیوان بدی ؛ سوم دیوان نعمتها ؛ پس نیکیها برابر نعمتها دارند
تا جمیع نیکیها در مقابله نعمتها برود ؛ و بدیها باقی ماند ؛ و حکم در آن
مر خدای راست هر چه خواهد بکند ؛ اما عیبهای نفس و آفات آن
و آن خود هر یکی را پیش ازین در محل خود ذکر کرده ایم ؛ و کار دشوار
آن است که بنده هفتاد سال زحمت بیند در عبادت ؛ و او غافل
ماند از عیبها خود نا لب باشد که هیچ یکی ازین قبول نیفتد ؛ و بسا
باشد که سالها زحمت بیند ؛ و بیک ساعت همه را باطل کند ؛
و بزرگترین خطا ازین همه آنست که بسا باشد که خدای تعالی سوی
بنده نظر کند ؛ و او مشغول است به ریا کردن در عبادت ظاهر

خودرا مرخدایرا کرده است؛ و باطن خودرا برای خلق پاک
براند او را از در خود راندی که باز نخواند؛ از علی شنیده ام
که حکایت کرد از حسن بصری رحمة الله علیه که او را بعد از مرگ
در خواب دیدند؛ از حالش پرسیدند؛ گفت که خدای تعالی
مرا پیش خود بایستانید؛ گفت حسن یاد میداری آن روز
را که در مسجد نماز میگذاردی؛ چون دیدی که مردمان سوی تو
می نگرند نماز بهتر گزاردن گرفتی؛ تا اگر اول نماز تو برای من
خالص نبودی امروز از در خود ترا براندمی؛ و یکبار از خود ترا قطع
کردمی و لسبب باریکی کار و صعوبت خداوندان بصیرت بر
خود ترسیده اند تا بعضی از ایشان بجمیع عمل خود که مردمان آن را
دانسته اند اعتبار نکرده اند. حکایت کرده از زاد ابوالهریره
رضی الله تعالی عنها که گفت هر عمل که از آن من ظاهر شود آن را
در حساب نگیرم؛ و دیگری گفته است که نیکی های خود را چنانکه
پنهان دارکه بدیها را خود را پنهان میداری؛ و دیگری گفته
است اگر توانی که خیری بکنی پنهان کن؛ پس از این چنان ان

مصلحت می بینم که خبری مروایت از رسول الله صلی الله علیه وسلم
اینجا ثبت کنم ؛ روایت کرده اند از ابن مبارک رحمه الله از مردی
که ان مرد مر معاذ را گفت رضی الله عنه ؛ بگوی من حدیثی از
رسول الله صلی الله علیه وسلم که شنیده و یاد گرفته و هر روز آنرا
میخوانی بسبب شوق و رقتی که دران است معاذ رضی الله عنه گفت میگویم
پس بگریست گریستن دراز و گفت وَاشَوْقَاهُ اِلَی رَسُوْلِ
اللهِ وَاِلَی لِقَائِهٖ پس گفت که وقتی نزدیک رسول الله صلی الله
علیه وسلم بودم ؛ پس سوار شد و مرا پس خود سوار کرد ؛ و چون
قدری برفتیم رسول الله صلی الله علیه وسلم سر سوی آسمان کرد
و گفت حمد مر خدای را عز و جل که حکم کند در مخلوقات خویش هرچه
خواهد ؛ پس گفت یا معاذ گفتم لَبَّیْکَ یَا سَیِّدَ الْمُرْسَلِیْنَ
گفت حدیثی میگویم ترا اگر آنرا نگاه داری ترا نفع کند ؛ و اگر
ضائع کنی حجت تو نزدیک خدای تعالی بریده کرد ؛ ای معاذ
خدای تعالی پیش از انکه آسمانها بیافرید ؛ هفت فرشته بیافرید
و بر هر دری از درهای آسمان یکی را از ایشان دربان کرده

چون کرام کاتبین که ایشان رقیب اعمال بنده اند کاشفند عمل بنده را که
در بامداد تا شبانگاه عبادت کرده باشد به آسمان برند که چون
نور درخشنده چون به آسمان اول رسد بر کردار آن بنده ثنا
بسیار گویند فرشته که در آسمان اول است گوید که این عمل
بر روی آن بنده باز زنید که من فرشته غیبت ام مرا
خداوند من فرموده است که کسی که مردمان را غیبت کند مگذار
عمل او را و راه مده که از تو در گذرد پس آن کرام کاتبین عمل بنده دیگر
بر برند که غیبت نکرده باشد چون به آسمان دوم رسند فرشته
که موکل است بر آسمان دوم گوید که آن عمل بر روی آن بنده
باز زنید که مراد او ازین عمل غرض دنیاوی بوده و مرا فرموده اند
عمل او را راه مده که او بدین عمل دنیا طلب کرده است پس
کرام کاتبین عمل بنده دیگر برند از صدقه و روزه و نماز و حج و
عبادت و صله رحم و فرشتگان تا به آسمان دوم بر آن عمل
ثنا گویند چون به آسمان سوم رسند فرشته آسمان سوم گوید
السعید این عمل بر روی وی باز زنید که من فرشته تکبر ام

در میان مردمان تکبر کردی ؛ مراد و ستوری نیست که عمل او را از
وهم ... پس عمل بنده دیگر همچون ستاره درخشنده از تسبیح و
تهلیل و نماز و حج و عمره ببرند چون به آسمان چهارم رسند
فرشته آسمان چهارم بگوید بایستید این عمل بر روی او باز
زنید که من فرشته عجبم نگذارم که عمل وی از من درگذرد که
او هیچ کاری نکرده است که نه عجب در میان آوردی پس عمل بنده
دیگر را ببرند همچون عروس آراسته که او را جلوه کنند فرشته
آسمان پنجم گوید که این عمل بر روی او باز زنید که من فرشته
حسدم او حسد کردی بر خلق به نعمت وی ؛ و حسد کردی
بر کسی که علم آموختی ؛ عمل او را راه ندهم که از من درگذرد پس عمل
بنده دیگر ببرند تا به آسمان ششم همچون آفتاب از نماز
و روزه و حج و عمره و زکوة و بر روی ستایش که فرشته آسمان ششم
گوید که آن عمل بر روی او باز زنید که او بر هیچکس رحمت نکردی
و هر ... خلق شاد کردی ... فرشته رحمتم ...
عمل او از من درنگذرد پس عمل بنده دیگر ببرند تا به ...

هفتم از نماز و روزه و صدقه و تقوی و مجاهده فرشتگان آسمان
ششم با ایشان موافقت نموده بران عمل ثنا گویند ٭ و این عمل
همچون آفتاب درخشش می درخشد ٭ چون بآسمان هفتم رسند
فرشته آسمان هفتم گوید بایستید و این عمل بر روی او باز زنید
من فرشته حجابهم و صاحب این عمل جاه مراد بود نزدیک مردمان
نگذارم که این عمل از من درگذرد ٭ که من مامورم بران که هر عمل که نه
برای خدای تعالی باشد آن را راه مده ٭ پس عمل بنده دیگر
از نماز و روزه و زکوة و حج و عمره و خلق حسن و خاموشی ٭ و ذکر
خدای تعالی ٭ هرکاه که اینچنین عمل ملائکه بگذرانند ٭ از هفت آسمان
و همه حجابها به برند ٭ تا برسند بخدای تعالی ٭ و پیش خدای تعالی
بایستند ٭ و برین بنده به عمل صالح گواهی دهند ٭ خدای تعالی گوید
شما نگاهبان بوده بر عمل بنده ٭ و من نگاهبانم بدانچه در دل آنست
و مراد او ازین عمل من نبوده ام ٭ و میدانم که مراد او ازین عمل
بود بر وباد لعنت من که آدمیان را مغرور گردانید ٭ و مرا مغرور
نتواند کرد که من غیب دانم ٭ و بدانچه در دلهاست مطلع ام ٭ و نهان

و آنکار امید الم برد باد لعنت من و لعنت ملائکه هفت آسمان
و زمین و دو سه هزار فرشتگان که با او بوده اند بگویید یارب برد
باد لعنت تو و لعنت ما همه و لعنت کنندگان ، پس معاذ بگریست
و نعره بزد و گفت یا رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم ازین چگونه نجات
باشد که تو گفتی گفت یا معاذ پیغمبر خود کن در یقین
معاذ گفت تو رسول خدایی و من معاذ مرا چگونه نجات و خلاص
باشد گفت ای معاذ اگر در عمل تو تقصیر باشد زبان خود را نگاه دار
از غیبت گفتن و به عیبی که در آن مبتلا باشی دیگری را عیب مکن
و بخوار کردن دیگری خود را عزیز مکن و عمل خود ریا مکن و در دنیا
خدا مشغول مشو که کار آخرت فراموش کنی و خود را از مردمان
بزرگ مدان که از خیرات دنیا و آخرت بریده مانی و در مجلس فحش مگو
نامردمان از خلق بد تو اجتناب نکنند و تن های مردمان را بزبان پاره
مکن تا سگان دوزخ ترا پاره نکنند گفتم یا رسول الله که طاقت آرد
این خصلتها را گفت ای معاذ آنچه من ترا گفتم آسان است بر کسی که
خدای تعالی بر او آسان کند و بسنده است مر ترا این یک

خصلت کہ مردمان را ہمان خواہی کہ خود را ؛ وانچہ خود را نخواہی مردمان
را مخواہ ؛ چون چنین کردی سلامت ماندی ؛ آن مرد گوید کہ معاذ
بعد شنیدن این حدیث چندان قرآن نخواندی کہ این حدیث را
پس ای مرد چون این حدیث صعب و بیمناک دلگدازنده
دلہا و شکنندہ پشت و پہلوہا بشنیدی جنگ بخدای خویش زن
و بہ تضرع و زاری ملازم در او باش ؛ کہ این کار نجات نیست مگر
برحمت او ؛ و سلامتی نیست مگر بتوفیق و عنایت او ؛ پس بیدار
شو از خواب غفلت تا ہلاک نشوی **فصل الحاصل** چون نیکو نظر
کردی و قدر طاعت خدای تعالیٰ دیدی و عجز و ضعف و جہل
خلق مشاہدہ کردی ؛ پس بایشان التفات مکن ؛ و ترک ثنا
و مدح و تعظیم ایشان گیر ؛ کہ در آن ہیچ فایدہ نیست ؛ و چون خست و
حقارت در ہمت زاہدان دنیا دیدی ؛ و بطاعت خود و غبار انخواہ
و بگوی کہ ای نفس ثنای پروردگار عالمیان بہتر و یا حطام دنیای
فانی ؛ و ای نفس ترا ممکن ہست کہ بدین طاعت نعمت ابدی را
حاصل کنی ؛ پس کم ہمتی مکن ؛ ہمچنی کہ چون بگوہر ارزندہ بپرستند

چگونه قیمت او زیاده شود؛ پس ملند همتی و بلندپری کن؛ و برای خدای تعالی مجرد شو؛ و همچنین هرگاه که نیکو تامل کردی و نعمت بزرگ خدای تعالی بر خویشتن دیدی بتوفیق دادن بر طاعت و بر دفع کردن موانع؛ و بگوی که ای نفس منت مر خدای راست که این همه از لطف و کرم اوست؛ و شرم دار از التفات کردن بعمل خود؛ پس چون مواظبت کنی بدین اذکار و بر دل خود مکرر کنی و از خدای خود توفیق طلبی؛ ترا از التفات کردن بخلق و عجب کردن بعمل خود باز دارد؛ و در محض اخلاص برانگیزد و طاعت پاک و عبادت مقبول حاصل آید؛ پس تامل کن ای مسکین؛ و از جمله غافلان مباش؛

و چون چنین کردی که گفتم از جمله مخلصان شدی و منت

مر خدای را دانستی؛ و این عقبه با ترین را

پس انداختی؛ و از آفتها سلامت

ماندی و نجات یافتی؛

واللہ الموفق؛

وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيْمِ

عقبهٔ ششم
واین عقبهٔ حمد وشکر است

بر تو باد ای طالب عبادت بعد از قطع کردن این عقبات و
ظفر یافتن بمقصودات از عبادات سالم از آفات بحمد و
شکر گفتن مر خدای را بدین نعمت عظمی وعطیهٔ کبری و وجوب
حمد وشکر بر تو بسبب دو چیز است یکی برای دوام نعمت دوم
برای حصول زیادت اما دوام نعمت پس بدانکه شکر قید نعمتهاست
که بدو دائم و قائم مانند و بترک وی زائل شود خدای تعالی عز وجل
در حق قومی گفت فَكَفَرَتْ بِأَنْعُمِ اللَّهِ فَأَذَاقَهَا اللَّهُ
لِبَاسَ الْجُوعِ وَالْخَوْفِ بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ یعنی کافر
شدند بنعمتهای خدای تعالی پس چشانید ایشانرا خدای تعالی لباس
گرسنگی و ترس بسبب کفران و رسول گفت صلی الله علیه وسلم که نعمت
وحشی است پس قید کنید او را بشکر و اما حصول زیادت آن نعمت
که چنانکه شکر قید نعمت است مثمر زیادت هم است خدای تعالی گفت
لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ یعنی اگر شکر گوئید شمارا نعمت زیاده کنیم

الشکر قید النعمة الموجودة وصید النعمة المفقودة

النعمة وحشیة فقیدوها بالشکر

وسمیع حکیم چون بنده را ببیند که حق نعمت تمام نمود و منت
نهد مر او را بداون نعمتی دیگر و الا نعمت وا ده از و باز ستاند
و بکفران نعمت مبتلا گرداند و پس از ین بدانکه نعمت با بر دو قسم
است دنیاوی و دینی و دنیاوی بر دو نوع است نعمت نفع
و نعمت دفع و نعمت نفع آنست که ترا مصالح و منافع داد و منافع
بر دو نوع است یکی صورت تمام با سلامت و عافیت و الهام
تدبیر دوم لذتها از طعام و شراب و لباس و نکاح و غیر آن
و نعمت دفع آنست که دفع کرد از تو مضرتها را و مضرت بر دو نوع
است یکی در نفس بدینکه سلامت داشت ترا از جای ماندگی و
جمیع آفات و علتها که در نفس باشد دوم دفع کردن مضرتها
از انواع عوائق بتو لاحق شود مثل قصد کردن دشمن از آدمی و
بری و سباع و هوام و غیران و اما نعمت دینی بر دو نوع است نعمت
توفیق و نعمت عصمت و نعمت توفیق آنکه داد بتو اول مر اسلام
دوم مر سنت سوم مر طاعت و نعمت عصمت آنکه عصمت داد
ترا اول از کفر و شرک پس از ضلالت و بدعت و پس از سایر معاصی

اسباب

و تفصیل این نعمتها نداند و شمار نتواند کسی بجز خدای تعالی که ترا داده است چنانکه گفت وَاِنْ تَعُدُّوْا نِعْمَةَ اللّٰهِ لَا تُحْصُوْهَا یعنی اگر خواهید که نعمتهای خدای را شمار کنید نتوانید پس بدانکه دوام اینهمه نعمتها که گفتم و زیادت ازین بر هر یکی کردیم انجا رسید متعلق بیک چیز است و آن حمد و شکر است پس خصلتی که مرا و را چنین قیمتی باشد و در و اینچنین فائده بود واجب بود که ازوی بهیچ حالی غافل نباشی که جوهری قیمتی و کیمیای عزیز است والله الموفق

سوال اگر کوی که چیست حقیقت حمد و شکر و چیست معنی این هر دو **جواب** بدانکه علما فرق کرده اند میان حمد و شکر حمد از قبیل تسبیح و تهلیل است پس از اعمال ظاهر باشد و شکر از قبیل صبر و تفویض است پس از افعال باطن باشد و دلیلی دیگر بر فرق گفته اند که حمد مقابل لوم است و شکر مقابل کفران است و دلیلی دیگر گفته اند که حمد عامتر و بیشتر است و شکر خاص و اندک تر است چنانکه خدای تعالی گفت وَقَلِیْلٌ مِّنْ عِبَادِیَ الشَّکُوْرُ یعنی اندک اند از بندگان من شکر بجا آرنده

پس ثابت شد که هر یکی را از حمد و شکر معنی دیگر است پس حمد گفتن ثنا است بر کسی بفعل نیکو این بود مقتضی کلام شیخ من رحمة الله علیه؛ واما شکر در معنی او سخن بسیار گفته اند؛ ابن عباس رضی الله تعالی عنهما گفته است که شکر اطاعت کردن است بجمیع جوارح مر پروردگار خود را در سر و علانیه؛ و یکی از مشائخ ما گفته است رحمة الله علیهم که شکر ادا کردن طاعتها است در ظاهر و باطن پس رجوع کرده است؛ و گفته که شکر اجتناب از معاصی است در ظاهر و باطن؛ و دیگری گفته است که شکر نگاهداشتن دل و زبان و جمیع ارکان است تا بچیزی ازین سه چیز بهیچ وجه معصیت نکند؛ و فرق میان این قول و قول شیخ من آنست که این نگاهداشتن را معنی زائد داشته است بر اجتناب کردن از معاصی؛ واما اجتناب پس نیست آن اجتناب مگر این که گناهی نکند وقت دواعی آن بی آنکه در نفس معنی موجود و محصل باشد و که کننده بدان مشغول باشد و از کفران بدان معصوم؛ و شیخ من گفته که شکر تعظیم منعم است بر مقابلهٔ نعمت او بجملهٔ از جهای منعم

کفران او مانع شود ؛ و اگر بگویم که تعظیم محسن است بر مقابلهٔ احسان
تا صحیح شود و شکر از خدای تعالی مر بنده را هم نیکو است ؛ و در شکر
تفاصیل است که در کتاب احیاء العلوم شرح کرده ام ؛ ولیکن
حاصل آنست که شکر از بنده عبارت از تعظیم است که مانع شود از جفا
کردن کسی را که احسان کرده است بسوی او و آن بیاد کردن احسان
محسن است ؛ و آن حسن حال شاکر است در شکر او ؛ و قبح حال کافر است
در کفران او ؛ گفتم من کمترین چیزیکه حق منعم است بر نعمت دادن
آنست که نعمت او را سبب معصیت او نسازد ؛ و چه تباه است حال
کسی که نعمت منعم را سلاح عصیان او سازد ؛ پس آنچه بر بنده از
شکر فریضه است آنست که باشد در وی از تعظیم خدای تعالی آن مقدار که
حائل شود میان او و میان معاصی بر حسب یاد کردن نعمتهای او
چون این کرد آنچه اصل است در شکر بجا آورد پس باید که در طاعت
نیز جد و جهد بلیغ نماید ؛ و بخدمت قیام کند زیرا که آن نیز از حقوق
نعمت است اما از نگاه داشت در معاصی چاره نیست والله الموفق ؛ سوال
اگر گوئی که موضع شکر کدام است **جواب** بدانکه موضع شکر نعمت

دینی و دنیاوی است ؛ اما سختیها و مصیبتها در دنیا و نفس و اهل و
مال درین سخن گفته اند که اینجا بر بنده شکر واجب است یا نی ؟ بعضی
گفته اند که در سختی ها و مصیبت ها شکر واجب نشود ازین رو که مصیبت
است بلکه صبر واجب است ؛ اما شکر بر نعمت باشد ؛ و بعضی گفته
اند که هیچ سختی و مصیبتی نیست که در مقابلهٔ آن خدای تعالی را نعمتی
نیست پس شکر واجب شود بدان نعمتها که مقرون است به مصیبتها
نه بر نفس مصیبت ؛ و آن نعمتها که در مقابلهٔ مصیبت است آن است
که ابن عمر رضی الله تعالی عنهما گفته است مبتلا نشدم به بلای مگر آنکه خدای
تعالی را بر من در آن چهار نعمت بود یکی آنکه آن بلا در دین نیفتاد
دوم آنکه بلای از آن سخت تر نیفتاد ؛ سوم آنکه از رضا دادن بدان
محروم نکرد ؛ چهارم آنکه امید ثواب دارم بر بلای او به صبر ؛ و بعضی
(ای مرا اجر کرامت فرموده)
گفته اند که یکی از نعمتها این است که بلا قایم نیست ؛ و ثواب او دایم است
پس واجب است مر بنده را شکر بر نعمتها که مقرون به بلا است ؛ و
اولی نزدیک شیخ سماع است که هر چه شد اندر دنیا شکر واجب است ؛ از آنکه
شدآید از روی حقیقت نعمت است ؛ از آنکه بنده را در مقابلهٔ آن

در عاقبت ثوابی هست که در مقابلهٔ آن این شدائد با چیز است
و کدام نعمت باشد بزرگ تر ازین؛ و این بکسی ماند که داروی تلخ
بخوراند دیا ترا فصد و یا حجامت کند بسبب علتی که در تست تا از آن
علت خلاص یابی؛ پس شک نیست که آن خورانیدن دارو و بیرون
آوردن خون بفصد و حجامت نعمتی هست بزرگ اگرچه از روی صورت
مکروه هست و طبع از وی متنفر هست و همچنان هست حکم شدائد دنیا
به بینی که خدای تعالی فرموده هست فَعَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَيَجْعَلَ
اللَّهُ فِيهِ خَيْرًا كَثِيرًا یعنی شاید که چیزی را دشوار دارید و
خدای تعالی دران خیر بسیار نهاده است سوال اگر گوئی که شکر
افضل است یا صبر **جواب** بدانکه بعضی گفته اند که شکر افضل
است ازانکه خدای تعالی گفت وَقَلِيلٌ مِنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ
یعنی بندگان شکر گوینده من اندک باشند؛ پس شاکرانرا
اخص خاص گردانید؛ و حق تعالی در صفت نوح علیه السلام گفت
إِنَّهُ كَانَ عَبْدًا شَكُورًا یعنی نوح بندهٔ من شکر گذار بود؛ و در
حق ابراهیم علیه السلام گفت شَاكِرًا لِأَنْعُمِهِ اجْتَبَاهُ یعنی

ابراهیم شاکر بوده به نعمتها برگزیده خداوند تعالی و دلیل دیگر آنکه شکر بمنزله
انعام است؛ و اینها بزرگ گفته است اگر نعمت دهند و شکر کنم دوست
تر از آن دارم که بلا دهند و صبر کنم؛ و بعضی گفته اند که صبر افضل است
از آنکه در صبر مشقت بسیار است؛ پس ثواب او بسیار باشد و درجه
او بلندتر؛ و خدای تعالی گفته است در مدح ایوب إِنَّا وَجَدْنَاهُ
صَابِرًا نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ یعنی یافتیم ایوب را صابر
نیکو بنده است ایوب بازگردنده بخدای؛ و گفت إِنَّمَا يُوَفَّى
الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ یعنی داده شوند صابران
مزدی بی حساب و خدای تعالی گفته است وَاللّٰهُ يُحِبُّ
الصَّابِرِينَ یعنی خدای تعالی دوست دارد صابران را؛ گفتم
من که شکر گوینده به حقیقت نباشد مگر صابر؛ و صبر کننده به حقیقت
نباشد مگر شاکر؛ از آنکه شاکر در دار محنت خالی نیست از محنتهای
که بران صبر خواهد کرد؛ و صابر خالی نیست از نعمتهای که بران شکر
خواهد کرد که بالا گفته ام که سختیها به حقیقت نعمت است پس چون صبر
کرد بر سختیها گوی که به حقیقت شکر گفت؛ و دلیل دیگر آنکه شاکر منع

خواهد کرد نفس خود را از کفران و این صبرست از معصیت ؛ و نیز
صابر منع و باز خواهد داشت نفس خود را از جزع و این شکرست **فصل**
بر تو باد ای مرد بقطع کردن این عقبهٔ اندک مؤنت ؛ بسیار نفع ؛
بجهد تمام و تامل کن درین دو اصل یکی آنکه نعمت کسی را دهند که او
قدر داند و قدر نعمت شکر داند ؛ و دلیل برین آنست که خدای تعالی
حکایت کرد از حال کفار و یاد کرده است بر ایشان آهؤلاء
مَنَّ اللّٰهُ عَلَیْهِمْ مِنْ بَیْنِنَا اَلَیْسَ اللّٰهُ بِاَعْلَمَ بِالشّٰکِرِیْنَ
معنی چنان باشد که این جاهلان گمان بردند که نعمت عظیم و منت
کریم کسی را دهند که او را مال بسیار باشد و بزرگ زاده باشد پس
بگفتند که چیست خدای تعالی این فقیران را چندین نعمت دینی
عظیم داد ؛ و ما را نداد ؛ جواب گفت بدین سخن که الیس الله باعلم
بالشاکرین ۰ تقدیر کلام چنین است که سید کریم نعمت کسی را دهد که قدر
او کسی شناسد که به تن و جان روی بدو آورد ؛ و او را بر همه چیز برگزیند
و از مشقتهایی که درین راه اوست تحمل کند ؛ و تنگ نیاید ؛ و همیشه بر در او
ایستاده شکر گوید ؛ و در علم سابق ما بود که این ضعیفان نرحت

نتوانند دانست و بشکر آن قیام نتوانند نمود پس ایشان را لیق
باشند بدین نعمت انشاء الله پس تو اگر مال و جاه شمرده است ؛
و سبب طلب شما را از دنیا اقتباس ایست از آنکه شما نعمت حقّ را
نعمت میدانید نه دین حق و معرفت را ؛ و همه جان و دل خود را فدای
جاه دنیا میکنید ؛ واما این ضعیفان خود را که شناسند و جاه نهای
خود را در راه و مال بذل میکنند و بدان باک نمیدارند ؛ ایشان قدر نعمت
دانسته اند و مستحق این نعمت عظیم و منت کریم شده اند ؛ و من شکر
حال همه مردمان که خدای تعالی ایشان را به نعمتی مخصوص گردانیده
است از نعمت دین از علم یا عمل تمهید بن است ؛ یعنی هر یکی را از ایشان
یا لی عارف به بزرگی نعمت و تعظیم کننده آن و جهد کننده در تحصیل
آن ؛ و قیام نماینده بشکر آن ؛ و بکثر را بعضی از نعمت محروم گردد ؛
یا لی مراد را جاهل به بزرگی نعمت ؛ و غافل از شکر آن ؛ از آنکه اگر تعظیم
علم و عبادت در دل بازاریان عوام آنچنان نبودی که در دل علما میسبد
است ؛ بازار را بر علم و عبادت برنگزیدندی یعنی اگر فقیهی باشد که مسئله
مشکل داند او را حل نشود ؛ چگونه خوش شود و چنان بیند که چنین

بزار دینار ریافت ؛ و بسا باشد که در مسئلهٔ دینی سالی تفکر کند و
بلکه بسا باشد که ده سال و بیست سال و زیادت تفکر کند و این را
بسیار نشمرد و ملول نگردد ؛ و چون معلوم شود معنی عظیم و لذتی بزرگ
داند و خود را بدین توانگرترین توانگران تصور کند و بلکه بسا باشد که بازاء
یا متعلمی کاهل را که خود را در رغبت و محبت علم بجوادی پندارد مثل این
مسئله مشکل حل نشود و حق آن نداند باشد که اگر بر دو سخن در آن کسی ملول شود
و چون بگشاید این را کاری بزرگ نشمارد ؛ و همچنین کسی که بجد ابتدای
بازگشته است و جد و جهد کند و چندان خود را بریاضت بگذارد و
چندان نفس را از شهوتها و لذتها نگاه دارد ؛ تا شاید که دو رکعت نماز
چنانکه باید میسر شود یا یک ساعت مناجاتی با صفوت و حلاوت حاصل آید
و چون بدین ظفر یابد در ماهی یکبار بلکه در سالی یکبار بلکه در همه عمر یکبار
آن را منتی بزرگ و نعمتی عظیم تصور کند ؛ و بغایت خوش شود و خدای
را شکر کند و آن رنجها و بیداریها به هیچ نشمرد ؛ و یکی دیگر را اگر او
بزرگان می برد که من در عبادت رغبت و لیکن اگر محتاج شود و در
حاصل کردن مثل این عبادت صافی به نقصان کردن لقمه

از افطار؛ یا ترک کردن کلمهٔ لایعنی؛ یا دفع خواب ساعتی نفس
او بدان مسامحت نکند؛ و اگر بر سبیل ندرت عبادت با صفا
او را حاصل شود آنرا خود چیزی نشمارد؛ و بدان شکر نگوید
بلکه خوشی و شکر گفتن او آنگاه باشد که درمی حاصل شود یا
خوردنی خوب یا نانی پخته یا خواب دراز یا سلامت تن [illegible] شود
و بدان بگوید الحمد لله هذا من فضل الله؛ پس مثل این غافلان
عاجز چگونه برابر آن نیکبختان و مجتهدان شوند؛ و بنا بر این حتی
این مسکینان از این چیزها محروم مانند؛ و آن طالبان بر آن ظفر
یافتند؛ و این قسمتی بود که احکم الحاکمین کرد وَهُوَ اَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِیْنَ
این است تفصیل علم آنکه خدای تعالی گفته است اَلَیْسَ اللّٰهُ
بِاَعْلَمَ بِالشّٰکِرِیْنَ پس نیکو فهم کن و حق او بگزار [illegible]
چیز چرا که تو از دو همی بیدار آمدی؛ هرگز از آن محروم نشوی بکرامت
نفس خود؛ پس جهد کن و بکوش؛ تا قدر نعمت خدای تعالی [illegible]
و حق شکر حق بشناسی او را تعظیم کنی تا مستحق [illegible]
فصل بدانکه کسی که قدر نعمت خدای تعالی نداند از نعمت

سلب شود ودلیل برین قول خدای تعالی است وَاتْلُ عَلَيْهِمْ
نَبَأَ الَّذِي آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا فَانْسَلَخَ مِنْهَا فَأَتْبَعَهُ
الشَّيْطَانُ فَكَانَ مِنَ الْغَاوِينَ ۝ وَلَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ بِهَا
وَلَٰكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَاتَّبَعَ هَوَاهُ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ
الْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلْ عَلَيْهِ يَلْهَثْ أَوْ تَتْرُكْهُ يَلْهَثْ
ذَٰلِكَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَاقْصُصِ
الْقَصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ ۝ تقدیر این کلام چنین باشد
که نعمت دادیم این بنده را نعمت عظیم در باب دین و منزلتی
رفیع کرامت کردیم تا نزدیک ما جاه و منزلت او بزرگ باشد
ولیکن ندانست قدر نعمت ما ؛ و بسوی دنیای خسیس حقیر میل کرد
و شهوت نفس وی را برگزید و ندانست که همه دنیا نزدیک خدای تعالی
در مقابله نعمت دین کمتر نیست از پر پشه ؛ پس همچون سگی باشد که
قدر اکرام از امانت نداند ؛ و همه کرامت درباره نان و استخوان که
سوی او اندازند تصور کند ؛ و اگر او را بر تخت نشانند یا میان حما
السلطانیه ۔۔۔ پیدا نشد ؛ پس این بنده تباه کار چون

قدر نعمت ما ندانست و حق کرامت ما نشناخت و به دنیای حقیر
و لذت خسیس او مشغول شد پس نظر کردیم سوی وی بنظر سیاست
و حاضر گردانیدیم او را در میدان عدل و حکم کردیم در وی حکم جبروت
پس سلب کردیم از وی خلعتهای کرامتهای خود و بیرون بردیم
از دل او معرفت خود را و برهنه گردانیدیم او را از جمیع فضائل و
کرامتهای خود و بگردانیدیم او را همچون سگ رانده و شیطانی
از رحمت دور مانده نعوذ بالله من سخطه پس اینجا قناعت کن
بمثال ملکی که بنده از بندگان خود را اکرام کند و جامه خاص خود
او را بپوشاند و بگوید او را نزدیک گرداند و مرتبه او بالاتر از
همه بادیان و حاجبان کند و بفرماید او را که ملازم بودن بر در خود
و در موضع دیگر برای او قصری بنا کند با مائده‌ها و کنیزکان و غلامان
تا بدین از خدمت باز گردد آنجا ملک محمود و ملام شده بنشیند پس
اگر او بنده بجانب مهمان ملک یا بجانب خر شده [illegible]
از وی [illegible] را بیند که [illegible] خانه پس ترک خدمت ملک
گیرد و [illegible] او [illegible] دست [illegible] پاره [illegible] از [illegible]

ودربان لبستانند یا استخوان از سگ بربایند؛ نه آنکه ملک در نجاست
اورا گویند که این سفله ایست که حق کرامت ماندانست؛ وقدر
اعزاز ما نشناخت این مرد ساقط القدر وعظیم الجهل وبی تمیزاست
جمله خلعتها ازو بستانید؛ واز درمن برانید؛ این است حال
عالم چون میل کند بسوی دنیا؛ واین است حال عابد چون پیروی
هوا کند؛ بعد از آنکه خدای تعالی او را به علم وعبادت مشرف گردانید
پس بر تو باد ای مرد مجتهد کردن تمام در شناختن قدر نعمت خدای
تعالی وچون ترا نعمت وهدی دینی؛ بر تو باد که سوی دنیا التفات
نکنی؛ نمی شنوی که خدای تعالی با سید المرسلین چه میگوید وَلَقَدْ
آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ لَا تَمُدَّنَّ
عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ وَلَا تَحْزَنْ
عَلَيْهِمْ تقدیر کلام چنان باشد که هر که او قرآن می داند واجب
است بر وی که نظر سوی دنیای حقیر نکند ورغبت ننماید که حطام دنیا
خدای تعالی بر همه کافران وفرعونیان ودیلمیان وزندیقان وجاهلان
وفاسقان که خوارترین خلق اند میریزد تا لاجرم که در آن غرق میشوند

را از پیغمبران و صدیقان و عالمان و عابدان که عزیزترین
خلق اند باز میدارد تا بحدی که بسیار باشد که پارهٔ نان و پارهٔ
جامه نیابند و بدان بر ایشان منت می نهد چنانچه مر موسی
را گفت اگر خواستمی شما را زینت دنیا چندان دادمی که چون
فرعون آن را بدیدی دانستی که او از مثل آن عاجز است ولیکن
دنیا را از شما دور میدارم و من با اولیای خود چنین کنم و ایشان را
از نعمتهای دنیا چنان نگاه دارم که شتربان مشفق شتر خویش را
از گیاه منزل نگاه دارد و اینکه من ایشان را دنیا نمیدهم نه بسبب
خواری ایشان است بلکه از برای آنکه من ایشان را از فردا نصیب
کامل کرامت کنم پس اگر بصارتی داری درین کار باریک
نیکو نظر کن و بر نعمت های خدای تعالی حمد و شکر گوی خاصه
بر نعمت اسلام که این نعمت بزرگ است و حقیقت بدانکه اگر
تو در اول آفرینش دنیا آفریده شدی و شکر نعمت اسلام میگفتی
از آن وقت تا ابد هم حق آن نگذارده بودی روایت کرده اند
که چون بشیر بر یعقوب علیه السلام آمد به بشارت یوسف علیه السلام

بدادیعقوب گفت برکدام دین گذاشتهٔ گفت بردین اسلام
یعقوب گفت اکنون نعمت تمام شد پس زنهار از شکر گفتن نعمت
اسلام غافل نشوی دبر اسلام حالی ایمن مباش که اعتبار آخر
کارها را باشد. روایت کرده اند که سفیان ثوری علیه الرحمة الغفران
گفته است هر کرا از زوال ایمان ایمن باشد البته اسلام از وی سلب
کنند و شیخ من گفته رحمة الله علیه چون حال کفار و خلود ایشان در
دوزخ بشنیدی بنفس خود ایمن مباش ندانی که عاقبت کار تو چیست
و سفیان ثوری رحمة الله دایماً گفتی اَللّٰهُمَّ سَلِّمْ سَلِّمْ چنانچه
کسی در کشتی گوید وقت بیم غرق شدن. و از عارفی شنیده ام
گفت پیغمبری از خدای تعالی پرسید از حال بلعم باعور راندن او
با چندان آیتها و کرامتها. خدای عز و جل گفت چندان نعمتها
که من او را دادم یکروز شکر من نگفت اگر در همه عمر یکبار شکر کردی
هرگز آن نعمتها از وی سلب نکردمی پس بیدار شو ای مرد و از شکر
غافل مشو و بقدر امکان بر نعمتهای شکر گوی تا ببلای زوال نعمت
مبتلا نشوی که رد بعد از قبول و فراق بعد از وصال سخت دشوار است

والله الموفق **فصل** حاصل کار آنکه چون در نعمتهای خدای تعالی
نیکو نظر کردی و این عقبات صعب بریدی و علمها حاصل
کردی و از گناهان پاک شدی و موانع پس انداختی و عوارض
دفع کردی و بر بواعث ظفر یافتی و از قوادح سلامت ماندی
بسیار حاصل شد مر ترا از خلعتهای شریف و مرتبهای بلند
پس تامل کن در آن بقدر عقل خود و شکر گوی بقدر طاقت
خود و مشغول کن زبان خود را بحمد و ثنای او و بر کن دل خود
بعظمت او و بازمیباش بقدر امکان از معصیت او و اگر گاه
از شکر غافل شوی بازگرد و شکر گوی و بگوی ای خداوند
کریم چنانکه در اول فضل کردی بی استحقاق تمام گردان بفضل
خود بغیر استحقاق و بالحاح دست بالا کن و بگوی رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا
بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا وَهَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً إِنَّكَ
أَنْتَ الْوَهَّابُ ○ ای پروردگار ما میل مکن دلهای ما را بسوی کج
بعد از آنکه راه راست نمودی ما را و بخش ما را از نزدیک خود رحمتی که تو
بخشنده + و پیوسته از زائل شدن این نعمتها خائف باش که

خطر بزرگ است ؛ حکیمی گفته است که مصیبت سخت در عالم پنج چیز است ؛ یکی بخوری در غربت ؛ دوم درویشی در پیری ؛ سوم مرگ در جوانی ؛ چهارم کوری بعد از بینائی ؛ پنجم فراق بعد از وصال ؛ و همچنین بنعمتی که خدای تعالی ترا داده است شکر میگوئی چون این همه کردی از جملهٔ عارفان ؛ و عالمان ؛ و تائبان ؛ و طاهران ؛ و زاهدان ؛ و مجردان ؛ و قاهران بر نفس و شیطان ؛ و متقیان ؛ و ناصحان ؛ و صابران ؛ و خائفان ؛ و خاشعان ؛ و متواضعان ؛ و راضیان ؛ و راجیان ؛ و مخلصان شدی ؛

وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ الْعَلِیِّ الْعَظِیْمِ سوال اگر گوئی که چون کار بدین سختی و دشواری است پس کم باشد کسی که عبادت کند و بدان بمقصود رسد ؛ و کدام کس را قوت آن باشد که این شرائط بجا آرد جواب بدانکه خدای تعالی گفته است وَقَلِیْلٌ مِّنْ عِبَادِیَ الشَّکُوْرُ ه وَلٰکِنَّ اَکْثَرَ النَّاسِ لَا یَعْلَمُوْنَ لَا یَشْکُرُوْنَ لَا یَعْقِلُوْنَ ه یعنی بیشتری مردمان نه دانند و شکر نکنند و با این همه آسان است بر کسی که خدای تعالی بر وی آسان کند بنده

بدان در مقصود بندگان رسیده

جهد کردن ؛ و بر خدای تعالی راه راست نمودن چنانکه گفت
وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ
اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ یعنی کسانیکه مجاهده کنند در راه ما
رهنمونی کنیم ایشان را و بدرستی که ما با نیکوکارانیم ؛ و چون
بنده ضعیف بدانچه بروست قیام نماید ، گمان برگی به
پروردگار قدیر و غنی و رحیم ، که ترا ضایع گذارد ؛ هرگز نبود
إِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ ۝ سؤال اگر
گوئی که عمر کوتاه است و این عقبات دراز و سخت است ؛
پس چگونه عمر وفا کند که آدمی این همه شرایط بجا آرد و این
عقبات را قطع کند جواب اینجا بدانکه هر اینه عقبات
بس دراز است ؛ و شرایط در وی سخت دشوار ؛ ولیکن
چون خدای تعالی خواهد که بنده را برگزیند براه دراز او را
کوتاه کند ؛ و دشوار او را آسان گرداند بعون ؛ تا بعد از
قطع این عقبات گوید ؛ چه خوش و نزدیکست این راه و چه کوتاه
است ؛ و چه آسان است این کار ؛ و من نیز همین گفتم +

چون بدین غایت رسیدم و کسی باشد که این عقبات را در هفتاد
سال قطع کند و کسی باشد که در بیست سال و کسی باشد که در ده سال
و کسی باشد که در یک سال قطع کند و کسی باشد که در یک ماه قطع کند بلکه
در هفته بلکه در یکروز بلکه در یک ساعت قطع کند تا کسی باشد که
قطع کند بتوفیق خاص الهی که یک لحظه بیش نبود نه بینی که اصحاب
کهف را مدت ایشان یک لحظه بیش نبود که چون در ملک خود وقیانوس
نگردیدند گفتند رَبُّنَا رَبُّ السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضِ حاصل شد
ایشان را معرفت و بدیدند آنچه درین راه است از دقایق
حقایق و قطع کردند این راه را و از جمله مفوضان و متوکلان
و مستقیمان شدند و این همه راه ایشان را مقدار یک ساعت و
یک لحظه حاصل شد و نه بینی سحرهٔ فرعون را که نبود مدت ایشان
مگر یک لحظه چون بدیدند معجزهٔ موسی علیه السلام را گفتند اٰمَنَّا
بِرَبِّ الْعَالَمِیْنَ رَبِّ مُوْسٰی وَهَارُوْنَ در راه بدیدند
و قطع کردند در ساعتی یا یک کمتر از ساعتی از جملهٔ عارفان شدند
و راضی شدند بقضا و صابر شدند بر بلا و شاکر شدند بر نعمتها

مثال

مشتاق شدند بلقای خدای جل و علی تا یکبار ندا کردند
لا ضیر انا الی ربنا منقلبون ۰ یعنی نیست زیانی کن هرچه
میخواهی که ما بسوی پروردگار خویش باز گردنده ایم حکایت کرده
اند که ابراهیم ادهم بود چنانکه بود از کار دنیا روی بگردانید و این
راه بصدق سلوک کرد نگذشت بروی مگر مقداری که
از بلخ تا بروم رسید چنان شد که مردی از پل در آب می افتاد
اشارت کرد که بایست آن مرد در هوا بایستاد و خلاصی یافت
و رابعه بصریه کنیزکی بود در عمر بسر آمده در بازار بصره میفروختند
کسی در وی رغبت نمیکرد بسبب آنکه عمرش بسر آمده یکی از بازرگانان
برو رحم کرد و بمقدار صد درم بخریدش و آزاد کرد رابعه این راه
اختیار کرد و عبادت پیش گرفت یک سال تمام نشده بود که
عابدان بصره و علما بزیارت او آمدن گرفتند بسبب بزرگی و منزلت
او اما آن کسی که خدای تعالی در باب او عنایت نکند و او را
بنفس او باز گذارد چنان باشد که درختی شاخی از شاخهای [illegible]
علفیه هفتاد سال بماند قطع نکند [illegible]

این راه وچه مشکل است این کار پس بدانکه همه کار بیک اصل باز گردد
ذلک تقدیر العزیز العلیم العدل الحکیم سوال اگر گوید
که چرا این یکی مخصوص شد بتوفیق خاص و این دیگر محروم ماند
هر دو در بندگی مشترک جواب بدانکه چون این سوال کسی از
سرادقات جلال خدا اشنوی که ادب نگاه دار و دست
ربوبیت بشناس و حقیقت بندگی بدان که خدای تعالی از هرچه
کند پرسیده نشود
قوله تعالی لا یسئل عما یفعل وهم یسئلون میگویم که حال این راه
مثل بصراط است در آخرت تا کسی باشد که از آن چون برق
بگذرد و کسی باشد که همچون باد بگذرد و کسی باشد که همچون
پرنده بگذرد و کسی باشد که همچون اسب تیز رو بگذرد و کسی
باشد که همچون پیاده بگذرد و کسی باشد که چون در دوزخ بشود
بیفتد و کسی باشد که سگان دوزخ او را بگیرند و در دوزخ اندازند
پس همچنین است حال این راه در دنیا پس اینها دو صراط
است صراط دنیا و صراط آخرت صراط دنیا مردم را آن است
وهواهای که اهل بصیرت بینند و صراط آخرت مر نفسها ست

و جویندگی و دلایل ببینند : و اختلاف احوال سالکان در
آخرت بسبب اختلاف احوال ایشان است در دنیا و این را دلیل
و این را بیان ؛ والله الموفق **فصل** پس از این بر آنکه
حقیقت دین کار آنست که این راه درازی و کوتاهی چندان
ندارد که آن را بپا قطع کند بلکه این راه روحانی است
و قطع آن بدل است ؛ بر حسب عقاید و لطایف ؛ و اصل آن
نور سماوی و نظر الهی است ؛ که در دل بنده افتد ؛ که بدان نظر
که به یک سر کار حقیقت ببیند ؛ پس این نور را بسا باشد که بنده
صد سال بطلبد و نیابد ؛ و اثری از آن نه بیند ؛ و این بسبب
خطای او باشد در طلب و تقصیر کردن او در اجتهاد ؛ و
جهل او در طریق کار ؛ و دیگری در پنجاه سال بیابد ؛ و دیگری در
ده سال بیابد ؛ و دیگری در یک روز بیابد ؛ و دیگر در ساعتی ؛ و دیگری
در لحظه بیابد ؛ بعنایت رب العالمین ؛ ولیکن بنده مامور است
به اجتهاد پس بر وی واجب است که آنچه فرموده اند بکند ؛ تا بیابد
آنچه وعده کرده اند ؛ و کار خیر مقسوم و مقدر است ؛ و پروردگار

و دیگری

حاکم و عادل است. یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید
سوال اگر گوئی که چه عظیم است این خطر و چه دشوار است این کار
و چه بسیار است چیزهای که بنده درین راه بدان محتاج است
پس تحصیل چندین شرائط و چندین عمل برای چه چیز است
جواب بدانکه این که گفتی که کار سخت است و دشوار و خطر
عظیم است راست گفتی و این است که خدای تعالی گفت لقد
خلقنا الانسان فی کبد. یعنی بیافریدیم آدمی را در
مشقت و رنج وازین است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود اگر
بدانید شما آنچه من میدانم بسیار بگریید و اندک بخندید و ازین است
که ابوبکر صدیق رضی الله تعالی عنه فرمود کاشکی سبزه بودمی که
مرا دواب بخوردندی و ازین است که فضیل گفت رحمة الله علیه
من آرزو نکنم بر حال فرشته مقرب و نه پیغمبر مرسل و نه بنده
صالح بلکه آرزوی حال آن کسی برم که آفریده نشده است و ازین است
که عطار سلمی گفت اگر آتشی افروزند و گویند که هر که خود را درین آتش
بسوزد ناچیز و ضعیف و معدوم محض گردد بیم آن باشد که از فرحت بمیرم پیش

از آنکه به آتش رسیم + پس ای برادر کار دشوار است چنانکه گفتیم بلکه
سخت تر و عظیم تر است از آن که در گمان و وهم تست + ولیکن کار
که خدای تعالی تقدیر کرده است و قلم بدان رفته پس حیله نیست
بنده را مگر بقدر امکان جهد کردن در عبودیت + و چنگ زدن بکرم
خدای تعالی + و نالیدن و تضرع + تا باشد که بفضل و کرم او
سلامت یابی + و اما اینکه گفتی که اینهمه جهد و عمل برای چه چیز است
این سخنی است که دلالت میکند بر غفلت عظیم + بلکه صواب این
است که بگویی + آنچه بنده ضعیف میطلبد به آن همه عمل و جهد +
در مقابل آن چه چیز است + میدانی که بنده ضعیف چه میطلبد +
اول آنچه او می طلبد علی الجمله دو چیز است + یکی سلامت در سر دو
سرای دوم ملک در سر دو سرای + اما سلامت دنیا + از آفتها و
و آفتهای او چنانست که ملائکه با آن قرب از و بسلامت نمانند چنانکه
حکایت هاروت و ماروت شنیده باشی تا بعضی روایت
کرده اند که چون روح بنده را به آسمان برند + ملایک تعجبها کنند
به تعجب بگویند نجات یافت [illegible] که [illegible] از آنجا

شدند + واما سلامت در آخرت + هولهای وسختیهای آخرت
که انبیا ورسل نفسی نفسی فریاد کنند، وگویند نمیخواهیم امروز از تو
مگر نفس خودرا + تا روایت کرده اند که اگر مردی را عمل هفتاد پیغمبر
باشد + گمان برد که خلاص نخواهد یافت . پس کسی که ازچنین دنیا
بادین اسلام بسلامت بیرون آید + ودرچنین روزی از هولها
او سالم ماند + ودر بهشت رود + این کار اندک نباشد + اما ملک و
کرامت دنیا بدانکه ملک نفاذ امر وتصرف ومشیت است ، واین
بتحقیق دردنیا مر اولیای خدای راست که راضی اند بقضای او +
وبر وبحر وزمین ایشان را یک قدم است + وسنگ وخشت ایشان را
زر ونقره است وادمیان + وپریان + وبهایم + وطیور مسخر
ایشانند + ایشان هرچه خواهند آن شود ازانکه نخواهند مگر آنچه
خدای تعالی خواسته است + وآنچه خدای تعالی خواسته است
بشود + از کسی نترسند وهمه کس از ایشان بترسند + وهیچکس را خدمت
نکنند + وهمه کس ایشان را خدمت کنند + ملک دنیا [illegible]
[illegible] است + اما ملک آخرت خدای تعالی + در وصف آن میگوید

کرامات اولیا در دنیا

اِذَا رَاَیْتَ ثَمَّ رَاَیْتَ نَعِیْمًا وَّمُلْکًا کَبِیْرًا۝ یعنی
چون به بینی انجا به بینی نعمتی وملک بزرگ پس بندگ
دار ملکی را که پروردگار عالمیان انرا بزرگ فرماید + تو میدانی
که همه دنیا قلیل است + ونصیب یکی ازما قلیل ست از ان
قلیل با این قلت بذل مال وجان میکنی + تا بران قلیل ازین قلیل
ظفر یابی + وبسا باشد که نیابی + واگر یابی با عذاب بسیار و
کدورت بی شمار ست + وآنچه در آن خرچ کنی از نفس و
مال بسیار کرده نبینی + پس چگونه باشد که ملک کبیر در دار
نعیم مخلد طلب کنی + ودر مقابله اینچنین ملک دو رکعت نماز
گذاردن ویا دو درم صدقه کردن بسیار شماری + چه جهل و
بیخبری باشد + بلک آدمی اگه هزار هزار نفس باشد و هزار هزار روح
باشد و هزار هزار عمر باشد بهمچند عمر دنیا + بلک بیشتر واین همه را
برای این مطلوب عزیز بذل کند اندک باشد + واگر بمطلوب
ظفر یابد آن غنیمتی عظیم باشد + پس بیدار شو از خواب غفلت +
بعد ازین کوشش کن که چون بنده خدای تعالی را طاعت کند

دهد و متش لازم گردد و این راه همه عمر سلوک کند خدای تعالی او را
علی الجمله چهل کرامت و خلعت عنایت فرماید بیست ازان در
دنیا و بیست ازان در عقبی اما کرامت و خلعتهای دنیا
اول آنست که خدای تعالی او را یاد کند و بروی ثنا گوید زهی
بنده باشد که پروردگار عالمیان در ثنای او باشد دوم
آنکه خدای تعالی او را شکر گوید و تعظیم کند سوم آنکه خدای تعالی
او را دوست گیرد اگر رئیس محلتی یا امیری ترا دوست گیرد بدان
مباهات کنی و مفاخرت جویی و لفظها گیری پس چه گویی
محبت رب العالمین تعالی و تقدس چهارم آنکه خدای تعالی
وکیل او شود و کارهای او را تدبیر کند پنجم آنکه رزق او را کفیل شود
و بی زحمتی و رنجی بدو رساند ششم آنکه خدای تعالی یاری
ده او شود و دفع کند از وی دشمنان او را هر که از ایشان به بدی
قصد کند هفتم آنکه خدای تعالی مونس او شود چنانکه هیچ حال
مستوحش نشود هشتم آنکه نفس او حاصل نشود که بخدمت گردن
دنیا و اهل او دولت نورزد و ملک راضی نشود که ملوک و جبابره

دنیا او را خدمت کنند نهم آنکه همت بلندش حاصل شود تا از ملوث شدن بنجاست دنیا و اهل او کراهت کند و بلندی جوید دهم توانگری دل او را حاصل شود پس توانگرترین توانگران باشد در دنیا و دایما خوش دل بود و به هیچ شی غمگین نگردد یازدهم نور دلش حاصل آید که تا بدان بر علوم و اسرار حکمت مطلع شود که غیر او بر یکی از آن آگاه نشود مگر بجهد سخت و عمر دراز دوازدهم آنکه فراخی دل در وی پیدا شود که تا به هیچ چیز از محن دنیا و مصائب او دل تنگ نگردد سیزدهم مهابتی در وی پدید آید که نیکان و بدان او را حرمت دارند و جمله شریران و سرکشان از و بترسند چهاردهم محبت در دلها که خدای تعالی او را در دل همه دوست گرداند پانزدهم برکت عام در کلام و در نفس و در فعل و جامه و مکان تا آنکه بجائی که بران رفته است و بمقامیکه بران نشسته است و به آدمی که او را دیده است مردمان تبرک کنند شانزدهم مسخر شدن بحر و بر تا

اگر خواهد بر روی آب برود و اگر خواهد تمام روی زمین را
از یکساعت قطع کند ہفدہم تسخیر حیوانات از سباع
و وحوش و ہوام و غیران و مر او را اجابت کنند و وحشیان را
مراغہ کنند و مر او را شیران ہیجدہم ملوک او کنند کلید ہای
زمین تا ہر کجا کہ فرود آید مر او را گنجی ہست اگر خواہد + و ہر جا کہ
پای زند مر او را چشمہ آبی ہست اگر محتاج باشد، و ہر کجا کہ فرود آید
مر او را مائدہ است اگر قصد آن کند نوزدہم جاہ ہست
بر در خدای تعالی تا خلق بواسطہ خدمت او وسیلہ کنند و بواسطہ
جاہ و برکت او از خدای تعالی حاجات خواہند بستم
مستجاب شدن دعا پس ہر چہ خواہد از خدای تعالے
مستجاب شود + و اگر شفاعت کند بپذیرد + و اگر بر خدای
تعالی سوگند خورد او راست کند + و اگر بکوہی اشارت
کند در زمان زائل شود + و اگر چیزی در خاطرش بگذرد در
زمان حاضر شود + این است کرامات دنیا + و اما کرامات
عقبی اول آنکہ خدای تعالی سکرات موت بر وی آسان

کند و این خبریست که دلهای همه پیغامبران ازان در بیم است
تا باشد که مرگ او را بمنزله شربت زلال است مرتشنه را
دوم آنکه او را خدای تعالی به معرفت و ایمان ثابت دارد
و هر خوفی و فزعی که هست ازین است **سوم** آنکه خدای تعالی
را بروح و راحت و بشارت و امان فرو فرستد تا نترسد از چیزی که
او را در عقبی در پیش است و اندوهگین نشود بهر چیزی که در دنیا پس
گذارد **چهارم** مخلد بودن در بهشت در جوار پروردگار
عالمیان **پنجم** آنکه جلوه دهد روح او را بر ملائکه سموات و
اکرام و الطاف و انعام در سر و علانیه و مرتبن او را به
تعظیم جنازه او **ششم** ایمنی از فتنه سوال قبر و تلقین جواب
با صواب **هفتم** فراخی گور و روشنائی آن پس گورش روضه
باشد از ریاض جنت تا روز قیامت **هشتم** باکرام روح
او را بنهند در حوصلهای پرندگان سبز با برادران صالح با فرحت
و خوشی بچیزی که خدای تعالی ایشان را داده است **نهم**
حشر او در عزت و کرامت باشد از حله و تاج و براق **دهم**

سپیدی روی و نور او **یازدهم** ایمنی از هولهای روز قیامت
دوازدهم دادن نامه بدست راست و باشد که اصلا
نامه ندهند **سیزدهم** آسانی حساب بکنند و باشد که
اصلا حساب نکنند **چهاردهم** گران شدن ترازوی و
باشد که اصلا بروی وزن نکنند **پانزدهم** خوردن
آبهای حوض کوثر که بعد از آن هرگز تشنه نشود **شانزدهم**
گذشتن از پل صراط و نجات یافتن از آتش **هفدهم** شفاعت
در عرصات قیامت همچون شفاعت انبیا و رسل **هجدهم**
ملک ابدی در بهشت **نوزدهم** رضای خدای تعالی
بیستم دیدن رب العالمین اله الاولین والآخرین جل
جلاله بی کیف و وصف ، بدانکه این کرامت ها که من شمرده
ام باندازهٔ فهم و علم قاصر و ناقص خود شمرده ام و با اینهمه مجمل و مختصر
کرده ام و اصلها بر سبیل اجمال ذکر کرده ام و اگر بعضی
ازین را تفصیل کردمی این کتاب احتمال نکردمی ، نه بینی که
من ملک ابدی را یک کرامت داشتم ، و اگر این را تفصیل

دهم + قرب جلیل خلعت شود + از حور و قصور و لباس و غیر
آن و هر یکی ازین مشتمل است بر تفاصیل بسیار + که محیط
نتواند شد آن را مگر عالم غیب و شهادة اکه خالق و مالک
ست و چگونه طمع بریم در معرفت آن و پروردگار سبحانه
میگوید وَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُم مِّن قُرَّةِ أَعْيُنٍ
جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ۝ و رسول صلی الله علیه و سلم
میگوید در بهشت چیزهای آفریده شده است که هیچ چشمی ندیده
است + و هیچ گوشی نشنیده + و در هیچ خاطری نگذشته + پس
بذل کن ای برادر جهد خود را برای این مقصود عظیم +
و مطلوب عزیز + و بدانکه بنده را در جمله از چهار چیز اصلا
چاره نیست + علم + و عمل + و اخلاص + و خوف + ازانکه می باید
که اول راه بدانی + و الا چون کوری باشی + پس عمل کن
بران علم و الا محجوب باشی + پس آن عمل را باخلاص بکن +
و الا گیاهی باشی که دران بار نباشد + و بی فائده برآید +
پس همیشه می ترس + و هراسان باش + تا آنگاه از آن بابی

فیها ما لا عین رأت ولا اذن سمعت ولا خطر علی قلب بشر

والا مغرور باشی و کہ ہمہ سعی سالکان ہست بی قبول و ابن جہاد
در مقابل این نعمتہا قلیل است راست گفتہ است و ذوالنون
رحمتہ اللہ علیہ و کہ ہمہ خلق مردہ اند مگر عالمان و ہمہ عالمان خفتہ
اند مگر عاملان و ہمہ عاملان مغرور اند مگر مخلصان و مخلصان
بر خطر عظیم اند و میگویم کہ عجب ترین عجبہا از چہار کس ہست یکی
از عامی کہ بی علم عمل کند و دوم از عالمی کہ بعلم عمل نکند و سوم از
عالمی کہ بی اخلاص عمل کند و چہارم از مخلصی کہ خائف نباشد
و بدانکہ جملہ کار آنست کہ بتفصیل خدای تعالی در چہار آیت گفتہ
است اول آنکہ گفت اَفَحَسِبْتُمْ اَنَّمَا خَلَقْنٰکُمْ عَبَثًا
وَّاَنَّکُمْ اِلَیْنَا لَا تُرْجَعُوْنَ ۝ یعنی می پندارید کہ شما را برای
بازی آفریدہ ایم و بازگشت شما سوی ما نیست دوم آنکہ
گفت وَلْتَنْظُرْ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ لِغَدٍ ۝ وَاتَّقُوا
اللّٰہَ اِنَّ اللّٰہَ خَبِیْرٌ بِمَا تَعْمَلُوْنَ ۝ یعنی باید ببیند ہر
نفسی کہ چہ پیش فرستاد برای فردا و از خدای تعالی
بترسید کہ خدای تعالی دانا ہست بدانچہ شما می کنید

پس اکر گفت وَالَّذِینَ جَاهَدُوا فِینَا لَنَهْدِیَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللّٰهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِینَ ۝ یعنی

انکه در راه ما مجاهده کنند بنمائیم راه خود ایشان را خدای

عزوجل با نیکوکاران است ٭ پس اکر گفت وَمَنْ

جَاهَدَ فَإِنَّمَا یُجَاهِدُ لِنَفْسِهِ إِنَّ اللّٰهَ لَغَنِیٌّ

عَنِ الْعَالَمِینَ ۝ یعنی هرکه مجاهده کند برای نفس خود

کرده باشد و خدای تعالے از عالمیان مستغنی است

واما آمرزش می خواهیم از خدای تعالی از هر چیزی که

بدان قدم ما لغزیده است ÷ وازچیزی که قلم

خطا بران رفته ÷÷ وآمرزش می خواهیم از گفتهای

ما که موافق کردهای ما نیست ÷÷ وآمرزش مے

خواهیم از چیزهای که بدان دعوی کرده ایم در علم دین

از خدای تعالے ÷ ودران تقصیر کرده ایم به عمل

وآمرزش می خواهیم از خطره که ما را بجز لشدن

آن را کشنده است در کتاب که نوشته ایم ۔

ویا سخنی که گفته ایم • ویا علمی که افاده کرده ایم •
و می خواهیم از خدای تعالی تا بگرداند ما را
و شما را ای جماعت برادران عمل
کننده بر علمی که دانسته ایم • و نگرداند
بر ما علم ما را وبال • که او جواد
کریم و غفور رحیم است فقط
تمت الکتاب
بعون الملک
الوهاب
تم تم
تم